

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شمييم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مربيان عقیدتی سياسی بسيج

شماره ۳۰ - ۱۳۹۱

صاحب امتياز: نمایندگی ولی فقيه در سازمان بسيج مستضعفین

مدیر مسئول: على رضايى

سرديير: سيد على شوكتيان

دبیر تحريري: عباس داودى

صفحة بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسيج، سازمان بسيج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سياسی، مديریت اساتید، مربيان و مدیران

صندوق پستی: ۱۶۹/۱۷۸۴۵ (بر روی پاکت حتماً بنویسید نشریه شمييم معرفت)

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶ - ۴۸۶۶۵

پست الکترونيک نشریه: 14Shamim@gmil.com

پست الکترونيک دبیر تحريري: AbbasDavudi@yahoo.com

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

در این شماره می خوانید

دمیدن روح عزت ملی / سید علی شوکتیان / ۲

علم امام / محمد حسین شمس الهی / ۱۵

دققی در سوره شعرا / عبدالله صدیق / ۳۴

سوره نعمت‌ها / ابوالفضل ساقی / ۳۶

ارمنی بادمجان / فاطمه راستگو / ۴۰

مرگ / زهرا رئیسی / ۴۱

اصول تبلیغ دین: پرهیز از تکلف / صادق عبدالهی / ۵۶

نخستین قدم‌ها برای پاکی: مشارطه و مراقبه / سعید حصاری / ۵۷

اصول تبلیغ دین: ابلاغ به عقل / صادق عبدالهی / ۷۲

تحريم شراب / عباس داوودی / ۷۳

اصول تبلیغ دین: ابلاغ به دل / صادق عبدالهی / ۹۰

مال حرام / خواهر ص. قضایی / ۹۱

اصول تبلیغ دین: تبشير و انذار / صادق عبدالهی / ۱۰۸

دروغ / سعید کنجانی / ۱۰۹

تولید ملی / طاهره طوسی / ۱۲۴

اصول تبلیغ دین: هدف وسیله را توجیه نمی‌کند / صادق عبدالهی / ۱۳۰

لذت / رضا اخوی / ۱۳۵

یهودی زاده‌ها / مسلم تھوری / ۱۵۲

خوانندگان محترم / ۱۵۹

فرم نظر سنجری / ۱۶۰

یکی از خطوط اصلی در سیره‌ی امام و منش امام

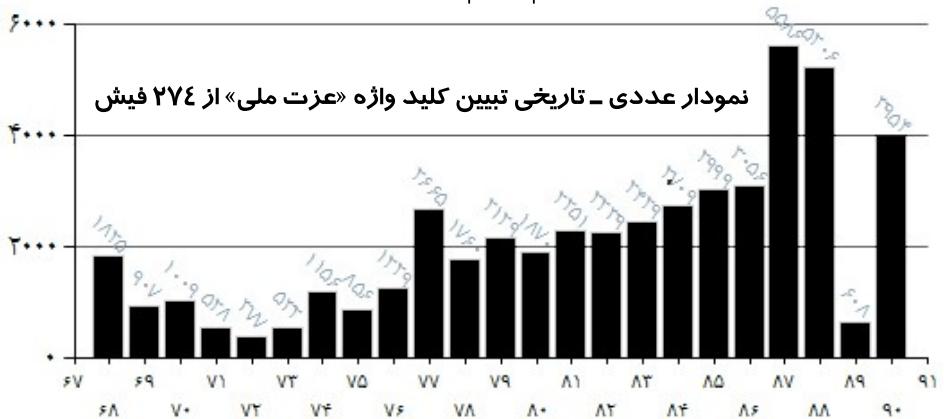
دیدن روح عزت ملی

سید علی سوکتیان

در کابد کشور است

اشاره:

موضوع عزت ملی یکی از مهمترین مسائلی است که حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه بر روی آن تاکید داشتند. مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی نیز در طول سال‌های گذشته بارها و بارها بر آن تاکید فرموده‌اند.^۱ معظم‌له در ۱۴ خرداد امسال مجدداً مطلب بسیار مهمی در خصوص عزت ملی را در حرم امام خمینی رحمت‌الله‌علیه تبیین فرمودند و به کسانی که توانایی سخن گفتن با مردم دارند تاکید کردند که خودسازی نمایند و موضوع عزت را برای مردم تبیین کنند. به همین دلیل بر آن شدیم تا خلاصه‌ای از فرمایشات معظم‌له را به جای سرمهاله بیاوریم زیرا به‌طور قطع یکی از گروه‌هایی که شامل اوامر ایشان می‌شوند مربیان عقیدتی سیاسی هستند که تاثیرگذاری به‌سزایی در اذهان عموم مردم و به‌خصوص بسیجیان گرانقدر دارند.



۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌عظمی سید‌علی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) <http://khamenei.ir> در مطلبی ۲۴۱ فیش از بیانات معظم‌له در خصوص عزت ملی را منتشر نموده است. این مقدار تاکیدات امام خامنه‌ای، نشان از اهمیت فوق‌العاده موضوع مورد بحث دارد.

عزت یکی از خطوط اصلی سیره‌ی امام رحمت‌الله‌علیه

یکی از خطوط اصلی در سیره‌ی امام و منش امام... دمیدن روح عزت ملی در کالبد کشور است... عزت به معنای ساخت مستحکم درونی یک فرد یا یک جامعه است که او را در مقابله‌ی با دشمن، در مقابله‌ی با موانع، دارای اقتدار می‌کند و بر چالش‌ها غلبه می‌بخشد.

عزت در منطق قرآن

در منطق قرآن، عزت واقعی و کامل متعلق به خداوند و متعلق به هر کسی است که در جبهه‌ی خدایی قرار می‌گیرد... در سوره‌ی فاطر می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَزَّةَ فَلَلَهُ الْعَزَّةُ جَمِيعًا»^۱ در سوره‌ی منافقون می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَعْزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكُنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ عزت متعلق به خداست، عزت متعلق به پیامبر و به مؤمنین است؛ اگرچه منافقان و کافرلان این را درک نمی‌کنند؛ نمی‌فهمند که عزت کجاست، مرکز عزت واقعی کجاست.

در سوره‌ی نساء، درباره‌ی کسانی که خود را متصل به مراکز قدرت‌های شیطانی می‌کنند، برای این که حیثیتی به دست بیاورند، قدرتی به دست بیاورند، می‌فرماید: «أَيْتَعْنُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^۳ آیا دنبال عزتند این کسانی که به ربای خدا، به دشمنان خدا، به قدرت‌های مادی پناه می‌برند؟ عزت در نزد خداست.

در سوره‌ی مبارکه‌ی شعراء، گزارشی از مجموعه‌ی چالش‌های پیامبران بزرگ را مطرح می‌فرماید - درباره‌ی حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت هود، حضرت صالح، حضرت شعیب، حضرت موسی - مفصل درباره‌ی چالش‌های این پیامبران بزرگ بحث می‌کند و گزارش الهی و وحی را به گوش مردم می‌رساند. در هر مقطعی که می‌خواهد غلبه‌ی جبهه‌ی نبوت را بر جبهه‌ی کفر بیان بفرماید، می‌فرماید: «إِنْ فِي ذَلِكَ لَا يَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثُرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ»^۴ یعنی با این که طرف مقابل اکثربت داشتند، قدرت دست آن‌ها بود، پول دست آن‌ها بود، سلاح دست آن‌ها بود، اما جبهه‌ی توحید بر آن‌ها پیروز شد؛ در این یک آیتی است از آیات الهی، و خدای تو عزیز و رحیم است.

۱. فاطر / ۱۰ - کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد چرا که) تمام عزت برای خداست.

۲. منافقون / ۸ - عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی‌دانند.

۳. نساء / ۱۳۹ - آیا عزت و آبرو نزد آنان می‌جوینند؟ با اینکه همه عزت‌ها از آن خداست؟!

۴. شرعاً/آیات ۸ و ۶۷ و ۱۰۳ و ۱۲۱ و ۱۳۹ و ۱۵۸ و ۱۷۴ و ۱۹۰ - در این ماجرا نشانه روشنی است اما بیشتر آنان مؤمن نبودند.

بعد از آن که قرآن این گزارش را در طول سوره‌ی مبارکه‌ی شعراً مرتب تکرار می‌کند، در آخر سوره خطاب به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ»؛ به این خدای عزیز و رحیم که تضمین کننده‌ی غلبه‌ی حق بر باطل است، توکل و تکیه کن. «الَّذِي يَرَئُكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقَلِّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»؛ او ناظر به حال توست؛ در حال قیام، در حال سجده، در حال عبادت، در حال حرکت، در حال تلاش؛ او حاضر و ناظر است، تو را می‌بیند؛ «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»! پس در منطق قرآن، عزت را باید از خداوند طلب کرد.

عزت؛ حصاری در برابر دشمن

وقتی که عزت شامل حال یک انسان، یک فرد یا یک جامعه می‌شود، مثل یک حصار عمل می‌کند، مثل یک باروی مستحکم عمل می‌کند؛ نفوذ در او، محاصره‌ی او، نابود کردن او برای دشمنان دشوار می‌شود؛ انسان را از نفوذ و غلبه‌ی دشمن محفوظ نگه می‌دارد. آن وقت هرچه این عزت را در لایه‌های عمیق‌تر وجود فرد و جامعه مشاهده کنیم، تأثیرات این نفوذناپذیری بیشتر می‌شود؛ کار به جایی می‌رسد که همچنان که انسان از نفوذ و غلبه‌ی دشمن سیاسی و دشمن اقتصادی محفوظ می‌ماند، از غلبه و نفوذ دشمن بزرگ و اصلی، یعنی شیطان هم محفوظ باقی می‌ماند. آن کسانی که عزت ظاهری دارند، این عزت در دل آن‌ها، در درون آن‌ها، در لایه‌های عمیق وجود آن‌ها نیست؛ لذا در مقابل شیطان بی‌دفاعند، نفوذناپذیرند.

اسکندر؛ غلام غلامان

معروف است که می‌گویند اسکندر مقدونی در یک راهی می‌گذشت، مردم به او کرنش می‌کردند. یک مرد پارسای مؤمنی در یک گوشه‌ای نشسته بود، کرنش نکرد، احترام نکرد، بلند نشد. اسکندر تعجب کرد، گفت: «او را بیاورید.» او را آوردند. گفت: «تو چرا در مقابل من کرنش نکردی؟» (مرد) گفت: «زیرا تو غلام غلامان منی؛ چرا در مقابل تو کرنش کنم؟» (اسکندر) گفت: «چه طور؟» (مرد پارسا) گفت: «زیرا تو غلام شهوت و غصب خود هستی، و شهوت و غصب غلامان منند، در اختیار منند، من بر آن‌ها غالبم.»

امام مصدق «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْغَرِيزِ الرَّحِيمِ» بود

... ما امام را این جور شناختیم. امام در طول حیات، چه در حوزه‌ی علم و تدریس، چه در دوران مبارزه‌ی دشوار، و چه در حوزه‌ی مدیریت و حاکمیت - آن وقتی که در رأس کشور قرار گرفت و مدیریت جامعه را در قبضه گرفت - در همه‌ی این‌ها مصدق «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْغَرِيزِ الرَّحِيمِ»^۱ بود. برای همین بود که کارهای بزرگی که همه می‌گفتند نشدنی است، با طلوع امام، این کارها شدنی شد؛ همه‌ی سدهایی که گفته می‌شد شکستنی نیست، با حضور امام، این سدها شکستنی شد. او علاوه بر این که خود، مظهر عزت نفس و اقتدار معنوی بود، روح عزت را در ملت هم زنده کرد... ملت ما با احساس عزتی که از درس‌های انقلاب و امام آموخت، توانست خود را کشف کند. ملت، خود را کشف کرد، توانایی‌های خود را کشف کرد؛ و چنین شد که ما در این چند دهه، بسیاری از تحقق وعده‌های الهی را با چشم خود دیدیم؛ چیزهایی را که در تاریخ می‌خواندیم، در کتاب‌ها می‌دیدیم، در مقابل چشم خودمان مشاهده کردیم؛ غلبه‌ی مستضعفین را بر مستکبرین، بی‌بنیادی قصرهای به‌ظاهر باشکوه مستکبران و بسیاری از حوادث دیگر را در این سال‌ها دیدیم.

دویست سال ذلت

... در این دوران طولانی دویست ساله‌ی منتهی به انقلاب، ما یک دوران سخت تاریک ذلت را گذراندیم. خیلی‌ها از تاریخ بی‌خبرند، و خیلی‌ها تاریخ را سرسری نگاه می‌کنند. باید در تاریخ تعمق کرد، از تاریخ درس گرفت. ما در این دویست سال، یک دوران تاریک ذلت را از سر گذراندیم.

نشانه‌های این ذلت، زیاد است.

ما در تمام این دوران، در حوزه‌ی سیاست، یک ملت منزوی بودیم؛ در فعل و انفعالات منطقه‌ی خودمان - چه برسد به فعل و انفعالات جهان - هیچ تأثیری نداشتیم. در این دوران دویست ساله، استعمار به وجود آمد. دولتهای مستعمر از اقصی نقاط عالم به منطقه‌ی ما آمدند؛ کشورهایی را گرفتند، ملت‌هایی را اسیر کردند، منابع ثروت ملت‌ها را غارت کردند. در این دویست سال، دولت ایران و ملت ایران، بی‌خبر و غافل، به حادث نگاه می‌کردند؛ حتی شاید از حادث مطلع هم نمی‌شدند، چه برسد به این که بخواهند در آن حادث دخالت کنند و تأثیر بگذارند.

۱. شعر/ ۲۱۷ - و بر خداوند عزیز و رحیم توکل کن.

در حوزه‌ی اقتصاد، وضع ما روزبه‌روز به طرف انحطاط بیشتر حرکت می‌کرد. در حوزه‌ی علم و فناوری، به‌کلی عقب‌مانده بودیم؛ هیچ دستاورد علمی‌ای که قابل توجه و قابل عرضه باشد، در مقابله‌ی با حرکت عظیم علمی در دنیا نداشتمیم. در سیاست داخلی خودمان، دستخوش سیاست‌های بیگانگان بودیم. استعمارگرهای قدرت‌های مسلط دنیا، بر روی حکومت‌های ما اثر می‌گذاشتند؛ آن‌ها را به این طرف و آن طرف می‌کشاندند، به آن‌ها تحمیل می‌کردند، از آن‌ها کار می‌کشیدند؛ و دولت‌های ما، پادشاهان ما، قدرت‌های مسلط ما، هیچ عکس العمل شایسته‌ی انسانی افتخارآمیزی از خودشان نشان نمی‌دادند.

حتّی در زمینه‌ی حفظ تمامیت ارضی کشور، حفظ حاکمیت دولت‌ها، ضعف خجالت‌آوری را در این دوران دویست ساله مشاهده و تجربه کردیم.

در همین دوران دویست ساله است که معاهده‌ی ذلتبار ترکمانچای و قبل از آن، معاهده‌ی گلستان اتفاق افتاد؛ هفده شهر قفقاز را از ایران جدا کردند.

در همین دوران دویست ساله بود که آمدند بوشهر ما را اشغال کردند، بدون کمترین مقاومتی از سوی دولت و دولتی‌ها.

در همین دوران بود که یک دولت بیگانه آمد در قزوین اردوی نظامی زد و دولت مرکزی تهران را تهدید کرد که باید فلان کار را بکنید، فلان اقدام را بکنید، فلان کس را بیرون کنید، وآلّا به تهران حمله می‌کنند. یعنی تا قزوین جلو آمدند، تهران را تهدید کردند، دولت مرکزی در تهران به خود می‌لرزیدند. اگر شخصیت‌های نادری در این میان نبودند، قطعاً تسلیم اولتیماتوم آن دولت بیگانه می‌شدند.

در همین دوران بود که دولت انگلیس آمد حکومت پهلوی‌ها را در ایران به وجود آورد؛ رضاخان را انتخاب کردند، از یک مرکز فرودستی او را بالا کشیدند، به سلطنت کشور رساندند و سلطنت او را در کشور به صورت یک قانون درآورند و همه‌ی امور را به‌دست او دادند و او هم در مشت خودشان و در اختیار خودشان بود.

در همین دوران بود که قرارداد ننگین ۱۹۱۹ - ۱۲۹۹ میلادی - اتفاق افتاد؛ که بر طبق این قرارداد، اقتصاد کشور به‌دست بیگانه می‌افتد و سیاست کشور و اقتصاد کشور یکباره در اختیار دشمنان ایران قرار می‌گرفت.

در همین دوران بود که رئیس سه کشور - که متحده‌ین جنگ بودند - به تهران آمدند و



بدون این که از دولت اجازه بگیرند، بدون این که به دولت مرکزی کمترین اعتنایی بکنند، در اینجا جلسه تشکیل دادند. روزولت، چرچیل و استالین به میل خودشان به تهران آمدند و جلسه تشکیل دادند؛ نه از کسی اجازه گرفتند، نه گذرنامه‌ای نشان دادند. محمد رضا که آن روز پادشاه ایران بود، مورد اعتنای این‌ها قرار نگرفت؛ آن‌ها به دیدن او نرفتند، او به دیدن آن‌ها رفت؛ وارد اتاق شد، برایش بلند نشدند، اعتنا نکردند!

ببینید ذلت یک دولت مرکزی که سریز می‌شود بر روی مردم، تا کجاها منتهی می‌شود؟ این، حضیض ذلت یک حکومت و یک ملت است. این، مال دوران دویست ساله‌ی ماست.

استثناهای کوتاه یا ناکام

البته در این میان، استثناهایی وجود داشت: مثلاً یک امیرکبیری سه سال بر سر کار آمد. یا فتوای میرزاگ شیرازی توانست قضیه‌ی تنباكو را فیصله بدهد. یا علما در قضیه‌ی مشروطیت دخالت کردند. یا نهضت ملی شدن نفت در یک دوره‌ای به راه افتاد. همه‌ی این‌ها کارهای کوتاه‌مدت، موقت و بعضاً به کلی ناکام بود؛ اما روال کلی، حرکت کلی، حرکت ذلت بود که بر این ملت بزرگ، بر این ملت تاریخ‌ساز، بر این ملتِ دارای مواریث عظیم تاریخی تحمیل شده بود.

حضور مردم در صحنه، زمینه‌ی جلب رحمت الهی

انقلاب کبیر اسلامی به کلی جهت را عوض کرد و ورق را برگرداند. همت امام - که رهبر این انقلاب و زمامدار این انقلاب و پیشوای این انقلاب بود - بر این گماشته شد که روح عزت ملی را در این مردم احیاء کند؛ عزت آن‌ها را به آن‌ها برگرداند. امام بزرگوار فرهنگ «ما می‌توانیم» را به دهان مردم انداخت و در دل آن‌ها جایگزین کرد؛ این همان فرهنگ قرآنی است که فرمود: «وَ لَا تَهْنُوا وَ لَا تَحْرُثُوا وَ أَتُّمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱ خود ایمان به معنای علوّ است. ایمان وسیله‌ی علوّ مادی است، اما فقط این نیست؛ نفس ایمان علوّ‌اور است، عزت‌اور است، یک ملت را رشد می‌دهد. خود امام جلو افتاد، رهبری کرد، آن وقت انگیزه‌ها در مردم بیدار شد، همثها در مردم بیدار شد، استعدادها جوشیدن گرفت؛ و عمل مردم، حضور مردم در صحنه، زمینه‌ی جلب رحمت الهی شد. این، نکته‌ی بسیار عظیمی است. رحمت الهی گسترده است؛ اما تا انسان ظرف خود را آماده نکند، این باران رحمت گیر

۱. ال عمران/۱۳۹ - و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید.

او نمی‌آید. ملت ما به صحنه آمد، خود را در وسط میدان قرار داد، این شد زمینه‌ی رحمت الهی و هدایت الهی؛ هدایت الهی شامل حال او شد، رحمت الهی شامل حال او شد، حرکت بی‌وقفه آغاز شد؛ حرکت به سمت عزت، حرکت رو به جلو، حرکت عزت‌آفرین؛ البته گاهی کند، گاهی تند، اما بدون وقفه و تعطیل.

احیای روح عزت، با استحکام ساخت درونی

وقتی ادبیات انقلابی امام را ملاحظه می‌کنید، می‌بینید تکیه‌ی اصلی بر روی ساخت درونی ملت است؛ احیای روح عزت، نه با تفاخر، نه با غرور، نه با به‌خوبستن، بلکه با استحکام ساخت درونی. آن‌چه که ما باید به آن توجه کنیم، این است که این یک کارِ مقطوعی نیست؛ این یک کارِ مستمر است، یک کارِ ادامه دار است. ملت باید با عوامل رکود و ایستایی مقابله کند. عواملی وجود دارد که یک انسان پیشرو را، یک ملت پیشرو را متوقف می‌کند. بعضی از این عوامل در درون خود ماست؛ بعضی از این عوامل، تمہیدات دشمن است. اگر بخواهیم دچار رکود نشویم، دچار ذلت نشویم، دچار عقبگرد نشویم، دچار همان وضعیت دوزخی قبل از انقلاب نشویم، باید حرکتمن متوقف نشود. این جاست که با یک مفهومی به نام «پیشرفت» رویه رو می‌شویم. باید دائم پیشرفت کنیم. این عزت ملی، این استحکام درونی، این ساخت مستحکم، بایستی دائم در حال جلو رفتن باشد و ما را به پیشرفت برساند. این دده به «دده‌ی پیشرفت و عدالت» نامگذاری شده است. عدالت هم در دل پیشرفت است. پیشرفت، فقط پیشرفت در مظاهر مادی نیست؛ در همه‌ی ابعاد وجودی انسان است؛ که درونش آزادی هم هست، عدالت هم هست، اعتلای اخلاقی و معنوی هم هست؛ این‌ها همه در مفهوم پیشرفت هست. البته در آن، پیشرفت مادی، پیشرفت مظاهر زندگی، پیشرفت علمی هم وجود دارد. امام با آن حرکت خود، ما را در جاده‌ای قرار داد که باید در این جاده پیش برویم. هرگونه توقف در این جاده، ما را به عقبگرد می‌رساند. ملتی که از حقیقت عزت برخوردار شده است و در جاده‌ی پیشرفت قرار گرفته است، اگر این نعمت را کفران کند، آن وقت مصدق این آیه‌ی شریفه می‌شود که: «أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفُراً وَ أَحَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُؤْرَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلُوُنَّهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ»^۱

۱. ابراهیم/ ۲۸ و ۲۹ - آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! * (سرای نیستی و نابودی، همان) جهنم است که آن‌ها در آتش آن وارد می‌شوند و بد قرار گاهی است!

دنیا دوباره دوزخ خواهد شد، زندگی دوباره تلخ خواهد شد. ملت‌ها اگر ایستادگی نکنند و پیش نرونده، دوباره همان سختی و سیاهی دوران ذلت بر سر آن‌ها سایه‌افکن خواهد شد.

یک الگوی زنده

ما امروز در مسئله‌ی عزت ملی و پیشرفت ناشی از آن با یک الگوی زنده مواجه‌ایم... بحث ما یک بحث ذهنی محض نیست. یک الگوی زنده در مقابل ماست و آن، خود این ملت و این جامعه است؛ یک مدل تجربه شده و امتحان داده. ملت ایران با این مدل، با این الگو وارد میدان شده.

نمونه‌هایی از پیشرفت ملت ایران

من نمونه‌هایی از پیشرفت ملت ایران را عرض می‌کنم؛ هر کدام از این‌ها یک شرح مفصل و مصادقه‌ای متعدد دارد.

۱- غلبه بر همه‌ی چالش‌ها

یک نمونه از پیشرفت ملت ایران، غلبه‌ی بر همه‌ی چالش‌های سیاسی و نظامی و امنیتی و اقتصادی در طول این سی و سه سال است. هدف آن‌ها از این چالش‌ها، از بین بردن موجودیت نظام بود؛ موجودیت نظام را آماج قرار داده بودند. ملت بر همه‌ی این چالش‌ها پیروز شد. در این میدان، یک روز که دنیا دست شرق و غرب بود، ملت ایران بر شرق و غرب پیروز شد؛ امروز که به حسب ظاهر، دنیا در دست غرب گمراه است، ملت ایران توانسته است بر این غرب گمراه پیروز شود.

۲- قدرت تأثیرگذاری بر تحولات دنیا

نمونه‌ی دیگر از پیشرفت ملت ایران این است که ما ملت ایران، امروز از لحاظ قدرت سیاسی، از لحاظ قدرت تأثیرگذاری بر تحولات دنیا و حضور در فعل و انفعالات منطقه‌ی خودمان، بلکه دیگر مناطق جهان، از اول انقلاب به مراتب قوی‌تریم. این مسئله، نمونه‌هایی دارد، شواهدی دارد؛ این را دشمنان ما می‌گویند.

یکی از رؤسای رژیم جعلی صهیونیستی، که دشمن شماره‌ی یک ملت ایران و انقلاب ایران است، اعتراض می‌کند و می‌گوید - این‌ها عین عبارت اوست - امروز یک نیروی قدرتمندی وجود دارد که در خلاف جهت هدف‌های ما پیش می‌رود و ایران رهبری این قدرت را به دست گرفته است. این سیاستمدار درمانده و حیرت‌زده اعتراف می‌کند و می‌گوید امروز پشت مرزهای ما خمینی خیمه زده است!

یک سیاستمدار کهنه کار شناخته شده‌ی آمریکایی هم که ما با وضع او کاملاً آشنا هستیم، در یک جلسه‌ای مقایسه می‌کند آمریکای ۲۰۰۱ میلادی را با آمریکای ۲۰۱۱ می‌گوید - که این حرف‌ها همه مال همین دو سه ماه اخیر است - کدام دیوانه‌ای وضعیت آمریکای ابرقدرت اول هزاره را به شرایط رقت‌بار آمریکا در سال ۲۰۱۱ - سال گذشته‌ی میلادی - تبدیل کرده است؟ بعد می‌گوید: این تحولاتی که اتفاق افتاده و به این وضع منتهی شده است، دامن زننده‌ی به این تغییر، ایران است.

معنای این جملات این است که امروز ملت ایران توانسته است با حضور خود، با استقامت خود، با عزت خود، با صلابت خود، بر روی حوادث مهم جهان و حوادث مهم منطقه، این تأثیرات ژرف را باقی بگذارد. این هم یک شاخص از شاخص‌های پیشرفت، که عرض کردم عینی و جلوی چشم ماست.

۳- حجم خدمات عمرانی و آبادانی

یک شاخص دیگر، حجم خدمات عمرانی و آبادانی در این کشور پهناور است. امروز شما می‌توانید در همه‌ی گوشه و کنارهای این کشور، خدمات عمرانی را، خدمات آبادانی را، سازندگی را به معنای وسیع کلمه مشاهده کنید؛ که سال به سال هم افزایش پیدا می‌کند. این از جمله‌ی شاخص‌های مهم پیشرفت یک ملت است. از جمله‌ی شاخص‌های پیشرفت این است که پیچیده‌ترین طرح‌ها، پیچیده‌ترین دستگاه‌های صنعتی، سازه‌های مهندسی، کارخانه‌های فولاد، نیروگاه‌ها و کارهای بزرگ که در این کشور انجام می‌گیرد، تماماً به دست متخصصان ایرانی و جوان‌های ساخته شده‌ی انقلاب است. ما امروز در بسیاری از کارهای مهمی که در این کشور انجام می‌گیرد، هیچ احتیاجی به حضور متخصصان خارجی نداریم. این کشوری که یک آسفالت می‌خواستند بکنند، یک پل می‌خواستند توی خیابان بزنند، بایستی از بیرون اشخاصی را می‌آوردن، امروز کارهای بزرگ، سازه‌های عظیم مهندسی، کارهای پیچیده انجام می‌دهد. انجام‌دهنده، همین جوان‌هایی هستند که در محیط انقلاب پرورش پیدا کردند، بارور شدند، بالنده شدند، بارها را بر دوش گرفتند.

۴- شتاب علمی

یک شاخص دیگر، شتاب علمی کشور است - که بارها اعلام شده، تکرار شده - تولیدات نمایه شده، رتبه‌ی علمی کشور در سال ۲۰۱۱ میلادی؛ که این‌ها همه‌اش افتخار آفرین است. این هم قضاوت ما نیست؛ قضاوت مراکز علمی رسمی دنیاست که آن‌ها دارند می‌گویند.

می‌گویند رشد علمی کشور، یازده برابر متوسط رشد دنیاست؛ و سال ۲۰۱۱ نسبت به سال قبل، بیست درصد هم افزایش پیدا کرده؛ این را آن‌ها دارند می‌گویند. در بعضی از حوزه‌ها، مثل حوزه‌ی هسته‌ای، حوزه‌ی نانو، حوزه‌ی سلول‌های بنیادی، حوزه‌ی هوافضا، حوزه‌ی زیست‌فناوری، وضع ما درخشنان است. کارهایی که دارد انجام می‌گیرد، کارهای درخشنانی است که در دنیا به شکل معددی وجود دارد. در بین این همه کشور دنیا – کشورهای به اصطلاح پیشرفت‌پذیر و غیر پیشرفت‌پذیر – بعضی از این کارها فقط در پنج کشور یا در ده کشور یا در پانزده کشور، بیشتر وجود ندارد. به ما هم که هیچ کمک علمی نکردند. در مراکز علمی پیشرفت‌پذیر دنیا به روی دانشجوهای ما بسته است؛ این‌ها از درون جوشیده است. و البته همین‌جا در حاشیه عرض بکنم؛ این تحریم‌هایی که انجام گرفت، بزرگ‌ترین کمک را به ما در این زمینه کرد.

۵- مردم‌سالاری اسلامی

یکی از مظاهر و نمونه‌ها و شاخص‌های پیشرفت، مردم‌سالاری اسلامی است، که باید به این‌ها توجه کرد؛ بسیار مهم است. ما انتخاب‌های شورانگیزی در این کشور داشتیم؛ انتخابات ریاست جمهوری در دوره‌های مختلف؛ که از همه پرشورتر، دوره‌ی دهم در سه سال گذشته بوده است. همچنین انتخاب‌های مجلس. ما نه دوره‌ی قانون‌گذاری در کشور داشتیم؛ که همه‌ی این نه دوره در روز هفتم خرداد، بدون یک روز تأخیر، افتتاح شده است؛ این چیز کوچکی است؟ در طول سی و سه سال، نه دوره انتخابات مجلس برگزار شده است، نه تا مجلس شورای اسلامی تشکیل شده است، بدون یک روز تأخیر. هیچ حادثه‌ی سیاسی، حادثه‌ی امنیتی، حادثه‌ی اقتصادی، تهدیدهای دشمن نتوانسته است انتخابات را یک روز عقب بیندازد. در همه‌ی دوره‌ها، هفتم خرداد، روز تشکیل مجلس جدید است.

۶- شعارهای انقلابی مردم

مورد دیگر، انگیزه‌ها و شعارهای انقلابی مردم است. شما نگاه کنید جشن‌های یادبود انقلاب‌های دنیا در کشورها چگونه انجام می‌گیرد. یک مراسم رسمی‌ای درست می‌کنند، یک عده‌ای از رجال یک جایی جمع می‌شوند، احیاناً نیروهای مسلحی هم رژه می‌روند. در ایران، سالروز پیروزی انقلاب – یعنی بیست و دوی بهمن – به وسیله‌ی میلیون‌ها مردم در سرتاسر کشور با شوق و ذوق فراوان انجام می‌گیرد؛ هر سال هم از سال قبل شورانگیزتر و مهم‌تر و بزرگ‌تر؛ این نشان‌دهنده‌ی زنده بودن این ملت و پیشرفت این ملت در اهداف انقلابی است.

۷- تهذیب و تطهیر روحیه

در تهذیب و تطهیر روحیه هم همین جور. بعضی‌ها نگاه می‌کنند به یک مظاہری، می‌بینند یک چند تا جوان، یک چند تا زن یا مرد، یک عمل خلافی انجام دادند، فوراً رویش یک قضاوت کلی می‌گذارند؛ این غلط است. مردم به معنویات توجه دارند. شما همین روزها به مساجد دانشگاه‌ها بروید، ببینید در این روزهای اعتکاف چه خبر است. از فردا جوان‌های ما می‌روند در مساجد اعتکاف می‌کنند. یکی از شلوغ‌ترین، گرم‌ترین و پوشورترین مراکز اعتکاف، مساجد دانشگاه‌های ماست؛ غیر از مساجد عمومی و مساجد بزرگ، که همه در آن شرکت می‌کنند. این نشان‌دهنده‌ی حرکت مردم به سمت معنویت است.

پیشرفت در همه‌ی ابعاد

با این‌هاست که ما می‌توانیم تشخیص بدھیم، قضاوت کنیم، حکم کنیم به این که کشور ما، ملت ما، در حال پیشرفت است. در همه‌ی ابعاد، کشور دارد پیشرفت می‌کند؛ و همه در زیر پرچم اسلام و در سایه‌ی دعوت الهی این مرد بزرگ، این انسان والا، این جانشین به حق پیامبران و اولیاء الهی. این مرد بزرگ راه را در مقابل ملت ما باز کرد.

ترس دشمن از ایران اسلامی است

محافل سیاسی و رسانه‌ای دنیا از خطر ایران هسته‌ای دم می‌زنند؛ که ایران هسته‌ای خطر دارد! من می‌گوییم این‌ها دروغ می‌گویند، این‌ها فریب‌گری می‌کنند. آن‌چه آن‌ها از آن می‌ترسند و باید هم بترسند، ایران هسته‌ای نیست؛ ایران اسلامی است. ایران اسلامی است که در ارکان قدرت استکباری زلزله انداخته است. ملت ایران اثبات کردند که بدون تکیه‌ی به آمریکا، بدون تکیه‌ی به قدرت‌های مدعی، بلکه با دشمنی‌های آمریکا و قدرت‌های مدعی دنیا، یک ملت می‌تواند به پیشرفت واقعی دست پیدا کند. این درس است؛ آن‌ها از این درس می‌ترسند. آن‌ها می‌خواهند به ملت‌ها بباورانند، به زبدگان و نخبگان سیاسی بباورانند که بدون کمک آمریکا و بیرون از حوزه‌ی نفوذ آمریکا نمی‌شود پیشرفت کرد. ملت ایران اثبات کرده است که بدون آمریکا، بلکه با دشمنی آمریکا می‌تواند به پیشرفت دست پیدا کند. این درس بزرگی است؛ آن‌ها از این می‌ترسند.

توقف ممنوع

خب، حالا من حرف آخر را در این زمینه عرض بکنم. عزیزان من، جوان‌های عزیز، مردم مؤمن! بله، ما رکورد زدیم، ما پیشرفت کردیم؛ اما اگر دل‌مان را به آن‌چه که تاکنون به دست

آوردیم، خوش کنیم، شکست خواهیم خورد؛ اگر توقف کنیم، به عقب پرتاب خواهیم شد؛ اگر دچار غرور شویم، دچار عجب و خودشگفتی شویم، به زمین خواهیم خورد؛ اگر ما مسئولان کشور - به خصوص این دیگر مربوط به ما مسئولان است - دچار خودمحوری شویم، دچار تکبر شویم، دچار خودشگفتی شویم، توده‌نی خواهیم خورد. دنیا این جور است، سنت الهی این است. در پی کسب محبوبیت نباشیم، دنیال تمتعات دنیوی نباشیم، دنیال پرداختن به اشرافی‌گری و تجملات نباشیم. ما مسئولین، خودمان را حفظ کنیم؛ همچنان که این مرد بزرگ خود را حفظ کرد. اگر ما اینجا دچار اشتباه شویم، مصدق همان آیه‌ی شریفه خواهیم شد که: «وَأَحَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلُوْهَا وَبِئْسَ الْقَرَارِ»^۱

در راه پیشرفت، توقف ممنوع است؛ خودشگفتی ممنوع است؛ غفلت ممنوع است؛ اشرافی‌گری ممنوع است؛ لذت‌جویی ممنوع است؛ به فکر جمع کردن زخارف دنیا افتادن، برای مسئولین ممنوع است. با این ممنوعیت‌هاست که می‌توانیم به قله برسیم. ما داریم در دامنه حرکت می‌کنیم. ما هنوز به قله نرسیده‌ایم؛ با آن فاصله داریم. آن روزی که ملت ایران به قله برسد، دشمنی‌ها تمام خواهد شد. آن روزی که ملت ایران به قله برسد، معارضه‌های خباثت‌آلود به پایان خواهد رسید. ما تا آن روز فاصله داریم. حرکت را باید بی‌وقفه ادامه دهیم.

وظیغه ما

من به جوان‌ها، به مسئولین، به دانشجویان، به علمای بزرگوار، به کسانی که توانایی سخن گفتن با مردم دارند، به کسانی که تأثیرگذاری بر روی اذهان مردم دارند، عرض می‌کنم: ما بایستی این حرکت به سمت پیشرفت را بی‌وقفه ادامه دهیم؛ هم در زمینه‌ی سیاست، هم در زمینه‌ی علم و فناوری، هم به خصوص در زمینه‌ی اخلاق و معنویت. خودمان را تهذیب کنیم، خودمان را اصلاح کنیم، عیوب خودمان را بشناسیم و در صدد رفع آن عیوب برباییم. اگر این کار را بکنیم، این موانعی که دشمنان ما بر سر راه ما ایجاد می‌کنند، اثر نخواهد گذاشت. تحریم اثری ندارد. تحریم نمی‌تواند ملت ایران را از حرکت به جلو باز بدارد. تنها اثری که این تحریم‌های یک‌جانبه و چندجانبه بر روی ملت ایران می‌گذارد، این است که نفرت و دشمنی از غرب در دل مردم ما عمیق‌تر می‌شود...

علم امام

بجئی دباره‌ی علم و دانش امامان علیهم السلام، با تاکید بر روایات

نویسنده: محمد حسین شمس‌الهی

معنای امام

اهمیت امامت و ولایت

جایگاه و اهمیت عقل در قرآن و روایات

علم و جایگاه و اهمیت آن در قرآن و روایات

تعامل عقل و علم در روایات و ضرورت همراهی آن‌ها با یکدیگر

جایگاه علمی امام

افق دست نایافتمنی مقام علمی امام و توصیف دانش امام از زبان امام

نشانه‌های علمی‌الهی و مقام انتصابی امام

امام، عاقل‌ترین انسان روزگار خویش

عقل امام، برتر از عقل جمعی دیگر انسان‌ها

امام، عالم‌ترین انسان روزگار خویش

پیوند و رابطه علم و قدرت

دانش بی‌خطا و غیبی، لازمه‌ی ماموریت جهانی و امامت بر کائنات

امامان علیهم السلام جانشینان پیامبر در داشتن دانش بی‌خطا و غیبی

مقصود از علم غیب امام

روایات اثبات کننده‌ی علم غیب امام

علم امام

بجئی دباره‌ی علم و دانش امامان علیهم السلام، با تاکید بر روایات

معنای امام

امام، در لغت به معنای پیشوا و راهنما بوده و دارای معنای عامی است که شامل پیشوای هدایت‌گر و پیشوای گمراه‌کننده می‌شود.^۱ در قرآن کریم^۲ و احادیث شریف^۳ واژه‌ی امام در این دو معنا نیز به کار رفته است. اما منظور از امام در نوشтар حاضر، امام هدایت‌گری است که از جانب خدا به عنوان جانشین خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم منصوب شده است.^۴

اهمیت امامت و ولایت

در فرهنگ اسلام، امامت از اهمیت بسیار والایی برخوردار است؛ برخی از مواردی که نشانه‌ی چنین اهمیتی می‌باشند از این قرارند:

(۱) براساس روایات، هر کس بدون داشتن امام یا بدون شناخت امام از این جهان رخت بریند، با مرگ جاهلی مرده و بی‌شک جایگاهش در جهنم خواهد بود.

رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِيمَانٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۵ و نیز فرموده: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِيمَانُهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۶

۱. ر.ک: احمدبن فارس زکریا، معجم مقایيس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج ۱، مکتبة الإعلام الإسلامي، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۸؛ نیز: ابن منظور، لسان العرب، قم، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵، ج ۲۴، ص ۱۲.

۲. ر.ک: اسراء / ۷۱.

۳. ر.ک: میرزای نوری، مستدرک الوسائل، چاپ اول، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۹۸۷-۱۴۰۸م، ج ۱۲، ص ۱۰۹.

۴. برای مطالعه‌ی بیشتر پیرامون ویژگی‌های امام، ر.ک: مرتضی مطهری، امامت و رهبری، انتشارات صدرا.

۵. احمدبن حنبل، مسنند احمد، ج ۴، بیروت، دار صادر، ص ۹۶.

۲) برخی روایات نیز انکار امام را به معنای بیزاری از خدا و دین او دانسته و شخص منکر را کافر و مرتد از اسلام بهشمار آورده‌اند.

امام باقر علیه السلام فرمود: «مَنْ جَحَدَ إِيمَاماً بَرِئَ مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ بَرِئَ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌ عَنِ الْإِسْلَامِ لَأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِينُهُ دِينُ اللَّهِ وَ مَنْ بَرِئَ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ». هر کس امام حق را منکر شود او از خداوند بیزاری جسته و همین طور از او و از دین او، و او کافر است و از اسلام بازگشته و مرتد شده است. زیرا امام از جانب خداوند است، و دین او دین خداست و هر کس از دین خدا برائت جوید پس او کافر است.^۲

۳) همچنین برخی روایات، کسی که با اعتقاد به ولایت و امامت امامان معصوم علیهم السلام از دنیا رود را به سان شهید می‌دانند.

امام علیه السلام به ابو بصیر فرمود: «إِنَّ الْمُيَتَّ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ شَهِيدٌ». مرده‌ی شما در این امر (ولایت امام) شهید است.^۳

۴) اهمیت امامت و ولایت چنان است که هیچ کوتاهی درباره‌ی آن پذیرفته نخواهد بود.
امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «... همانا خدای عز و جل پنج چیز [مهما] را بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واجب ساخته [که عبارتند از] نماز، زکا، روزه، حج، ولایت ما؛ که گاه درباره‌ی آن چهار مورد به آن‌ها رخصت [و تخفیف] داده [و آن تکالیف را از ایشان برداشته]؛ ولی به هیچ یک از مسلمانان در مورد ترک ولایت ما رخصتی نداده است؛ نه به خدا سوگند هیچ‌گونه رخصتی در آن نیست.^۴

جایگاه و اهمیت عقل در قرآن و روایات

قرآن و روایات، آکنده از دعوت به خردورزی و عقلانیت بوده و به بررسی موشکافانه‌ی زوایای گوناگون آن پرداخته است. کاربرد بسیار گسترده‌ی واژگانی همچون: تفکر، ذکر و تذکر، تدبیر، تعقل، تفقة، لب و نهی^۵ در قرآن و روایات، گویای این مدعاست. گرچه ماهیت عقل برای کسی

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۲. صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۰۴ - ر.ک: حر عاملی، وسائل الشیعه (آل‌البیت)، ج ۲۸، ص ۳۲۳ و مفید، اخلاق، ص ۲۵۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۴۶.

۴. این هفت واژه به ترتیب، ۱۸، ۲۰، ۴۹، ۴، ۲۷۴ و ۲۷۴ بار در قرآن کریم به کار رفته‌اند و کاربرد آن‌ها در روایات بسیار فراوان است.

شناخته شده نیست، ولی از دیدگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام، اندیشیدن و تعلّق، ستون اسلام و گرانیگاه عقاید و اخلاق و سیر و سلوک الى الله بوده و سنتیز با آن پذیرفته نیست. تبیین ویژگی‌های عقل و خردورزی و ستایش‌های بلندی که درباره‌ی آن شده است، ما را به سترگی جایگاه این عنصر مهم در نظر اسلام، رهنمون می‌شود.^۱

علم و جایگاه و اهمیت آن در قرآن و روایات

علم معنای روشنی دارد؛ هر چند در تبیین حقیقت آن، در میان اندیشمندان اختلافاتی به چشم می‌خورد؛ ولی برخی معنای آن را بدیهی و بی‌نیاز از تعریف شمرده^۲ در هر حال، به‌طور کلی به هرگونه آگاهی می‌توان عنوان علم و دانش را داد. قرآن کریم، آنکه از دعوت به فراگیری دانش بوده وجود ۷۷۹ ریشه و مشتق‌ات واژه‌ی «علم» در قرآن، گویای این مدعاست. در روایات نیز این مسئله از چنان جایگاهی برخوردار است که گویا زندگی بدون علم، ناممکن می‌نماید.^۳

۱. نمونه‌هایی از توصیف‌هایی که در روایات، درباره‌ی عقل شده از این قرارند: بالاترین وسیله‌ی بهره بردن انسان (ری شهری، میزان الحکمة، ج. ۳، ص ۲۰۳۳)، ملاک فضیلت و انسانیت انسان، غایت فضیلت‌های انسان (همان، ص ۲۴۳۴)، راهنمای مومن (شريف رضي، المجازات النبوية، قم، منشورات مکتبة بصيرتی، ص ۱۹۵)، [مایه] سر و سامان یافتن انسان (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱؛ پایه و اساس مومن (همان، ج ۸، ص ۱۸۱)، زینت بخش ترین زیبایی (همان، ص ۱۹). ابزار و سرمایه مومن (بروجردی، جامع أحاديث الشيعة، ج ۱۳، قم، المطبعة العلمية، ۱۳۹۹، ص ۲۸۳)، هیچ بیماری شکننده‌تر از کاستی عقل نیست (همان، ج ۲۳، ص ۵۰۶). خداوند چیزی برتر از عقل، به بندگانش عطا نکرد (برفقی، محاسن، ج ۱، ص ۱۹۳). بالاترین انسان‌ها عاقل‌ترین آن‌هاست (أبوالفتح كراجكي، كنزالفوائد، ص ۱۳)؛ ارزش هر انسانی به عقل اوست (ری شهری، موسوعة العقائد الإسلامية، ج ۱، ص ۱۹۳)؛ شرافت انسان به عقل و ادب او است نه به مال و حسب او (همان، ج ۲، ص ۱۴۳۲؛ على بن محمد الليثي الواسطي، عيون الحكم و المعاوظ، ص ۱۷۸). مومن زیرک و عاقل است (همان، ص ۳۰)؛ تزکیة انسان [از روی] عقل او است (همان، ص ۲۰۱). چیزی جز عقل دین را اصلاح نمی‌کند (همان، ص ۴۸) هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست (صدقی، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۲)؛ عقل فریب نمی‌خورد (ری شهری، موسوعة العقائد الإسلامية، ص ۲۰۲)؛ هیچ فقدانی بدر از فقدان عقل نیست (همان)؛ تبود عقل، بدیختی است (همان، ص ۲۰۳)؛ عقل یکی از هفت پایه‌ی اسلام و سرآمد آن‌ها است (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۹۶).

۲. محقق حلی، المسلک فی أصول الدین، چاپ دوم، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۲۱-۱۳۷۹ش ص ۹۶.

۳. در این راستا به بیان نمونه‌هایی از تعبیر بیان شده در احادیث درباره‌ی اهمیت علم و عالم، بسته می‌کنیم: سر سلسلة فضیلت‌ها (على بن محمداللیثی الواسطی، عيون الحكم و المعاوظ ، ص ۲۶۴)، بزرگ‌ترین سرمایه (همان، ص ۳۲)، حیات اسلام (همان، ص ۵۵)، ستون ایمان (ری شهری، العلم والحكمة فی الكتاب والسنۃ، ص ۵۵)، بهترین وزیر و راهنما و همنشین برای ایمان (همان)، دوست نزدیک مومن (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۷).

همچنین بر اساس روایات، علم آموزی بر هر مسلمانی واجب بوده و خدا دانشجویان را دوست دارد (همان، ج ۱، ص ۳۰). طلب علم از طلب مال لازم‌تر است (همان). هر کس با علم‌ناشست و پرخاست کند باوقار می‌شود (همان). برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده است بر ستارگان دیگر (همان، ص ۳۳). عالمی که

تعامل عقل و علم در روایات و ضرورت همراهی آن‌ها با یکدیگر

گرچه در فرهنگ اسلامی، واژه‌ی جهل در مقابل علم به کار نرفته است؛ بدین معنا که به نداشتن دانش و اطلاعات، جهل گفته نمی‌شود و چه بسا کسانی که با وجود داشتن دانش و علم، از دیدگاه اسلام، جاهمی هستند؛^۱ و گرچه از نظر اسلام، جهل به معنای بی‌عقلی و دوری از خردورزی است؛^۲ ولی از نظر اسلام، علم و عقل، دو بال لازم برای پرواز انسان به سوی افقِ کمال و خوشبختی می‌باشند. آن دو، مکمل یکدیگرند؛ هیچ یک به تنها بای، چاره‌ساز سرگردانی انسان در دنیا نبوده و او را به سرمنزل مقصود نمی‌رساند؛ و سرانجام، «هیچ چیزی بهتر از عقل به همراه

دیگران از دانشش بهره برند، از هفتاد هزار عابد، برتر است (همان، ص ۳۵). اگر مردم بدانند در دانش اندوزی چه سودی است - گرچه با ریختن خون دل و فروختن در گرداب‌ها - در پی آن می‌رونند (همان، ص ۳۵). نشستن ساعتی در کنار علماء، نزد خدا از هزار سال عبادت، دوست داشتنی تر است (همان، ص ۳۵). علم و ادب، بهای [روح و] جان توست، پس در یادگیری آن کوشش کن؛ گفتگو با عالم در میان زباله‌ها بهتر از گفتگو با جاهل بر روی متکا و بالش است (مفید، اختصاص، ص ۳۳۵). هر چه بر علم و ادب افزوده گردد بر بهای تو نیز افزوده می‌گردد (علی طبرسی، مشکاة الأنوار، ص ۲۳۹).

۱. «چه بسیار دانشمندی که جهل او قاتلش بوده و دانشش سودی برای او نداشته است» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۷). ۲. اسلام، تنها راه تکامل مادی و معنوی انسان و آبادانی زندگی دنیا و آخرت او را در درست اندیشیدن و به کارگیری صحیح عقل دانسته و خاستگاه همه‌ی گرفتاری‌های مادی و معنوی او را در بهره نبردن کامل از عقل بر می‌شمرد. انسان باید یا خود همچون چشم‌های بچوشت و یا به چشم‌های جوشان پیوند خورد؛ در غیر این صورت همچون مردابی راکد خواهد گندید. او از سویی برای اثبات خدا و ضرورت نیاز به وحی و پیروی از پیامبران الهی باید از چشم‌های جوشان عقل خویش - که پیامبر و حجت و دین درونی است (ری‌شهری)، العقل و الجهل فی الكتاب والسنۃ، ص ۷۴) - بهره جسته؛ و از سوی دیگر، برای یافتن برنامه‌ی مفصل هدایت و خوشبختی جسم و روح و دنیا و آخرت باید با چشم‌های جوشان و دریای خرد و دانش وحی و نبوت و امامت، پیوند خورد و به سخنان ایشان گوش فرا داده و از ایشان پیروی نماید. پس راز رسیدن به بهشت و خوشبختی ابدی و دوری از دوزخ و رنج جاودانی در این دو سخن نهفته است: «خردورزی» و «گوش فرا دادن» و به تعییر دیگر، «تعقل» و «تعلم». و قرآن چه زیبا این مطلب را از زبان دوزخیان بیان فرموده که: «لَوْ كُنَّا سَمِعْ أَوْ عَقْلٌ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعْيِ - اگر ما [در زمان زندگی در دنیا به سخن خردمندان و پیامبران] گوش فرا داده یا خردورزی می‌نمودیم، [هرگز] همنشین [آتش] دوزخ نمی‌شیم» (ملک / ۱۰).

دانش و اطلاعات، همچون مادة خامی است که اگر تنها گردآوری شده و توسط عقل، فرآوری و سازماندهی نشود، نتیجه بخش نبوده و مایه‌ی رنج انسان می‌گردد و بر اساس برخی روایات، وبال او شده (ری‌شهری، میزان‌الحكمة، ج ۳، ص ۲۱۰۴، ح ۲۹۱۰)، حتی بر دارنده‌اش جنایت می‌کند (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۲) و سرانجام، انبیاش آن، سد راه حرکت انسان و رسیدن نور هدایت و خوشبختی به او می‌گردد؛ امام علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «كُلُّ عِلْمٍ لَا يُؤْيَدُهُ عَقْلٌ مَضَلَّةٌ - هر دانشی که قوت ندهد آن را عقلی گمراهیست» (علی‌بن‌محمد‌الیشی‌الواسطی، عیون‌الحكم و المعاوظ، ص ۳۷۶). در این راستا امام باقر علیه‌السلام نیز می‌فرماید: «خوش ندارم که... علم کسی بیش از عقل او باشد» (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۹۲).

علم... نیست! در همین راستا امام صادق علیه السلام به هشام فرمودند: «... همانا عقل به همراه علم [سودمند و نتیجه بخش] است.»^۱

جایگاه علمی امام

به باور شیعیان، امام، فردی است که از سوی خداوند - برای رهبری جامعه اسلامی و جانشینی پیامبر در اداره‌ی دین و دنیای مسلمانان - برگزیده و به واسطه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مردمان معرفی می‌شود. او فردی عادی نبوده و دارای ویژگی‌هایی می‌باشد که خداوند به او عطا فرموده است. مقام امامت، مقامی است که بسیاری از انبیای الهی دارای آن نبوده‌اند و پیامبر بزرگی همچون ابراهیم خلیل علیه السلام نیز پس از گذراندن ابتلائات و امتحاناتی سخت، به این مقام نایل آمد؛^۲ این درحالی است که پیش از آن نیز او دارای مقام‌های والای عبودیت، نبوت، رسالت و خلت بود.^۳ روشن است کسی که دارای چنین مقامی می‌شود، باید ویژگی‌های متناسب با این مقام را داشته باشد.^۴ اصلی‌ترین این خصوصیات، عصمت و علم است. به دیگر سخن، مقام امر، نهی و سلطنت بر خلق - که مختص خداوند و به اراده‌ی اوست - تنها به کسی داده می‌شود که دارای عصمت و علم الهی باشد. بارزترین ویژگی که در افضلیت امام بیش از سایر صفات، توجه متغیران شیعی را به خود جلب کرده، «علم امام» است. امام باید در آگاهی از علوم و معارف و نیز احکام دین، سرآمد باشد. این ویژگی، هم از شرط‌های بنیادین امامت است و هم در شرط‌های دیگر آن تاثیرگذار است. از سوی دیگر قرآن، با ارشاد به حکم عقل، تنها کسی را شایسته‌ی اطاعت شدن می‌داند که به سوی حق رهنمون می‌شود؛^۵ و از آن جا که راهنمایی به سوی حق، نیازمند شناخت حق و علم به آن است، فرمان دادن نیز حق کسی است که دارای چنین علمی باشد.

۱. ری شهری، موسوعة العقائد الإسلامية، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴.

۳. ر.ک: بقره / ۲۴؛ نیز ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۴. ر.ک: نساء / ۱۲۵؛ نیز ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۵. در این راستا امام علی علیه السلام می‌فرماید: «در من منقبت‌هایی وجود دارد که اگر آن‌ها را بیان کنم، ارتفاع بنای آن‌ها بزرگ و در نتیجه زمان گوش دادن بدان‌ها نیز طولانی گردد»؛ (همان، ج ۸، ص ۲۷).

۶. «قُلْ هَلْ مِنْ شُرْكَانَكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَى أَنْ يُهَدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ - بگو: آیا هیچ یک از معبدوهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!» (یونس / ۳۵)

بنابراین، امامتی که در قرآن و روایات مطرح شده، منصبی است که نیاز به علم فراوانی دارد و از آن جا که این مقام از سوی خدا به امام علیه السلام داده می‌شود، دانش مناسب با آن نیز باید توسط خدای تعالیٰ به او هدیه گردد. افزون بر این، خداوند متعال، برای تامین رفاه مادی انسان‌ها، سرچشم‌های گنجینه‌های علوم را در اختیار ائمه علیهم السلام قرار داده و گستره‌ی دانش ایشان، به تناسب این سرچشم‌های بسیار زیاد و بالاتر از درک بشر عادی است.

شیعیان در اعتقاد به این ویژگی (یعنی علم فوق العاده) از آغاز با بسیاری از دیگر گروه‌های جامعه اسلامی رویارو بوده و امامان معصوم علیهم السلام نیز برای نهادینه کردن این اندیشه در میان پیروان خود می‌کوشیده‌اند؛ از این‌رو، روایات فراوانی به این موضوع و تبیین زوایای آن، نظر دارد. در همین راستا امام علیه السلام می‌فرماید: «سوگند بدان خدایی که دانه را شکافت و [حیوان] دارای روح را آفرید، اگر علم و دانش را از معدنش به دست آورده و آب را [به صورت] گوارا می‌نوشیدید... راهها برای شما روشن می‌گشت و... با خوشی و فراوانی می‌خوردید، و عائله‌مند گرفتاری در میان شما باقی نمی‌ماند و به هیچ مسلمان و غیرمسلمانی که در عهد و پیمان شما بیند ستم نمی‌شد؛ ولی شما راه تاریکی را در پیش گرفتید... و درهای علم و دانش به روی شما بسته شد... و امامان خود را رها کردید...».^۱

اصحاب ائمه، حدیث‌شناسان، متكلمان، فیلسوفان، عارفان، راویان حدیث، وقایع‌نگاران و دیگر گروه‌های شیعی، به مسئله‌ی علم امام، پیوسته به عنوان یکی از اساسی‌ترین مبانی فکری امامیه - در قلمروی صفات امام - نگریسته و از آن دفاع کرده‌اند؛ گرچه در تعیین چگونگی و میزان آن، اختلاف نظر داشته‌اند.

افق دست نایافتنی مقام علمی امام و توصیف دانش امام از زبان امام
مقام امامت و از جمله، مقام علمی امام، والاتر از آن است که بتوان آن را با عقل بشری
شناخته و کاملاً درک کرد. به تعبیر امام رضا علیه السلام

«... همانا امامت، زمام دین و مایه‌ی سامان یافتن مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است...؛ این امام است ... که با حکمت و اندرز و دلیل محکم و رسا، مردم را به راه پروردگار فرا می‌خواند؛ امام، همانند خورشید پرتوافکنی است که با نور خود، جهان را روشن ساخته و دست‌ها و چشم‌ها توان دستیابی به آن [و درک عظمت آن] را ندارند؛ امام، ماه تابان، چراغ فروزان، نور رخشان و ستاره‌ای راهنمای است؛ در شدت تاریکی‌ها و مسیر شهرها و کویرها و گرداب دریاهای [یعنی به هنگام جهل و فتنه و سرگردانی مردم] امام، آب گوارایی برای رفع تشنگی و راهنمایی برای

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۲.

هدایت و نجات بخشی از هلاکت است...؛ دانش [حقیقی] ویژه‌ی او بوده و ... یگانه‌ی روزگار خود می‌باشد [ابه گونه‌ای که] کسی توان نزدیکی به مقام او را نداشته و هیچ دانشمندی با او برابر نمی‌باشد، او جایگزینی نداشته، مانند و نظیری ندارد؛ بی‌آن که به دنبال علم و فضل و فراگیری آن رفته باشد تمامی آن [را داشته و] ویژه‌ی اوست و این امتیازی است که از سوی خدا به او عنایت شده است. کیست که توان شناخت امام یا انتخاب او را داشته باشد؟ ... در رهبری، نیرومند و در سیاست، دانشمند است، اطاعت از او واجب است... خدا پیغمبران و امامان علیهم السلام را یاری نموده و از گنجینه‌ی علم و دانش خود - آن‌چه را که به دیگران نداده - به آن‌ها بخشیده است؛ از این جهت، دانش آن‌ها برتر از دانش مردم روزگارشان می‌باشد؛ [از این رو است] که خدای تعالی فرموده: قُلْ هُلْ مَنْ شَرَكَنُّكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ - آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته‌تر است که پیرویش کنند یا کسی که هدایت نمی‌کند جز این که هدایت شود؟ شما را چه شده؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟! (یونس/۳۵) همانا خدای عز و جل هنگامی که بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگانش برمی‌گزیند، سینه‌ی او را برای آن کار، گشوده و چشم‌های حکمت را در دلش قرار می‌دهد و دانشی به او الهام می‌کند که پس از آن، از هیچ پاسخی در نمانده و از درستی، منحرف نمی‌شود؛ ... خداوند، این ویژگی‌ها را به او بخشیده تا حجتِ رسای او بر بندگان و گواه بر مخلوقاتش باشد...».^۱

در همین راستا روایات دیگری نیز وارد شده است.^۲

نشانه‌های علمی‌الهی و مقام انتصابی امام

از دیدگاه روایات شیعه، امامت دارای شرط سنی نیست، زیرا مبنای رشدِ روحی امام، امداد غیبی و عنایت الهی است، نه رشد ظاهری و سپری شدن سن و سال او.^۳ همچنین، امامت باطن نبوت بوده و هر دو از یک سرچشمه سیراب می‌شوند. از جمله تفاوت‌های نبی و امام آن است که نبی، هم فرشته را می‌بیند و هم سخن‌شناخت را می‌شنود؛ ولی امام، سخن فرشته را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند.^۴ بر اساس این تفاوت است که ائمه را «محدث» و «مفہوم» نامیده‌اند.^۵ امام، وارث به

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۳.

۲. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۷ و ح ۸ و ح ۱۰.

۳. در این باره ر.ک: همان، باب حالات الأئمۃ علیهم السلام فی السن، ص ۳۸۳، ح ۲ - ۸ و ص ۴۹۴، ح ۳.

۴. همان، باب الفرق بین الرسول والنبوی والحادث، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۱ و ح ۲.

۵. همان، ح ۳ و ح ۴.

حق علوم و کتب انبیا است.^۱ امام از همه کتب آسمانی - به هر زبانی که نازل شده باشند - آگاه است.^۲ اسامی شیعیان و دشمنانش تا روز قیامت در صحیفه‌های جداگانه‌ای در نزد اوست.^۳ امام دارای منابع علمی غیبی و آسمانی است؛ کتاب جامعه که رمز وراثت علم و اقتدار انبیا علیهم السلام بوده و دارای پاسخ همه‌ی نیازمندی‌های انسان است در نزد او می‌باشد.^۴ جفر اکبر و جفر اصغر و اهاب ماعز و اهاب کبیش در نزد اوست. این‌ها کتاب‌هایی هستند که همه‌ی دانش‌ها در آن‌ها نهفته است.^۵ مصحف حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیه‌ها نزد اوست.^۶ امام عالم‌ترین و حکیم‌ترین و شجاع‌ترین و سخاوتمندترین و عابدترین مردم است.^۷ همه‌ی این نشانه‌های ویرژن دلایلی بر مقام انتصافی امام است.

امام، عاقل‌ترین انسان روزگار خویش

نه تنها استدلال عقلی، گویای آن می‌باشد که خرد پیامبران از عقل و خرد همه‌ی امت‌های ایشان برتر بوده است،^۸ بلکه روایات نیز این مسئله را ثابت می‌کنند.^۹ از سوی دیگر، شیعه بر این باور است که امامان معصوم علیهم السلام نیز دارای همه‌ی شئون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وسلم - جز شان نبوت - می‌باشند؛ بنابراین، عقل امام نیز مانند عقل پیامبر، برتر از عقل دیگران می‌باشد. علم بی‌مانند و عصمت و عدم انحراف و خطای امامان معصوم علیهم السلام و اثبات تعامل عقل با این امور، دلایل گویایی بر این مسئله است که عقل و خرد ایشان، از عقل و خرد دیگران، بالاتر بوده و هست.^{۱۰}

۱. همان، ج ۱، باب ان‌الائمة ورثوا علم النبي و جميع الأنبياء والأوصياء الذين من قبلهم، صص ۲۲۳-۲۲۶، ح ۷-۱.

۲. همان، باب ان‌الائمة علیهم السلام عندهم جميع الكتب التي نزلت من عند الله عز وجل و انهم يعرفونها على اختلاف ألسنته، صص ۲۲۷ و ۲۲۸، ح ۱ و ح ۲.

۳. صدقوق، خصال، ص ۵۲۸؛ همو، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ صدقوق، خصال، ص ۵۲۸؛ همو، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۱۹.

۵. ر.ک: همان.

۶. «... يكون أعلم الناس وأحكم الناس وأنقى الناس وأحلم الناس وأشجع الناس وأسخن الناس وأعبد الناس ...»، (همان، ص ۵۲۸؛ همو، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۵۲۷).

۷. زیرا پیامبران، واسطمه‌ی میان خدا و امت‌های خویش بوده‌اند؛ و اگر عقل و خرد یکی از افراد امت او مساوی او یا بیش از او باشد، ترجیح یکی از دو مساوی بر دیگری یا ترجیح مفضول بر افضل پیش می‌آید که از نظر عقلی محال بوده و پذیرفته نیست؛ (ر.ک: مولی محمد صالح مازندرانی، شرح أصول کافی، ج ۱، ص ۸۸).

۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۱۱ و ص ۲۳، ح ۱۴.

۹. ر.ک: همان، صص ۱۹۹-۲۰۳.

عقل امام، برتر از عقل جمعی دیگر انسان‌ها

اگر همه‌ی افراد امت یک پیامبر، بر فرض، عقل و خرد خود را روی هم نهند نیز باز، عقل پیامبر، بیش از عقل همگی آن‌هاست؛ زیرا اگر چنین نباشد فلسفه‌ی ارسال پیامبر لغو بوده و دیگر نیازی به وجود او نخواهد بود. به همین صورت، عقل و خرد امامان معصوم علیهم السلام - که دارای همه‌ی شئون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز شان نبوت می‌باشند - نیز از عقل جمعی انسان‌های دیگر، برتر می‌باشد؛ چراکه بالاترین انسان‌ها عاقل‌ترین آن‌هاست^۱، و از آن‌جا که امام، برترین آفریده‌ی خدا در روزگار خویش می‌باشد، پس عاقل‌ترین آن‌هاست. از سوی دیگر، یکی از نتیجه‌های تعامل عقل و علم - که پیش‌تر بدان پرداختیم - این است که امام، عاقل‌ترین انسان روزگار خویش است.

امام، عالم‌ترین انسان روزگار خویش

نه تنها استدلال عقلی، اثبات‌گر آن است که علم و دانش پیامبران و امامان علیهم السلام، از علم و دانش همه‌ی انسان‌ها برتر و بیشتر است^۲، بلکه روایات نیز مowid این مسئله می‌باشند^۳؛ افزوون بر این، از دیدگاه شیعه، امامان معصوم علیهم السلام نیز دارای همه‌ی شئون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - جز شان نبوت - می‌باشند؛ از این رو دانش ایشان نیز مانند دانش پیامبر، برتر از دانش دیگران می‌باشد.

پیوند و رابطه علم و قدرت

در نظام آفرینش، علم، پیوسته به طور مستقیم یا با واسطه، مقدمه‌ی قدرت بوده و بر آن، تقدم دارد؛ یعنی، پایه و اساس قدرت، علم و آگاهی است چنان که قرآن، کسی را قادر بر آوردن سریع تخت بلقیس در نزد سلیمان می‌داند که گوشاهی از علم بی‌کران کتاب را داشت.^۴ این در

۱. ر.ک: بروجردی، جامع أحاديث الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۸۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. زیرا (چنانچه در بحث عقل پیامبر و امام، بیان شد) پیامبر و امام، واسطه‌ی میان خدا و انسان‌ها هستند؛ و اگر علم و دانش یکی از انسان‌های دیگر، مساوی یا بیش از دانش آن‌ها باشد، ترجیح یکی از دو مساوی بر دیگری یا ترجیح مفضول بر افضل پیش می‌آید که از نظر عقلی محال بوده و پذیرفته نیست. البته فزونی دانش پیامبری بر پیامبر دیگر هیچ اشکالی ندارد؛ چنانچه حضرت خضر از حضرت موسی علیهم السلام عالم‌تر بود. (دادستان موسی و خضر در سوره کهف آیات ۶۵ تا ۸۲ آمده است.«)

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱ و ۲۰۸، ح ۴.

۴. «قَالَ الَّذِي عَنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَ إِلَيْكَ طَرْفَكَ - (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!»(نمایل / ۴۰)

حالی است که روایات فراوانی بیانگر آنند که دانش ائمه علیهم السلام بسیار برتر و بیشتر از دانش پیامبران پیشین است.^۱

به عنوان نمونه، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «...اگر در حضور موسی و خضر بودم، حتماً به آن‌ها نشان می‌دادم که من از آنان آگاه‌تر و داناتر و چیزهایی را آن دو می‌گفتم که در دسترس و حضورشان نبود؛ زیرا به حضرت موسی و خضر علیه السلام تنها دانش [رخدادهای] گذشته [و حال] داده شده و دانش [امور و رخدادهای] آینده - تا روز قیامت - داده نشده است؛ در حالی که دانش گذشته و رخدادهای آینده تا روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم داده شده و ما نیز آن‌ها را از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم به ارت برده‌ایم.»^۲

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «به عیسیٰ بن مریم دو حرف [از اسم اعظم الهی] داده شد که با آن‌ها مردگان را زنده کرده و بیماران را شفا می‌داد؛ و [به همین ترتیب] به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داده شد و خدای تعالیٰ تمام این حروف را برای محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم جمع فرمود؛ همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم داده شد و یک حرف [که مخصوص خداوند است] از او پنهان ماند.»^۳

همچنین کرامات فراوانی که دربارهٔ معصومین علیهم السلام بیان شده است، شاهدی گویا بر سترگی علوم و دانش‌های غیبی و عادی آن‌هاست. به همین مناسبت به برخی از این کرامات - که از طریق روایات به دست ما رسیده است - اشاره می‌شود:

۱- تبدیل سنگ یا خاک یا آب به اذن خدا به طلا یا غذا؛ گاه نیز دست بر زمین کشیده یا آن را می‌خراسیدند و از درون آن شمش یا سکه‌های طلا بیرون می‌آوردند:^۴

۱. مانند روایاتی که همه علم الكتاب را نزد امامان علیهم السلام می‌دانند، (ر.ک: همان، صص ۲۲۹، ۶، ح)، یا مانند روایاتی که پیامبر و امامان علیهم السلام را از جمله کسانی می‌دانند که خداوند، راضی به دادن علم غیب به ایشان می‌باشد، (ر.ک: همان، ص ۲۵۶، ح ۲).

۲. همان، باب آن الأئمّة علیهم السلام يعلّمون علم ما كان وما يكون وانه لا يخفى علیهم الشّئء...، ص ۲۶۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۲۳۰، ح ۲.

۴. ر.ک: همان، ص ۴۷۴، ح ۴؛ برای مطالعة موارد بیشتر، ر.ک: همان، ص ۳۳۲، ح ۱۵ و ص ۴۸۷، ح ۴ و ص ۴۸۸. ح ۶ و ص ۴۹۷، ح ۱۱ و ص ۵۰۷، ح ۵؛ نیز ر.ک: ابن حمزة الطوسي، الشاقب في المناقب، چاپ دوم، قم، مؤسسه انصاريان للطباعة والنشر، ۱۴۱۲، ص ۴۷۳.

به عنوان نمونه امام حسن عسکری علیه السلام در برابر کسی که از نیازمندی خود شکایت داشت، با تازیانه اش به زمین کشیده و پانصد سکه‌ی طلا بیرون آورد و به او داد.^۱

نیز امام رضا علیه السلام دست مبارکش را بر زمین کشیده و در زیر آن شمشهایی از طلا آشکار شد؛ سپس دوباره دست خود را بر آن کشیده و آن‌ها ناپدید شدند.^۲

۲- درمان و شفابخشیدن بیماری‌های لاعلاج به اذن خدا با اعجاز:
برای نمونه، نامه‌ی محمدبن یوسف به امام زمان علیه السلام و درخواست دعا برای بهبودی از دمل و زخمی لاعلاج که در نشیمنگاهش پیدا شده بود و پزشکان از درمانش نالمید بودند؛ که در پی آن، حضرت برایش دعا نموده و از خدا عافیت و سلامتی و همراهی با ایشان در دنیا و آخرت را خواستند؛ کمتر از یک هفته او بهبودی یافته و پزشکان نیز آن را تایید نمودند.^۳

۳- بینا ساختن کوران به اذن خدا با اعجاز:

علی بن عاصم کوفی نایبنا می‌گوید: «خدمت حضرت عسکری رسیدم به من فرمود: عاصم زیر دو پایت روی فرشی نشسته‌ای که بیشتر پیامبران و امامان علیهم السلام بر آن نشسته‌اند! ... با خود در دل گفتم: کاش این فرش را می‌دیدم! [امام] از دل من آگاه شده، ... دست بر صورتم کشید؛ نایبنا نیایم از میان رفت و بینا شدم».^۴

۴- خبر دادن از اموری نهانی به اذن خدا:^۵

جابرین عبدالله انصاری رونوشتی از روی لوح سبز و درخشنانی که هدیه‌ی خدا به پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم بوده و آن حضرت به دخترش فاطمه علیه السلام بخشیده بود همراه داشت که امام صادق علیه السلام بدون دیدن آن و بدون هیچ کم و کاستی دقیقاً آن را خواندند و جابر

۱. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۷، ح ۵۰.

۲. ر.ک: سید هاشم بحرانی، مدینة الماجز، ج ۷، چاپ اول، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳، ص ۲۴۰؛ این ابی الفتح الإربلی، کشف الغمة، ج ۳، چاپ دوم، بیروت، دار الأضواء، ۱۹۸۵ - ۱۴۰۵، ص ۹۷.

۳. کلینی، الکافی، ص ۵۱۹، ح ۱۱.

۴. حسین بن حمدان الخصیبی، الهدایةالکبری، صص ۳۳۵ و ۳۳۶؛ حافظ رجب البرسی، مشارق أنوارالیقین، ص ۱۵۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، صص ۳۳ و ۳۴ و ج ۵۰، صص ۳۰۴ و ۳۰۵؛ نمونه‌ای دیگر: «ابوبصیر می‌گوید: ... از امام باقر پرسیدم: آیا شما می‌توانید مرده را زنده کرده و کور مادرزاد و پیس را معالجه کنید؟ فرمود: آری به اذن خدا. سپس فرمود: ابا محمد! جلو بیا! من نزدیک رفتم، آن حضرت دست بر چهره و دیده من مالید و من بینا شدم ...»، (کلینی، الکافی، ص ۴۷۰، ح ۴۶۳).

۵. در این باره ر.ک: همان، ص ۵۰۸، ح ۱، وج ۶، ح ۴۶۳.

نیز تطبیق داد. در این لوح، نام اوصیاء پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک به یک تا امام دوازدهم بیان شده بود.^۱

۵- دفع شر و خطر ستمگران به اذن خدا و با اعجاز:

علی بن میسر می‌گوید: هنگامی که امام صادق علیه السلام نزد ابی جعفر منصور [پادشاه ستمگر عباسی] آمد، منصور به یکی از غلامان خود دستور داد که وقتی جعفرین محمد بر من وارد شد [با شمشیر] گردنش را بزن! هنگامی که حضرت صادق علیه السلام وارد شد نگاهی به منصور کرده و زیر لب سخنی گفت که کسی آن را نفهمید و سپس آشکارا دعاایی - مبنی بر مصون ماندن از شرّ منصور - نمود؛ در آن لحظه منصور دیگر غلامش را ندیده و او نیز منصور را نمی‌دید؛ منصور [با دیدن این معجزه] به حضرت صادق علیه السلام گفت: ای جعفرین محمد به راستی که من شما را در این هوای گرم به زحمت انداختم! سپس از آن حضرت عذرخواهی نموده و او را بازگرداند. پس از آن، منصور به غلامش گفت: چرا دستوری را که داده بودم انجام ندادی [او گردن جعفرین محمد را نزدی؟] غلام گفت: به خدا سوگند چیزی آمده و میان من و او قرار گرفت؛ از این رو، من او را ندیدم؛ منصور به او گفت: به خدا سوگند اگر این داستان را برای کسی بازگو کنی حتماً تو را خواهم کشت.^۲

۶- احضار دیگران به اذن خدا و با طیّ الارض:

برای نمونه، طیّ الارض امام جواد علیه السلام از مدینه به خراسان به هنگام شهادت امام رضا علیه السلام^۳ و نیز آزاد کردن اباصلت هروی از زندان در جلوی چشمان زندان‌بانان و جدا کردن همیشگی او از چنگال مامون و پیش‌گویی آن.^۴

نمونه‌ای دیگر: یکی از دوستداران امیرالمؤمنین از شام گریخته و به آن حضرت پیوست. روزی که نزد آن حضرت بود، نگرانی خود نسبت به خانواده و دارایی‌هایش را ابراز کرده و آرزو نمود که آن‌ها در کنارش بودند؛ آن حضرت دعا فرموده و ناگهان اهل و عیال و اموال آن شخص،

۱. ر.ک: همان، صص ۵۲۷ و ۵۲۸، ح. ۳.

۲. ر.ک: همان، ج. ۲، صص ۵۵۹ و ۵۶۰، ح. ۱۲.

۳. ر.ک: صدوق، امالی، ص ۷۶۰؛ همو، عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۷۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۳، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ - ۱۹۵۶ م، ص ۴۸۲؛ طبرسی، إعلام الوری بـأعلام الهدی، ج ۲، ص ۸۳.

۴. ر.ک: صدوق، امالی، ص ۷۶۲؛ همو، عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۷۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ص ۴۸۳؛ طبرسی، إعلام الوری بـأعلام الهدی، ص ۸۵؛ ابن ابی الفتح الإربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۲۳.

بی کم و کاست در نزد او حاضر شدند.^۱

۷- سخن گفتن در نوزادی^۲ یا بیان سخنانی بسیار حکیمانه کودکی به اذن خدا:^۳

در این راستا نقل شده که امام زمان عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف در سن سه سالگی و در برابر یکی از شیعیان، خود را به زبان عربی فصیح معرفی فرمود.^۴

۸- سخن گفتن به زبان‌های دیگر و توانا ساختن دیگران به سخن گفتن به زبان‌های دیگر به اذن خدا:

یکی از نشانه‌هایی که برای امام در روایات، بیان شده، سخن گفتن به همه‌ی زبان‌ها است؛ ابو بصیر می‌گوید: «به حضرت أبالحسن عليه السلام عرض کردم: نشانه‌ی امام چیست؟ فرمود: ... [از جمله‌ی آن‌ها این است که] با مردم به همه‌ی زبان‌ها سخن می‌گوید».^۵

در این‌باره به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۸/۱ - مفضل بن عمر گوید: «در پشت درب [خانه‌ی امام ایستاده بودیم و] می‌خواستیم اجازه‌ی تشریف به خدمت امام صادق عليه السلام بگیریم، [ناگهان] شنیدم که حضرت به زبانی غیرعربی سخن می‌گوید ... وقتی که خدمتش رسیدیم عرض کردم: ... شنیدیم به زبانی که عربی نبود - و گویا سریانی بود - سخن می‌گفتند؟ ... فرمود: آری به یاد الیاس پیغمبر - که از عباد پیغمبران بنی اسرائیل بود - افتاده و دعای سجده‌ی او را می‌خواندم. سپس پیوسته آن دعا را به زبان

۱. ر.ک: ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۱۵۵؛ نمازی شاهروodi، مستدرک سفينة البحار، ج ۵، ص ۳۴۲؛ سید هاشم بحرانی، مدينة الماجز، ج ۱، ص ۴۳۵. برای دیدن نمونه دیگری در این باره، ر.ک: کلینی، الكافی، ج ۱، ص ۴۹۲ و ۴۹۳، ح ۱؛ مفید، اختصاص، ص ۳۲۰.

۲. ذکریابین آدم می‌گوید: «از امام رضا عليه السلام شنیدم که فرمود: پدرم از جمله کسانی بود که در کوهواره سخن می‌گفت»، (ابن ابی الفتح إربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۳۲) برای مطالعة بیشتر در این باره ر.ک: همان، ج ۵۰، ص ۹؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، قم، مؤسسه النشر الإسلامية التابعة لجمعية المدرسین، ۱۴۰۵ - ۱۳۶۳، ص ۴۲۸ و ۴۴۱؛ طرسی، مجمع البيان، ج ۶، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵، ص ۴۰۸؛ طوسی، الغيبة، ص ۲۳۲، ح ۲۰۰.

۳. در این باره ر.ک: کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۶، ح ۵؛ نیز: همان، ج ۱، ص ۳۱، ح ۱۱؛ نیز: مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۷۷ و ۱۷، ص ۲۲۵.

۴. ر.ک: صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۸۴؛ طرسی، إعلام السوری بأسلام الهدی ج ۲، ص ۲۴۸؛ ابن ابی الفتح الإربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۳۴؛ سید هاشم بحرانی، بنایع الماجز، قم، چاپخانه العلمیة، ص ۱۷۴.

۵. کافی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۷.

سریانی خواند؛ به خدا من لهجه‌ی هیچ کشیش و جاثلیقی را شیواتر از او ندیده بودم؛ و سپس [آن حضرت] آن را برای ما به زبان عربی ترجمه کرد ...»^۱

۸/۲ - یکی از شیعیان هندی به امام رضا عليه‌السلام عرض کرد که من زبان عربی را خوب نمی‌دانم، از خدا درخواست فرما که آن را به من الهام نماید تا به عربی سخن گویم؛ امام دستان خود را بر دهانش کشید و او در دم عربی را آموخته و به آن سخن گفت.^۲

۸/۳ - در جریانی أمیرالمؤمنین عليه‌السلام کتابی به زبان سریانی را که یک یهودی به آن حضرت داد، خوانده و نام خود را که به زبان سریانی در آن بود به او نشان داد.^۳

۹- تواضع و رام بودن درندگان در برابر امامان علیهم السلام:

در جریان رفتن امام رضا عليه‌السلام به برکه‌ی درندگان مامون و تواضع آن‌ها برای امام، آن

حضرت فرمود: «گوشت تنِ ما اهل بیت، بر درندگان حرام است.»^۴

۱۰- تاثیرگذاری تکوینی بر طبیعت:^۵

در این موضوع می‌توان به مواردی از قبیل: فروکردن دست در سنگ و مهر نمودن آن با انگشت؛ نرم کردن و یا ذوب کردن و شکل دهی فلزات، بدون استفاده از حرارت^۶ اشاره نمود. همچنین موارد بعد در همین موضوع هستند:

۱. همان، ص ۲۲۷، ح ۲.

۲. ابن حمزة الطوسي، الثاقب في المناقب، ص ۴۹۸؛ قطب الدين الرواندي، الخرائج والجرائح، ج ۱، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام المهدي ، ۱۴۰۹، ص ۳۴۰؛ ابن أبي الفتاح الإبريلي، كشف الغمة، ج ۳، ص ۹۷؛ نیز در این باره ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۵۶ و ۴۵۷، ح ۷.

۳. همان، ج ۴، صص ۱۸۱-۱۸۲، ح ۷.

۴. ابن حمزة الطوسي، الثاقب في المناقب، ص ۵۴۷؛ ابن أبي الفتاح إبريلى، كشف الغمة، ج ۳، ص ۵۴؛ ابن حاتم عاملی، الدر النظيم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسین، نرم افزار کتابخانه اهل بیت(ع)، ص ۶۸۱؛ سید هاشم بحرانی، مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۲۴۰.

۵. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک: طوسي، الغيبة؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب؛ قطب الدين راووندي، الخرائج والجرائح، ج ۱؛ محمد بن جریر طبری(شیعی)، دلائل الامامة؛ همو، نوادر المعجزات؛ سیدهادم البحرانی، مدینة المعاجز؛ همو، ینابیع المعاجز؛ حسین بن عبد الوهاب، عیون المعجزات و

۶. «رأیت محمد بن على عليه السلام، فقلت له: يابن رسول الله! ما علامة الإمام؟ قال: إذا فعل هكذا؛ فوضع يده على صخرة فباتت أصابعه فيها؛ ورأيته يمد الحديد بغير نار ويطبع الحجارة بخاتمه»، (محمد بن جریر طبری(شیعی)، دلائل الامامة، ص ۳۹۹، ح ۱۴).

۱۰/۱ - مسخ کافران و معاندان به صورت حیوان با اذن الهی: مردی از خوارج با ناعادل خواندن امیرالمؤمنین علیه السلام به او توهین کرد؛ حضرت با دست به او اشاره فرموده و مانند دور کردن سگان به او فرمود: دور شو [چخه!] ای دشمن خدا! ناگهان آن مرد، مسخ گشته و به سگ تبدیل شد؛ آن سگ اشک ریخته و با کشیدن زوزه از حضرت پوزش خواسته و ترحم خواهی کرد؛ دل حضرت به حال او سوخته و رو به آسمان کرد، زیر لب سخنانی فرمود؛ ناگهان آن شخص به صورت نخستین درآمده و به شکل انسان شد و از آن جا دور گشت... حضرت با دیدن شگفتی حاضران، انتقال سریع تخت بلقیس توسط آصف بن برخیا را یادآور شده و... سپس فرمود: «آیا پیامبر شما [برتر و عالم‌تر و] گرامی تر بود یا سلیمان؟ حاضران گفتند: [ای شک] پیامبر ما، حضرت به آن‌ها فرمود: بنابراین وصی پیامبر شما [برتر و عالم‌تر و] گرامی تر از وصی سلیمان خواهد بود...»^۱

۱۰/۲ - زنده نمودن مردگان به اذن خدا:^۲ در روایت است که: «ما وارث آن قرآنیم که ... مردگان بدان سخن گو شوند...» همچنین امام رضا علیه السلام در پاسخ به یکی از شیعیان که غیب‌گویی و زنده کردن مردگان را به عنوان نشانه‌های امامت از آن حضرت خواست، از تعداد سکه‌های همراه او خبر داده و نیز همسرش که یک سال پیش از آن مرد بود را - به اذن خدا - زنده کرد؛ حتی پس از زنده شدن آن زن، فرزندی از او متولد شد.^۴

۱۰/۳ - جان بخشیدن به تصاویر و آفرینش آن‌ها به صورت واقعی: امام کاظم در برابر جسارت و تمسخر یک ساحر در مجلس هارون خلیفه عباسی، به تصویر شیر نقاشی شده بر روی دیوار، دستور کشتن آن ساحر را داد؛ ناگهان آن نقاشی به صورت شیر درندۀ واقعی درآمده و آن ساحر را دریده و خورد و سپس به دستور آن حضرت به حالت نخستین بازگشت.^۵

۱۰/۴ - شهادت حجرالاسود به امامت حضرت سجاد علیه السلام.^۶

۱. ر.ک: الشریف الرضی، خصائص الائمه، ص ۴۷.

۲. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۴۵۶ و ۴۵۷، ح ۷ و ۴۸۴، ح ۶؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۹۳؛ سید هاشم بحرانی، مدینةالمعاجز، ج ۱، صص ۲۲۸ و ۲۳۸ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۵۰۷ و ۵۰۳؛ ص ۴۱۸ و ج ۵، صص ۱۲۷ و ۱۳۲ و ج ۷، ص ۳۹۲؛ ابن حمزہ الطوسي، الثاقب فی المناقب، صص ۹۴ و ۵۰۳؛ قطب الدین الرواندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۰۵؛ محمدبن جریر الطبری (الشیعی)، دلائل الامامة، چاپ اول، قم، مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسة البعلة، ۱۴۱۳، ص ۳۶۳؛ همو، نوادر المعجزات، صص ۳۶ و ۱۶۸؛ حسین بن عبد الوهاب، عيون المعجزات، ص ۲۲۶، ح ۷.

۴. ر.ک: محمدبن جریر الطبری (الشیعی)، نوادر المعجزات، ص ۱۶۸؛ همو، دلائل الامامة، ص ۳۶۴؛ سید هاشم بحرانی، مدینةالمعاجز، ج ۷، ص ۲۵؛ نمازی شاهروodi، مستدرک سفينةالبحار، ج ۲، ص ۴۹۶.

۵. صدوق، امالی، ص ۲۱۲؛ همو، عيون أخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۰؛ ابن حمزہ الطوسي، الثاقب فی المناقب، ص ۴۳۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۱۵۴ و ج ۳، ص ۴۱۷.

۶. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۵.

دانش بی خطا و غیبی، لازمه‌ی ماموریت جهانی و امامت بر کائنات

نه تنها مأموریت امام، جهانی است، بلکه به گذشته و آینده نیز پیوند خورده است. چگونه ممکن است از گذشته و آینده آگاه نباشند و برای همگان، برنامه‌ریزی کرده و مأموریت خود را نسبت همه‌ی انسان‌ها به خوبی انجام دهد؛ پس او باید از اسرار جهان آگاه باشد. از سوی دیگر، نه تنها قلمرو مأموریت امام، ظاهر و باطن اجتماع، و درون و برون مردم را شامل می‌شود، بلکه او سرپرستی تمام عوالم امکان را به عهده دارد؛ لذا چنین شخصی باید نسبت به احوال انسان‌ها و امور عالم، احاطه علمی داشته و از حقیقت آن‌ها آگاه باشد تا در اجرای عدل، هیچ مشکلی برای او ایجاد نشود. این موضوعی است که عقل هر انسان آگاهی، بدان حکم می‌کند. انجام این امور مهم بدون آگاهی از علم غیب، ممکن نیست؛ این همان چیزی است که در روایات، با تعبیر بسیار جالبی آمده است؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَحْتَجُ بَعْدَ فِي بِلَادِهِ ثُمَّ يَسْتُرُ عَنْهُ جَمِيعَ مَا يَحْتاجُ إِلَيْهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ - کسی که گمان کند خدا بنده‌ای را حجت خویش در زمین قرار داده، سپس همه‌ی آن چیزهایی را که او به آن‌ها نیاز دارد از وی پنهان می‌کند بر خدا افترا زده است!»^۱

امامان علیهم السلام جانشینان پیامبر در داشتن دانش بی خطا و غیبی

مأموریت پیامبران الهی هدایت انسان‌ها در تمام جنبه‌های مادی و معنوی بوده و قلمرو مأموریتشان جسم و جان انسان‌ها و دنیا و آخرت آن‌ها می‌باشد؛ پس برای انجام درست این مأموریت، لازم است که از علم و دانش فراوانی برخوردار باشند. امامان علیهم السلام نیز جانشینان پیامبرند و همان مأموریت‌ها را دارند؛ آن‌ها باید دارای علم و دانشی درخور مأموریت بزرگشان باشند تا مردم به آن‌ها اعتماد کرده و سرنوشت خود را در اختیار آنان بگذارند.

اگر این علم و دانش از خطا و نقص و اشتباه دور نباشد، اعتماد مردم را سلب کرده و ایشان به خود اجازه می‌دهند که پاره‌ای از نظرات خود را بر دستورات پیامبر و امام ترجیح دهند، پس اعتماد همه جانبه، در گرو بی خطا بودن دانش آن‌ها است. لازمه‌ی داشتن دانش بی خطا، دست کم آگاهی از برخی علوم و امور غیبی و نهانی است. [امام باقر علیه السلام] فرمود: «به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرفی از آن‌چه خدای عز و جل به او تعلیم کرده را عالم نیست مگر آن که آن را به علی علیه السلام تعلیم نمود و سپس این علم به ما می‌رسد. و دست خود را بر سینه مبارک خویش نهاد.»^۲

۱. محمد بن الحسن الصفار، بصائر الدرجات، ص ۱۳۹، ح ۴ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۷۵ و ح ۲۶.

۲. نیز ر.ک: جعفر بن محمد بن قولویه، کامل الزیارات، چاپ اول، مؤسسه نشر الفقاہة، ۱۴۱۷، ص ۵۴۲.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۳، ح ۳.

مفهوم از علم غیب امام

مفهوم از علم غیب، دانستن اموری است که با وجود امکان دستیابی به آن‌ها، از توده‌ی مردم پنهان باشند. بی‌تردید، آگاهی ویژه از شریعت (از طریق دریافت وحی و الهام) از مصاديق اصلی علم غیب بهشمار می‌رود. با این حال، این آگاهی‌های ویژه، اغلب برای پیامبر یا امام، مسلم گرفته شده و بحث از علم (غیب) ایشان به امور دیگر اختصاص می‌یابد.

روایات اثبات کننده‌ی علم غیب امام

روایات فراوانی به آگاهی امامان علیهم السلام از «غیب» تصریح دارند که برای نمونه به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- امام علی علیه السلام در برخی از روایات، خود را یکی از مصاديق «مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولِهِ»^۱ شمرده و بر آگاهی خود از غیب تأکید می‌ورزد: «...أَنَا ذَلِكَ الْمُرْتَضَى مِنَ الرَّسُولِ الَّذِي أَظْهَرَ اللَّهُ عَزَّوَ جَلَّ عَلَى غَيْبِهِ - منم پسندیده رسولی که او را بر غیب خود گمارد.»^۲

۲- در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که: «به خدا سوگند که همان رازی از رازهای خدا و دانشی از علوم الهی در نزد ماست که هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبر و هیچ مومنی که خدا دلش را برای ایمان آرموده است، توان تحمل آن را نداشته و به خدا سوگند که خداوند [تحمل] آن را بر دوش کسی جز ما قرار نداده است...»^۳

۳- در زیارت جامعه‌ی کبیره، امامان معصوم علیهم السلام را با این جمله خطاب می‌کنیم: «... وَ ارْتَضَاكُمْ لِعَيْنِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرَّهِ ... - خداوند شما را به علم خود برگزیده، و برای خزانه‌داری مخازن غیب خود پسندیده است...»^۴

۴- بر اساس یکی از روایات، امام رضا علیه السلام در گفت‌و‌گویی که با برخی از مخالفان در شهر بصره داشته، امامان علیهم السلام را همچون رسول خدا عالم به غیب دانسته است.^۵

۱. «عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولِ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَادًا - دانای غیب است و هیچ کس را بر اسرار غیش آگاه نمی‌سازد * مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد»(جن/۲۶ و ۲۷)

۲. در این باره ر.ک: مجلسی، بحار الانوار ج ۴۲، ص ۵۳

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۲، ح ۵

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، صص ۱۲۸ و ۱۲۹

۵. همان، ج ۴۹، ص ۷۵

فهرست مراجع

١. قرآن كريم.
٢. ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ٢٠، چاپ اول، قم، دار إحياء الكتب العربية، ١٣٧٨ - ١٩٥٩.
٣. ابن شهر آشوب، محمدين على، مناقب آل أبي طالب، ج ١ و ٢ و ٣، نجف، المكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ - ١٩٥٦ م.
٤. ابن منظور، محمدين مكرم، لسان العرب، ج ١٢ و ٢٤ و ٢٥، قم، نشر أدب الحوزة، ١٤٠٥.
٥. أحmedin خبل، مسند احمد، ج ٤، بيروت، دار صادر.
٦. إربلي، ابن أبي الفتح، كشف الغمة، ج ٣ و ٤، چاپ دوم، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٥ - ١٩٨٥.
٧. بحراني، سيد هاشم، مدينة المعاجز، ج ١ و ٧، چاپ اول، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣.
٨. ينابيع المعاجز، قم، چاپخانه العلمية.
٩. برسى، رجب، مشارق أنوار البين، تحقيق: على عاشور، چاپ اول، بيروت، مؤسسة الأعلمى للطبعات ١٤١٩ - ١٩٩٩.
١٠. برقى، أحmedin محمدين خالد، محاسن، ج ١ و ٢، تهران، دارالكتب الإسلامية ١٣٧٠ - ١٣٣٠ ش.
١١. سيد رضى، نهج البلاغة، تحقيق و شرح محمد عبد، ج ١ و ٢ و ٣ و ٤ و ٥ و ٧ و ٢٠، چاپ اول، قم، دار الذخائر، ١٤١٢ - ١٣٧٠ ش.
١٢. حرانى، ابن شعبه، تحف العقول، چاپ دوم، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٤ - ١٣٦٣.
١٣. حسين بن عبد الوهاب، عيون المعجزات، نجف، الحيدرية، ١٣٦٩.
١٤. خصيسي، حسين بن حمدان، الهدایة الكبرى، چاپ چهارم، بيروت، مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١١ - ١٩٩١.
١٥. راوندى، قطب الدين، الخرائط والجرائم، ج ١ و ٢، چاپ اول، قم، مؤسسة الإمام المهدي، ١٤٠٩.
١٦. روى شهري، محمد، العقل والجهل في الكتاب والسنة، چاپ اول، بيروت، دار الحديث للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤٢١ - ٢٠٠٠.
١٧. موسوعة العقائد الإسلامية، ج ١، چاپ اول، قم، دار الحديث للطباعة والنشر، ١٤٢٥ - ١٣٨٣ ش.
١٨. ميزان الحكمة، ج ١ و ٢ و ٣ و ٤، چاپ اول، دار الحديث.
١٩. زكريا، أحمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، تحقيق محمد هارون، ج ١، مكتبة الإعلام الإسلامي، ١٤٠٤.
٢٠. سيد رضى، خصائص الأئمة، چاپ اول، مشهد، مجتمع البحوث الإسلامية (آستان قدس رضوى)، ١٤٠٦.
٢١. المجازات التبوية، قم، منشورات مكتبة بصيرتى، نرم افزار کتابخانه اهل بیت(ع).
٢٢. شيخ صدقوق، کمال الدين و تمام النعمة، تصحيح و تعلیق على أكبر غفارى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٥ - ١٣٦٣.
٢٣. أمالى، چاپ اول، مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، ١٤١٧.
٢٤. من لا يحضره الفقيه، ج ١ و ٢ و ٣ و ٤، تصحيح على أكبر غفارى، چاپ دوم، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٨١.
٢٥. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، چاپ اول، بيروت، مؤسسة الأعلمى للطبعات، ١٤٠٤ - ١٩٨٤.
٢٦. خصال، تصحيح على أكبر غفارى، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیة، ١٤٠٣ - ١٣٦٢ ش.
٢٧. شيخ طوسى، الغيبة، چاپ اول، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١١.
٢٨. شيخ كليني، الكافي، تصحيح على أكبر غفارى، ج ١ و ٢ و ٣ و ٤ و ٥ و ٦ و ٧ و ٨، چاپ پنجم، تهران، دارالكتب الإسلامية، ١٣٦٣.
٢٩. شيخ مقید، اخلاقنا، چاپ دوم، بيروت، دارالمفید للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٤ - ١٩٩٣.
٣٠. صفائى، محمدين الحسن، بصائر الدرجات، تصحيح و تعلیق حسن كوجه باigi، تهران، منشورات الأعلمى، ١٤٠٤ - ١٣٦٢ ش.
٣١. طباطبائى بروجردى، حسین، جامع أحاديث الشيعة، ج ١٣ و ١٦ و ٢٠، چاپ دوم، قم، المطبعة العلمية، ١٣٩٩.
٣٢. طبرسى، فضلى بن الحسن، إعلام الورى بأعلام الهدى، ج ٢، چاپ اول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٧.
٣٣. مجمع البيان، ج ٦، چاپ اول، بيروت، مؤسسة الأعلمى للطبعات، ١٤١٥ - ١٩٩٥.
٣٤. طبرسى، على، مشکاة الأنوار، چاپ اول، دار الحديث، ١٤١٨.
٣٥. طرى (شعى)، محمدين جرير، دلائل الامامة، چاپ اول، قم، مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، ١٤١٣.
٣٦. نوادر المعجزات، چاپ اول، قم، مؤسسة الإمام المهدي (ع)، ١٤١٠.
٣٧. طوسى، ابن حمزة، الثاقب في المناقب، چاپ دوم، قم، مؤسسة أنصاريان للطباعة والنشر، ١٤١٢.
٣٨. عاملى، ابن حاتم، الدر النظيم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسین، نرم افزار کتابخانه اهل بیت(ع).
٣٩. عاملى، حر، وسائل الشيعة (آل البيت)، جلد ١ تا ٢٨، چاپ دوم، قم، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، ١٤١٤.
٤٠. قولويه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، چاپ اول، مؤسسة نشر الفقاہة، ١٤١٧.
٤١. کراجىکى، ابوالفتح، کنز الفوائد، چاپ دوم، قم، مکتبة المصطفوى، ١٣٦٩.
٤٢. ليش الواسطي، على بن محمد، عيون الحكم و المعاوظ، چاپ اول، دار الحديث، نرم افزار کتابخانه اهل بیت(ع).
٤٣. مازندرانى، مولى محمد صالح، شرح أصول کافى، ج ١ تا ١٢، چاپ دوم، دارإحياء التراث...، ١٤٢١ - ٢٠٠٠.
٤٤. محقق حلی، المسکلک فى اصول الدین، چاپ دوم، مشهد، مجتمع البحوث الإسلامية، ١٤٢١ - ١٣٧٩ ش.
٤٥. مجلسى، محمدياپر، بحارالانوار، ج ٣٩ تا ٧٧، چاپ اول، قم، انتشارات سور، ١٣٨١ ج ٤٢ تا ١٠٩، چاپ دوم، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ - ١٩٨٣.
٤٦. مطهري، مرتضى، امامت و رهبری چاپ دوم، تهران، انتشارات صدر، اردبيهشت ١٣٦٤.
٤٧. نمازى شاهرودى، على، مستدرک سفينة البخار، ج ٢ و ٥ و ٧، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسین، ١٤١٨.
٤٨. نوري طبرسى، حسين، مستدرک الوسائل، ج ١١ و ١٢ و ١٧، چاپ اول، بيروت، مؤسسة آل البيت(ع)...، ١٤٠٨ - ١٩٨٧.

بکوشش: عبدالله صدیق

دقیقی در سوره شعرا

یکی از موضوعاتی که در سوره شعرا آمده است فرازی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها با ظالمین قومشان و لجاجتها و خیرهسری‌های آنان در برابر این پیامبران است. سرگذشت ابراهیم و موسی علیهم السلام به صورت مشروح‌تر و سرگذشت پنج پیامبر دیگر، کوتاه‌تر بیان شده است.

دو آیه در این سوره هشت‌تار تکرار شده که آیه ۸ و ۹ درباره مشرکان زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و بقیه درباره داستان هفت پیامبر دیگر است که خداوند بعد از نقل داستان هر پیامبر می‌فرماید:

«إِنَّ فِي ذَالِكَ لَايَةً وَ مَا كَانَ أَكْثُرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» - در این نشانه روشنی است ولی بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگار تو عزیز و رحیم است.»

در ابتدای نقل داستان هر یک از پنج پیامبر که به‌طور کوتاه بیان شده است می‌فرماید: «كَذَّبُتْ قَوْمٌ نُوحٌ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخْوَهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَأَنَّقُوا أَللَّهَ وَ أَطِيعُونِ * وَ مَا أَسْلَكْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرٍ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ - قوم ... رسولان را تکذیب کردند، هنگامی که برادرشان ... به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟ مسلمان من برای شما پیامبری امین هستم، تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید، من برای دعوت هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم. اجر من تنها با پروردگار عالمیان است.»

نتیجه:

الف) همهی رسولان یک پیام برای مردم آورده‌اند که آن اطاعت از خدا و پرهیز از گناه(تقوی) بوده است.

ب) دنیاطلبات در هر دوره مانند یکدیگر با رسولان مخالفت کرده‌اند.

ج) در هر دوره اکثر مردم مؤمن نبودند.

(۵) ...

ه) ...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره نعمت‌ها

تهیه و تدوین: ابوالفضل ساقی

چیزی که بیش از همه در مجموع آیات سوره نحل جلب توجه می‌کند بیان نعمت‌های گوناگون الهی، اعم از مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، فردی و اجتماعی است، و اگر نام سوره‌ی نعمت‌ها برای آن انتخاب شده نیز از همین نظر است.

بررسی آیات سوره نشان می‌دهد که حدود چهل نعمت از نعمت‌های بزرگ و کوچک، مادی و معنوی، طی آیات این سوره بیان شده است که فهرست‌وار ذیلا از نظر می‌گذرد، و تاکید می‌کنیم که هدف از آن نخست تعلیم درس توحید و عظمت آفریدگار است و در شانی تقویت عشق و علاقه انسان‌ها به آفریننده این نعمت‌ها و تحریک حس شکرگزاری آنان می‌باشد:

- ۱- آفرینش آسمان (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ).
- ۲- آفرینش زمین (وَالْأَرْضَ).
- ۳- آفرینش چهارپایان (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا).
- ۴- استفاده پوشش از پشم و پوست آنها (لَكُمْ فِيهَا دِفْءُهُ).
- ۵- استفاده از منافع حیوانات (وَمَنَافِعُ).
- ۶- استفاده از گوشت آنها (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).
- ۷- بهره‌گیری از "زیبایی استقلال اقتصادی" (وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ).
- ۸- بهره‌گیری از حیوانات برای حمل و نقل (وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ – وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمَيرَ لَتَرْكُبُوهَا).
- ۹- هدایت به صراط مستقیم (وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ).
- ۱۰- نزول باران از آسمان و تهیه آب آشامیدنی از آن (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ).

- ۱۱- پورش مراتع و چراگاهها با آن (وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسَيِّمُونَ).
- ۱۲- روئیدن زراعت و زیتون و نخل و انگور و انواع میوه‌ها به برکت آن (بِنِبْتٍ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعُ وَ الْزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الشَّمَارَاتِ).
- ۱۳- تسخیر شب و روز (وَ سَخَرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ).
- ۱۴- تسخیر خورشید و ماه (وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ).
- ۱۵- تسخیر ستارگان (وَ النُّجُومُ).
- ۱۶- مخلوقات گوناگونی که در کره زمین آفریده شده (وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا لَوْانَهُ).
- ۱۷- تسخیر دریاها برای استفاده از گوشت و جواهرات آن (وَ هُوَ الَّذِي سَخَرَ الْبَحْرَ لِتَأْكِلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلْيَةً تَلَبَّسُونَهَا).
- ۱۸- حرکت کشته‌ها بر سینه‌ی آب‌ها (وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ).
- ۱۹- آفرینش کوه‌ها که آرام‌بخش زمینند (وَ الْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًّا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ).
- ۲۰- آفرینش نهرها (وَ أَنْهَارًا).
- ۲۱- ایجاد راه‌های ارتباطی (وَ سُبُلًا).
- ۲۲- ایجاد علامات برای شناخت راه‌ها (وَ عَلَامَاتٍ).
- ۲۳- استفاده از ستارگان برای راه‌یابی در شب‌ها (وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ).
- ۲۴- زنده شدن زمین‌های مرده به وسیله‌ی آب باران (وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).
- ۲۵- شیر خالص و گوارا که از میان خون و غذای هضم شده خارج می‌شود (نُسْقِيْكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبِنًا خَالصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ).
- ۲۶- فرآورده‌هایی که از میوه‌های درخت نخل و انگور گرفته می‌شود (وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَسْخَذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا).
- ۲۷- عسل یک غذای شفا بخش (فِيهِ شفاءٌ لِلنَّاسِ).
- ۲۸- بخشیدن همسرانی به انسان از جنس خود او (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْواجًا).
- ۲۹- نعمت فرزندان (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَدَّدَهَا).

۳۰- انواع روزی‌های پاکیزه به مفهوم وسیعش (وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) ۳۱- نعمت گوش (وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ).

۳۲- نعمت چشم (وَالْأَبْصَارِ).

۳۳- نعمت عقل و هوش (وَالْأَفْئَدَةِ).

۳۴- خانه‌ها و مسکن‌های ثابت (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا).

۳۵- خانه‌های سیار (خیمه‌ها) (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا).

۳۶- وسائل و اسباب‌هایی که از پشم و کرك و موی حیوانات ساخته و تهییه می‌شود (وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ).

۳۷- نعمت سایدها (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظَلَالًا).

۳۸- نعمت وجود پناهگاه‌های مطمئن در کوه‌ها (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبالِ أَنْتَانًا).

۳۹- انواع لباس‌هایی که انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند (وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ).

۴۰- زره و لباس جنگ که در برابر ضربات دشمن مقاومت دارد (وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسُكُمْ).
و در پایان این بخش از نعمت‌ها اضافه می‌کند: "كَذَلِكَ يُتَمَّنُ عَمَّنْ هُوَ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ"
این گونه خداوند نعمت‌هاییش را بر شما به حد کمال می‌رساند تا تسلیم فرمان او باشید.
هدف از تشریح نعمت‌ها

احتیاج به تذکر ندارد که بر شمردن نعمت‌های گوناگون الهی در آیات مختلف این سوره یا سایر آیات قرآن، به اصطلاح برای منت‌گذاری، و یا کسب وجهه، و مانند آن نیست، که خدا برتر و بالاتر از همه‌ی این‌ها است، و بی نیاز از هر کس و هر چیز.

همه‌ی این‌ها در مسیر برنامه‌های سازنده تربیتی است، برنامه‌هایی که انسان را به آخرین مرحله تکامل ممکن از نظر معنوی و مادی برساند.

گویاترین دلیل برای این موضوع، همان جمله‌هایی است که در آخر بسیاری از آیات این سوره آمده است که در عین تنوع، همگی در همان خط پرورش و تربیت انسان قرار دارد.

در آیه ۱۴ بعد از بیان نعمت تسخیر دریاها می‌فرماید: لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

در آیه ۱۵ بعد از بیان نعمت کوهها و نهرها و جاده‌ها می‌گوید: لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

در آیه ۴۴ بعد از بیان بزرگ‌ترین نعمت معنوی یعنی نزول آیات قرآن می‌گوید: وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.

و در آیه ۷۸ بعد از ذکر نعمت بسیار مهم ایزار شناخت (گوش و چشم و عقل) می‌فرماید: لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

و در آیه ۸۱ بعد از اشاره به تکمیل نعمت‌های پروردگار می‌گوید: لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ.

و در آیه ۹۰ بعد از بیان یک سلسه دستورات در زمینه عدل و احسان و مبارزه با فحشاء و منکر و ظلم می‌فرماید: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

در حقیقت در این شش مورد، اشاره به پنج هدف شده است

۱- شکرگزاری ۲- هدایت، ۳- تفکر، ۴- تسلیم در برابر دعوت حق، ۵- تذکر و یادآوری.

که بدون شک همه با هم پیوند دارند:

انسان نخست تفکر و اندیشه می‌کند.

هر گاه فراموش کرد، یادآوری می‌نماید.

به دنبال آن حس شکرگزاری در مقابل بخشش نعمت‌ها در او بیدار می‌شود.

سپس راه به سوی او باز می‌کند و هدایت می‌شود.

سرانجام در برابر فرمانش تسلیم می‌گردد.

و به این ترتیب هدف‌های پنج گانه فوق حلقه‌های تکامل زنجیره‌ای انسانند که بدون شک اگر این مسیر به طور صحیح پیموده شود، نتائج پر باری دارد و جای تردید باقی نمی‌ماند که در بر شمردن این نعمت‌ها - گاهی به صورت جمعی و گاهی به صورت انفرادی - هیچ هدفی جز ساختن انسان کامل نیست.

ارمنی بادمجان

کوشش: فاطمه راگتو

در یکی از شهرستان‌ها مردی از کسبه که خیلی مقدس بود خدا به او فرزندی نداده بود جز یک پسر، آن پسر برایش خیلی عزیز بود، طبعاً لوس و نتر و حاکم بر پدر و مادر بار آمده بود. این پسر کم کم جوانی برومند شد. جوانی، پول‌داری، لوسی و نتری دست به دست هم داده بود و او را جوانی هرزه بار آورده بود. پدر بیچاره خیلی ناراحت بود و بچه سخنانش را گوش نمی‌داد و از طرفی چون یگانه فرزند پدر بود، پدر حاضر نمی‌شد طردش کند. می‌ساخت و می‌ساخت.

کار هرزگی پسر به جایی رسید که کم کم در خانه پدر که هیچ وقت جز مجالس مذهبی تشکیل نمی‌شد، بساط مشروب و قمار پهنه می‌کرد. به تدریج زنان فاسد را می‌آورد. پدر بیچاره هم دندان به جگر می‌گذاشت و چیزی نمی‌گفت.

در آن وقت تازه گوجه فرنگی به ایران آمده بود. عده‌ای علیه این گوجه تبلیغ می‌کردند که چون فرنگی است و از فرنگ آمده حرام است. مردم هم نمی‌خورند و به تدریج مردم آن شهر حساسیت شدیدی درباره گوجه فرنگی پیدا کرده بودند و از هر حرامی در نظرشان حرام‌تر بود. در آن شهر به «گوجه فرنگی» «ارمنی بادمجان» می‌گفتند. این لقب، از لقب گوجه فرنگی حادر و تندتر بود، زیرا کلمه گوجه فرنگی فقط وطن این گوجه را معلوم می‌کرد؛ ولی «ارمنی بادمجان» مذهب و دین آن را معین می‌نمود. قهرآ در آن شهر تعصب و حساسیت مردم علیه این تازه وارد بیشتر بود.

روزی به آن حاجی که پسرش لابالی شده بود خبر دادند که امروز آقا پسر شما کارتازه‌ای کرده است، یک دستمال «ارمنی بادمجان» با خود به خانه آورده.

پدر وقتی این خبر را شنید دیگر تاب و توان از داد. آمد پسر را صدای داد و گفت: «پسر شراب خوردی صبر کردم! خانه‌ام را مرکز فحشا کردم! صبر کردم! حالا کار را به جایی رسانده‌ای که ارمنی بادمجان به خانه من آورده‌ای، این دیگر برای من قابل تحمل نیست. دیگر من از تو پسر گذشتم، باید از خانه من به هر گوری که می‌خواهی بروی.»

این نمونه‌ای بود از این که گاهی حساسیت‌هایی که در مورد هیچ و پوچ و یا در مورد امور جزیی پیدا می‌شود، صد برا بر بیشتر است از حساسیت‌هایی که در مورد امور اساسی پیدا می‌شود. کار حساسیت به جایی می‌رسد که تحمل «ارمنی بادمجان» از تحمل شراب و قمار و فحشا؛ دشوارتر می‌شود.

داستان‌های حقیقی از آثار شهید مطهری ص ۵۵؛ به نقل از امدادهای غیبی، مقاله رشد ص ۱۸۲

خلاصه همین مطلب در نرم افزار یادداشت‌های شهید مطهری به این نشانی آمده است:

یادداشت‌های شهید مطهری، ج ۱، ص ۴۶۲

مرگ

نویسنده: زهرا رئیسی

حقیقت مرگ

ماهیت مرگ از دیدگاه روایات

- ۱) بزرگ‌ترین شادمانی یا بزرگ‌ترین هلاکت
- ۲) پل گذر از سختی‌ها
- ۳) در آوردن لباس چرک
- ۴) وسیله خالص نمودن
- ۵) حمام

عمومیت مرگ

مراحل مرگ

- ۱) سکرات
- ۲) علت سکرات موت نسبت به مومنین
- ۳) عدیله عندا الموت

آماده شدن برای مرگ

حقیقت مرگ

مرگ یکی از روشن‌ترین اموری است که تمامی انسان‌ها در زندگی روزمره خود با آن مواجه هستند و مرگ اطرافیان خویش را به چشم می‌بینند. باید توجه داشت بعضی از مفاهیم با وجود بداهتی که دارند و برای همگان روشن هستند، اما تعریف کردن آن‌ها و پی به حقیقت آن‌ها بردن، امری است در نهایت سختی و دشواری. به عنوان مثال یکی از اموری که فلاسفه آن را از امور بدیهی شمرده‌اند مفهوم "وجود" است. اما این‌که حقیقت وجود چیست، بحثی است که قرن‌هast ذهن حکمای بزرگ را به خود مشغول نموده است. بنابراین موت که مقابل حیات است از اموری است که پی بردن به چیستی و ژرفای آن برای کسی میسر نشده است و هر تعریفی که از آن ارائه شده، تعریف به آثار و عوارض آن است نه تعریف به حقیقت و ذات آن. امیرالمؤمنین علی علیه السلام که سرآمد اولیاء الهی است

درباره‌ی مجھول بودن چیستی مرگ چنین فرموده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أُمْرٍ لَاقَ مَا يَنْتَهُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَأَتُهُ كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثْتُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءُهُ هَيَّهَا عِلْمٌ مَخْزُونٌ - ای مردم! هر کس از مرگ بگریزد، به هنگام فرار آن را خواهد دید، اجل سر آمدن زندگی و فرار از مرگ رسیدن به آن است، چه روزگاری که در پی گشودن راز نهفته‌اش بودم اما خواست خداوند جز پنهان ماندن آن نبود، هیهات! که این، علمی پنهان است.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۹)

شهید مطهری رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی حقیقت و ماهیت مرگ چنین فرموده‌اند:

«مرگ چیست؟ آیا مرگ نیستی و نابودی و فنا و انهدام است یا تحول و تطور و انتقال از جایی به جایی و از جهانی به جهانی؟ قرآن کریم پاسخ ویژه‌ای با تعبیر خاصی درباره‌ی ماهیت مرگ دارد. قرآن در این مورد کلمه «توفی» را به کار برد و مرگ را توفی خوانده است. توفی و استیفاء هر دو از یک ماده‌اند (وفاء). هرگاه کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند و به اصطلاح آن را استیفاء نماید، در زبان عربی کلمه توفی را به کار می‌برند. "تَوْفِيقُ الْمَالَ" یعنی تمام مال را بدون کم و کسر دریافت کردم. در چهارده آیه از آیات قرآن کریم این تعبیر در مورد مرگ آمده است. از همه‌ی آن‌ها چنین استتباط می‌شود که مرگ از نظر قرآن تحويل گرفتن است؛ یعنی انسان در حین مرگ، به تمام شخصیت و واقعیتش در تحويل مأموران الهی قرار می‌گیرد و آنان انسان را دریافت می‌کنند. از این تعبیر قرآن مطالب زیر استنباط می‌شود:

الف) مرگ نیستی و نابودی و فنا نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر و از نشئه‌ای به نشئه دیگر است و حیات انسان به گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد.

ب) آن‌چه شخصیت واقعی انسان را تشکیل می‌دهد و "من" واقعی او محسوب می‌شود، بدن و جهازات بدنی و هرچه از توابع بدن بهشمار می‌رود نیست، زیرا بدن و جهازات بدنی و توابع آن‌ها به جایی تحويل نمی‌شوند و در همین جهان تدریجًا منهدم می‌گردد. آن چیزی که شخصیت واقعی ما را تشکیل می‌دهد و "من" واقعی ما محسوب می‌شود، همان است که در قرآن از آن به "نفس" و احیاناً به "روح" تعبیر شده است.

ج) روح یا نفس انسان که ملاک شخصیت واقعی انسان است و جاودانگی انسان به واسطه جاودانگی اوست، از نظر مقام و مرتبه وجودی در افقی مافوق افق ماده و مادیات قرار گرفته است. با مرگ، روح یا نفس به نشئه‌ای که از سinx و نشئه روح است منتقل می‌شود و به تعبیر دیگر، هنگام مرگ، آن حقیقت مافوق مادی بازستانده و تحويل گرفته می‌شود. قرآن کریم در برخی آیات دیگر که درباره‌ی خلقت انسان بحث کرده و مربوط به معاد و حیات اخروی نیست، این مطلب را گوشزد کرده که در انسان حقیقتی هست از جنس و سنخ ماورای جنس آب و گل. درباره آدم اول می‌گوید: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي - از روح خود

مسئله‌ی روح و نفس و بقای روح پس از مرگ، از امّهات معارف اسلامی است. نیمی از معارف اصیل غیرقابل انکار اسلامی بر اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقاء بعد الموت آن استوار است، همچنان که انسانیت و ارزش‌های واقعی انسانی بر این حقیقت استوار است و بدون آن، همه آن‌ها موهوم محض است. تمام آیاتی که صریحاً زندگی بلافصله پس از مرگ را بیان می‌کنند - که نمونه‌هایی از آن‌ها را در اینجا می‌آوریم - دلیل است که قرآن روح را واقعیتی مستقل از بدن و باقی بعد از فنا بدن می‌داند.

اکنون سه آیه از چهارده آیه‌ای که در آن‌ها تعبیر «توفی» آمده است را می‌آوریم:

۱- «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمٍ أَنفُسَهُمْ قَالُوا فِيمَا كُشِّمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا - همانا کسانی که در حالی که ستمگر بر خود بودند فرشتگان (ماموران خدا) آنان را به تمام و کمال دریافت کردند. فرشتگان به آن‌ها گفتند: در چه وضعی بسر می‌بردید؟ آنان گفتند: ما مردمی زبون و زیردست و محکوم محیط بودیم. فرشتگان به آن‌ها گفتند: آیا زمین خدا فراخ نبود

که بدانجا کوچ کنید؟ پس جایگاه آن‌ها جهنم است و بد سرانجامی است.»(نساء/۹۷)

در این آیه از مرگ به "توفی" یعنی تحويل و دریافت تعبیر شده است. این آیه گذشته از این که از مرگ با کلمه "توفی" تعبیر کرده است، رسماً از یک جریان مکالمه و احتجاج میان فرشتگان و انسان در لحظات پس از مرگ سخن می‌گوید. بدیهی است که اگر واقعیت انسان باقی نباشد و همه واقعیت انسان لاشه بی‌حس و بی‌شعور باشد، مکالمه معنی ندارد.

۲- «وَ قَالُوا أَ إِذَا ضَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّ كُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكَلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ - آن‌ها گفتند: آیا هنگامی که ما (مردمی) و در زمین گم شدیم، آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟! ولی آنان لقای پروردگارشان را انکار می‌کنند (و می‌خواهند با انکار معاد، آزادانه به هوسرانی خویش ادامه دهند).*

بغو: فرشته‌ی مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس شما را بهسوی پروردگارتان بازمی‌گرداند.»(سجده/۱۱و۱۰)

در این آیه، قرآن کریم یکی از اشکالات و شباهات منکران را در مورد معاد و حیات اخروی ذکر می‌کند و پاسخ می‌گوید. شباهه این است که پس از مرگ هر ذره ما نابود می‌شود، به جایی می‌رود و اثری از ما نیست، چگونه ممکن است مورد آفرینش تازه‌ای قرار گیریم؟ پاسخ قرآن ضمن اشاره به این شباهات بهانه‌جویی‌هایی است که در اثر حالت

عناد و انکار ابراز می‌دارند، این است که برخلاف ادعای شما، شما (من واقعی و شخصیت واقعی شما) آن چیزی نیست که شما فکر می‌کنید گم می‌شود. شما به تمام شخصیت و کل واقعیت در اختیار فرشته خدا قرار می‌گیرید. مقصود شبهه‌کنندگان از گم شدن این است که هر ذره‌ای از بدن ما به جایی می‌افتد و اثری از آن باقی نمی‌ماند، پس چگونه این بدن ما را بار دیگر زنده می‌کنند؟ به عبارت دیگر، سخن شبهه‌کنندگان این است که با متفرق شدن اجزاء بدن، شخصیت واقعی ما نیست و نابود می‌شود.

قرآن در اینجا این‌گونه پاسخ می‌گوید که برخلاف گمان شما شخصیت واقعی شما هیچوقت گم نمی‌شود تا نیازی به پیدا کردن داشته باشد؛ از اول در اختیار فرشتگان ما قرار می‌گیرد. این آیه نیز در کمال صراحت بقای شخصیت واقعی انسان (بقای روح) را پس از مرگ، علی‌رغم فانی شدن اعضای بدن، ذکر می‌کند.

۳- «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى إِنِّي فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَنْفَكِرُونَ - خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) بازمی‌گرداند تا سرآمدی معین؛ در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند!» (زمر/۴۲)

این آیه شباهت و ساخته خواب و مرگ و ضمناً شباهت و ساخته بیداری و بعث اخروی را بیان می‌کند. خواب، مرگ ضعیف و کوچک است و مرگ، خواب شدید و بزرگ، و در هر دو مرحله، روح و نفس انسان از نشنه‌ای به نشئه دیگر انتقال می‌یابد با این تفاوت که در حین خواب، انسان غالباً توجه ندارد و هنگامی که بیدار می‌شود نمی‌داند که در حقیقت از سفری بازگشته است، برخلاف حالت مرگ که همه چیز بر او روشن است.

از مجموع این سه آیه کاملاً می‌توان فهمید که ماهیت مرگ از نظر قرآن نیست و نابودی و تمام شدن نیست، بلکه انتقال از نشنه‌ای به نشئه دیگر است. ضمناً ماهیت خواب از نظر قرآن نیز روشن شد، و معلوم شد که خواب هرچند از نظر جسمی و ظاهری تعطیل قوای طبیعت است، ولی از نظر روحی و نفسی نوعی گریز و رجوع به باطن و ملکوت است. مسئله خواب نیز مانند مسئله مرگ از نظر علم از مجھولات است. آن‌چه علم در این زمینه می‌شناسد قسمتی از جریانات جسمانی است که در قلمرو بدن صورت می‌گیرد.

پایان مطلب شهیدمطهری - مجموعه آثار، ج ۲، ص ۵۱۵ تا ۵۱۹ (همراه با تغییر و تلخیص)

ماهیت مرگ از دیدگاه روايات

(۱) بزرگ‌ترین شادمانی یا بزرگ‌ترین هلاکت

«سُلَيْلُ الْحَسَنِ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَمَّا الْمَوْتُ الَّذِي جَهَلُوهُ قَالَ أَعْظَمُ سُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ نُقُلُوا عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى نَعِيمِ الْأَيْدِ وَأَعْظَمُ ثُبُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذْ نُقُلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِدُّ وَلَا تَنْفَدُ - از امام حسن مجتبی عليه السلام پرسیده شد: مرگ چیست که مردم آن را نمی‌شناسند؟ فرمود: یا بزرگ‌ترین شادمانی است که بر مؤمنین وارد می‌آید، زیرا از سرای رنج (دنيا) به نعمت‌های جاودان آخرت منتقل می‌گردند، و یا بزرگ‌ترین هلاکتی است که بر کافران وارد می‌آید. زیرا از بهشت خودشان (دنيا) به عذاب و جهنّمی منتقل می‌شوند که نه نابودی دارد و نه پایانی.» (معانی الاخبار، ص ۲۸۸)

(۲) پل گذر از سختی‌ها

امام حسین عليه السلام فرمود: «صَرَّابًا بَنِي الْكَرِامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَضَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالْتَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَإِنَّكُمْ يَكْرُهُ أَنْ يَتَّقْلِلَ مِنْ سِخْنِ إِلَى قَصْرٍ - پایداری کنید! ای گرامی زادگان، مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و آسیب می‌گذراند، و به بهشت عظیم و نعمت‌های جاودان می‌رساند، کدامیک از شما دوست ندارد، که از زندانی به قصر منتقل گردد؟!» (تحف العقول ص ۵۳)

(۳) در آوردن لباس چرك

«قِيلَ لِعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَمَّا الْمَوْتُ قَالَ لِلْمُؤْمِنِ كَثْرَعَ ثِيَابٍ وَسِخَّةَ قَمَّةٍ وَفَاكٌ قُيُودٌ وَأَغْلَالٌ تَقِيَّةٌ وَالِاسْتِبْدَالُ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ وَأَطْبِيهَا رَوَاحَ وَأَوْطِيَ الْمَرَاكِبِ وَآتَسِ الْمَنَازِلِ وَلِلْكَافِرِ كَخَلْعِ ثِيَابٍ فَاحِرَةٍ وَالنَّقْلِ عَنْ مَقَارِلَ أَنِيسَةٍ وَالِاسْتِبْدَالُ بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ وَأَخْشَنَهَا وَأَوْحَشَ الْمَنَازِلِ وَأَعْظَمَ الْعَذَابِ - شخصی به علیّ بن الحسین عليه السلام عرض کرد: مرگ چیست؟ فرمود: برای مؤمن، مانند از تن در آوردن لباس چركین و پر از شپش، و رهایی از قیدها و زنجیرهای گران و ملبس شدن به فاخرترین لباس و (بوبیدن) خوشبوترین بویها، و سوار شدن بر (رامترین) مرکبها و مأوا گرفتن در مأنوس‌ترین منازل، و برای کافران مانند از تن بهدر آوردن لباس‌های فاخر و انتقال از منزل‌های مأنوس و بر تن کردن چركین‌ترین و زبرترین لباس‌ها، و رفتن به وحشتناک‌ترین منازل، و (چشیدن) سخت‌ترین شکنجه‌هاست.» (اعتقادات الإمامیه "اللصどق" ص ۵۳)

(۴) وسیله خالص نمودن

امام کاظم علیه السلام فرموده‌اند: «إِنَّ الْمَوْتَ هُوَ الْمُصَفَّاهُ: يُصَفَّيُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ، فَيَكُونُ أَخْرُجَ لِمَ بُصِّرُوهُمْ كَفَارًا أَخْرُجِرِ وِزْرٍ عَلَيْهِمْ. وَ يُصَفَّيُ الْكَافِرُونَ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ، فَنَكُونُ أَخْرُجُ لَذَّةً أَوْ نِعْمَةً أَوْ رَحْمَةً تَلْحَقُهُمْ هُوَ أَخْرُجُ ثَوَابِ حَسَنَةٍ تَكُونُ لَهُمْ - مرگ وسیله صاف نمودن است، خالص می‌کند مؤمنان را از گناهان، و آخرين دردی است که می‌رسد بهایشان و کفاره آخرين وبالی است که بر ایشان بوده و خالص می‌نماید کافران را از حسنات آن‌ها و می‌باشد آخرين لذت یا نعمت یا رحمت یا راحتی که می‌رسد بهآن‌ها و آن آخر ثواب حسنها است که می‌باشد برای آن‌ها.» (اعتقادات الإمامیه و تصحیح الاعتقاد، ج ۱، ص ۵۴)

(۵) حمام

«حضرت امام علی النقی علیه السلام بر بالین مریضی از اصحاب خود وارد شدند در وقتی که می‌گریست و جزع از مرگ می‌نموده، پس آن حضرت فرمود: ای بندۀ خدا از مرگ می‌ترسی بهعلت این که آن را نمی‌شناسی آیا خود را چنان می‌بینی که چون چرکین شود جامه تو و کثیف گردد و متاذی شود از شدت کثافت و چرك و بدنت جراحت و جرب شود و بدانی که شستشوی حمام همه‌ی این‌ها را زائل می‌نماید، آیا در این صورت نمی‌خواهی بهحمام روی و این‌ها را از خود بشوئی. آیا بر تو شاق نیست که بهحمام نروی و این‌ها بر تو بجا بماند؟ عرض نمود بلی یابن رسول الله (ص) فرمود: پس مرگ همان حمام است و آن آخر فقره‌ایست که باقی بوده بر تو از صاف نمودن گناهان تو و پاکیزه ساختن تو از بدی‌های تو، پس چون تو وارد شدی بر مرگ و از آن گذشتی نجات یافتی از هر غمی و همی اذیتی و رسیدی بههر شادی و فرحری، در آن حال آن مرد آرام گرفت و نشاط یافت و تن در داد و چشم خود را بر هم نهاد و روانه راه آخرت گردید.» (اعتقادات الإمامیه، ج ۱، ص ۵۶)

توجه: واضح است که هیچ کدام از این تعبیرات و تفسیرات، بیانگر حقیقت و ماهیت مرگ نیست، بلکه این تعبیر برای آن است که مانع از کج فهمی در مورد مرگ شود؛ زیرا برخی مردن را معادل نیستی می‌دانند. پیشوایان معصوم علیهم السلام با این تعبیر و تشبيهات در مورد مرگ، این پندار باطل را رد نموده، و مرگ را از پوست به درآمدن و تغییر منزل دادن معرفی فرموده‌اند، نه پوسیدن. اما در مورد چگونگی و کیفیت آن، همان‌گونه که امیرمؤمنان فرمود: «هیهاتَ عِلْمٌ مَخْزُونٌ - هیهات! که این، علمی پنهان است»، و خدای متعال آن را از انسان مخفی نموده است.

عمومیت مرگ

قرآن کریم مرگ را یک قانون کلی و فراگیر الهی می‌داند و می‌فرماید:

«کُلُّ نَفْسٍ ذَاةٌ لِّلْمَوْتِ - هر کسی مرگ را می‌چشد.» (آل عمران/۱۸۵)

در جای دیگر می‌فرماید:

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ - هر جا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد؛ هر چند در برج‌های محکم باشید!» (نساء/۸۷)

«أَعْنَحُ قَدْرُنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتُ وَ مَا تَعْنَحُ بِمَسْبُوقَيْنَ - ما در میان شما مرگ را مقدّر ساختیم و

هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد!» (واقعه/۶۰)

«فُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فِإِنَّهُ مُلَاقِيْكُمْ - بگو: «این مرگی که از آن فرار می‌کنید

سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد» (جمعه/۸)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«بندگان خدا! شما را سفارش می‌کنم به ترس از پروردگاری که بر تن شما جامدها پوشاند، و اسباب زندگی‌تان را آماده گرداند. پس اگر کسی راهی به زندگانی جاودان می‌یافتد، و یا توانست پنجه مرگ را بر تافت، او سلیمان پسر داود می‌بود، که پادشاهی پری و آدمی وی را مسخر گردید، یا پیامبری و منزلت بزرگ که بدو رسید. چون آن‌چه روزی او بود خورد، و مدتی را که باید بماند به پایان برد، کمان‌های مرگ تیرهای نیستی بر او باراند، و خانه‌ها از او تهی ماند. مسکن‌ها خالی گردیدند، و مردمی دیگرشان به ارث بردنند - و در آن آرمیدند - و همانا در روزگاران گذشته برای شما پند است، کجا بیند عملاقیان و فرزندان عملاقیان؟ کجا بیند فرعونیان و فرزندان فرعونیان؟ کجا بیند مردمی که در شهرهای رس بودند؟ پیامبران را کشتند، و سنت فرستادگان خدا را میراندند. و سیرت جباران را زنده کردند. کجا بیند آنان که با سپاهیان به راه افتادند و هزاران تن را شکست دادند. سپاهها به راه انداختند، و شهرها ساختند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲)

بنابراین زندگانی جاودان در این سرا، برای کسی ممکن نیست و اگر خداوند می‌خواست به کسی زندگانی جاودان در این دنیا دهد، سزاوار بود به جناب رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم که اشرف خلائق و اکمل آنان است مرحمت می‌فرمود در حالی که در قرآن خطاب به آن جناب این‌گونه می‌فرماید: «إِنَّكَ مَيْتٌ وَ إِنْهُمْ مَيْتُونَ - تو می‌میری و آن‌ها نیز خواهند مرد!» (زمرا/۳۰)

مراحل مرگ

(۱) سکرات

از جمله عقبات و مراحل مرگ، عقبه سکرات موت است. سکرات موت، به سختی‌های هنگام جان دادن و بی‌هوشی‌ها و مستی‌های هنگام مرگ گفته می‌شود.

مرحوم شیخ عباس قمی رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی سکرات مرگ چنین می‌نویسد: مرحله اول مرگ، شدت جان کندن است؛ «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحْيَدْ - وَ سَرَانِجَام، سکرات (و بیخودی در آستانه) مرگ به حق فرامی‌رسد (و به انسان گفته می‌شود) این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی!»(ق ۱۹) این مرحله‌ای است بسیار دشوار که شدائید و سختی‌ها از هر طرف به محضر رو می‌کند؛ از طرفی شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام، از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آن‌ها با او و غم یتیمی و بی‌کس شدن بچه‌های خود، از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته‌ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف به دست آوردن آن‌ها کرده و چه بسا که بسیاری از آن‌ها مال مردم بود که با ظلم و غصب، آن‌ها را مالک شده و چه قدر حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نداده، حال ملتفت خرابی‌های کار خود شده که کار گذشته و راه اصلاح آن‌ها بسته شده.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این خصوص فرموده است: «به یاد ثروت‌هایی که جمع کرده می‌افتد، همان ثروت‌هایی که در جمع آوری آن‌ها چشم بر هم گذاشته و از حلال و حرام و شببه ناک گرد آورده و اکنون گناه جمع آوری آن همه بر دوش اوست که هنگام جدایی از آن‌ها فرا رسیده، و برای وارثان باقی مانده است تا از آن بهرمند گرددند، و روزگار خود گذرانند. راحتی و خوشی آن برای دیگری و کیفر آن بر دوش اوست.»(نهج‌البلاغه خطبه ۱۰۹)

و از طرفی ترس ورود به جائی که غیر از این دنیا است و چشمش چیزهایی را می‌بیند که پیش از این نمی‌دید «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غَطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ - وَ ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!»(حدید/ ۲۲)

حضرت رسول و اهل بیت او و ملائکه رحمت و ملائکه غضب را حاضر می‌بیند تا درباره‌ی او چه حکم شود و چه سفارشی نمایند، و از طرف دیگر، شیطان و یارانش برای آن که او را به شک اندازند جمع شده‌اند و می‌خواهند کاری کنند که بی‌ایمان از دنیا بروند، و از طرفی وحشت از آمدن ملک‌الموت دارد که آیا به چه هیئت خواهد بود، و به چه نحو جان

او را خواهد گرفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «فَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَرَّلَ بِهِ - آنچه بر آنان فرود می‌آید وصف ناشدنی می‌باشد، تلخی و سختی جان دادن و افسوس آنچه از دست آنان می‌رود، ایشان را فرا می‌گیرد.»(بحارالاتوار ج ۷۰ ص ۱۰۹)

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام را درد چشمی عارض شد حضرت رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم به عیادت آن حضرت تشریف برد. او را دید که صیحه و فریاد می‌کشد، فرمود که آیا این صیحه، جزع و بی‌تابی است یا از شدت درد است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله من هنوز دردی نکشیده‌ام که سخت‌تر از این درد باشد. فرمود یا علی، چون ملک‌الموت برای گرفتن روح کافر نازل شود سیخی از آتش را با خود بیاورد و با آن سیخ روح او را بیرون کشد پس صیحه کشد! حضرت امیرالمؤمنین چون این را شنید برخاست و نشست و گفت: یا رسول الله دوباره حدیث را بر من بخوان سپس گفت: آیا از امت شما کسی به این نحو قبض روح می‌شود؟ فرمود: بلی حاکمی که جور کند و کسی که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد و کسی که شهادت دروغ دهد.»

و اما چیزهایی که سبب آسانی سکرات موت است از جمله:

شیخ صدق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر که بخواهد که حق تعالی بر او سکرات مرگ را آسان کند باید صله ارحام و خویشان خود کند، و به پدر و مادر خود نیکی و احسان نماید، پس هر گاه چنین کند خداوند دشواری‌های مرگ را، بر او آسان کند و در حیات خود فقر به او نرسد.»(اماکن ص ۳۸۹)

و دیگر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «هر کس جامه زمستانی یا تابستانی را بر براذر خود بپوشاند، خداوند او را از جامه‌های بھشتی می‌پوشاند و سکرات مرگ را بر او آسان می‌کند و قبرش را گشاد می‌سازد.»(اصول کافی ج ۲ ص ۲۰۴)

و از حضرت رسول صلی الله علیہ وآلہ وسلم منقول است که: «هر که براذر خود را حلوای بخوراند حق تعالی تلخی مرگ را از او برطرف می‌کند.»(بحارالاتوار ج ۶۳ ص ۲۸۸)

در خصوص چیزهایی که سختی‌های مرگ را کاهش می‌دهد در این کتاب بحث مفصلی شده است که طالبین می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

پایان قسمت اول سخن شیخ عباس قمی رحمت الله علیه - کتاب منازل‌الآخره منزل اول، سفر مرگ

علت سکرات موت نسبت به مومنین

بسیاری از شیعیان با وجود آن که انسان‌های خوب و پرهیرکاری هستند، اما تخلفاتی از آنان سرزده و ناخالصی‌هایی در آن‌ها وجود دارد، که شایسته نیست با این آلودگی‌ها به دیدار پروردگار خود بشتایند. بنابراین برای آن که کار آنان به قیامت نکشد و نیاز به دخول در نار و دوزخ نباشد، در هنگام مرگ فشارهایی را تحمل می‌نمایند. البته اگر میزان آلودگی‌های آنان زیاد باشد، ممکن است که با سختی‌های هنگام جان دادن گوهر وجودشان خالص نشده و نیاز به فشار قبر و عذاب‌های عالم دوزخ باشد. و اگر شیعه‌ای با همه‌ی این فشارها و عذاب‌ها خلوص نیافت و درجه ناخالصی و آلودگی او بالا بود، در نهایت در آتش دوزخ، گداخته می‌شود تا خالص گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده‌اند:

«مَا مِنْ شَيْءٍ تَنَاهَى أَحَدٌ يُقَارِفُ أَمْرًا نَهَيَنَا عَنْهُ فَيَمُوتُ حَتَّىٰ يُتَلَقَّى بِيَلِيَّةٍ تُمَحَّصُ بِهَا ذُنُوبُهُ إِمَّا فِي مَالٍ أَوْ وَلَدٍ وَإِمَّا فِي نَفْسِهِ حَتَّىٰ يَلْقَى اللَّهَ مُحِبِّنَا وَمَا لَهُ ذَنْبٌ وَإِنَّهُ لَيَقُولَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ ذُنُوبِهِ فَيُشَدَّدُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ فَيُمَحَّصُ ذُنُوبَهِ - کسی از شیعیان ما نیست که به کاری که از آن بازش داشته‌ایم نزدیک شود و در حالی جان به جان آفرین می‌سپارد که پیش از مرگ به بلیه‌ای دچار شده باشد که با گذراندن آن (آزمون و کشیدن آن سختی) از گناهان خویش یکسره پاک شده باشد خواه در مالش یا در جانش یا در فرزندش تا دوستدار ما را (پروردگار را) در حالی ملاقات کند که هیچ گناهش نباشد، و اگر چیزی از گناهان با او مانده باشد مرگش چندان دشوار آید تا (این رنج دم مردن) گناهان او را پاک سازد.» (تحف العقول ۱۲۳)

وامام سجاد علیه السلام فرموده‌اند: «أَشَدُ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكُ الْمَوْتِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُولُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقْفِضُ فِيهَا يَمِينَ يَدِيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيمَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِمَّا إِلَى النَّارِ ثُمَّ قَالَ إِنْ تَحْوَتْ يَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنْ تَحْوَتْ يَا ابْنَ آدَمَ حِينَ تُوضَعُ فِي قَبْرِكَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنْ تَحْوَتْ حِينَ يُحْمَلُ النَّاسُ عَلَى الصَّرْاطِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنْ تَحْوَتْ حِينَ يَقُولُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ - سخت‌ترین ساعات انسان سه وقت است: هنگامی که ملک‌الموت را می‌بیند و هنگامی که از گور برخیزد

و هنگامی که در پیشگاه الهی می‌ایستد که یا بهشتی شود و یا جهنمی، سپس فرمود: ای آدمیزاده اگر هنگام مرگ نجات یافته شخصیت خود را احراز کرده‌ای و گرنه نابود گشته‌ای و اگر هنگامی که به خاکت بسپارند نجات یافته خود را دریافت‌های و گرنه نابود گشته‌ای و اگر هنگامی که مردم بر سر پل صراط درگذرند نجات یافته تو شخصیتی داری و گرنه نابود گشته‌ای و اگر هنگامی که مردم در پیشگاه رب العالمین بپا خیزند نجات یافته تو را مقامی است و گرنه نابودی.»(خصال ج ۱، ص ۱۱۹)

حضرت آیت‌الله مجتبی تهرانی این روایت را چنین معنا فرموده‌اند:

«إنْ بُحُوتُ عِنْدَ الْمَوْتِ، يَعْنِي أَغْرِ هَنْگَامَ مَرْگَ بَا فَشارَهَيِّ مَوْتٍ وَ سَكَراتَ مَوْتٍ پَاكَ شَدِي وَ نَجَاتٍ يَافْتَى، خَوْشَا بِهِ حَالَتٍ. وَ إِنْ تَجَوَّتْ يَا أَبْنَ آدَمَ حِينَ تُوْضَعُ فِي قَبْرِكَ، يَعْنِي أَغْرِ هَنْگَامَ قَرَارٍ گَرْفَتَتِ در قَبْرٍ بَا فَشارَ قَبْرٍ وَ عَذَابَهَيِّ آنَ طَاهِرَ شَدِي، خَوْشَا بِهِ حَالَتٍ وَ...»
(برگرفته از جلسات اخلاقی معظم‌له، جلسه ۹۸۷)

۲) عدیله عنده‌الموت

یکی دیگر از مراحل و عقباتی که در هنگام مرگ برای انسان رخ می‌دهد، عقبه عدیله هنگام مرگ است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمت‌الله‌علیه در کتاب نفیس منازل‌الآخره در این‌باره چنین فرموده‌اند: «عدیله عنده‌الموت یعنی عدول کردن از حق به باطل در وقت مردن و آن چنانست که شیطان نزد محتضر حاضر شود و او را وسوسه کند و به شک اندازد تا او را از ایمان بیرون برد و از این جهت است که در دعاها استعاذه از آن شده و جناب فخر المحققین فرموده که هر کس بخواهد از آن سالم بماند استحضار کند ادله ایمان و اصول خمسه را با ادله قطعیه و صفاتی خاطر، و بسپرد آنرا به حق تعالی که در وقت حضور موت به او رد فرماید به این طریق و بعد از ذکر عقاید حقه بگوید: «اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنِّي أَوْدَعْتُكَ يَقِينِي هَذَا وَ ثَبَاتَ دِينِي وَ أَئْتَ خَيْرَ مُسْتَوْدِعٍ وَ قَدْ أَمْرَتَنَا بِحَفْظِ الْوَدَائِعِ فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَ قَتَ حُضُورِ مَوْتِي» پس بر حسب فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیله معروف و استحضار معنی آن در خاطر برای سلامت جستن از خطر عدیله عنده‌الموت نافع است.

و شیخ طوسی رحمت‌الله‌علیه از محمدبن‌سلیمان دیلمی روایت کرده است که به خدمت

حضرت صادق صلی الله علیہ وآلہ وسلم عرض کردم که شیعیان شما می گویند که: ایمان بر دو قسم است: یکی مستقر و ثابت و دیگر آن که به امانت سپرده شده است و زایل می گردد، پس مرا دعائی بیاموز که هر گاه آن را بخوانم ایمانم کامل گردد و زایل نشود. فرمود که بعد از هر نماز بگو: «رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبِّاً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيًّاً وَ بِالْإِسْلَامِ دِيَناً وَ بِالْقُرْآنِ كَتَابًا وَ بِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِعَلِيٍّ وَلِيًّا وَ إِمَاماً وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسْنَى وَ الْأَئمَّةِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ إِنِّي رَضِيْتُ بِهِمْ أَئمَّةً فَارْضِنِي لَهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

و از چیزهایی که برای این عقبه سودمند است مواظیت به اوقات نمازهای واجب است. و در حدیثی است که در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آن که ملک الموت در هر شبانه‌روز در اوقات نماز پنج مرتبه به ایشان نظر می‌کند پس هر گاه کسی را که می‌خواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظی اوقات نماز است پس ملک الموت به او شهادتین را تلقین کند و شیطان را از او دور سازد.

حقیر گوید: که برای عاقبت به خیر شدن و از شقاوت به سعادت رسیدن خواندن دعای یازدهم صحیفه کامله: یا من ذکر شرف للذاكرين تا آخر، و خواندن دعای تمجید که در کافی غیره نقل شده سودمند است و حقیر در کتاب باقیات الصالحات ساعات آن را نقل کردام، و همین‌طور خواندن نمازی که در یکشنبه ذی القعده وارد شده، و مداومت به این ذکر شریف خوب است: «رَبَّنَا لَا تُرِغِّبْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَابُ» پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخشن، زیرا تو بخشندۀ‌ای«(آل عمران/۸) و تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها را ادامه دهد و انگشت‌تر عقیق در دست کند به‌ویژه اگر بر آن نقش «محمد نبی الله و علی الله» باشد، و خواندن سوره قد افح المؤمنون در هر جمعه، و خواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، و آن که در شب بیست و دوم رجب هشت رکعت نماز گزارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و قل يا ايها الكافرون هفت مرتبه بخواند و بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند.»

پایان قسمت دوم سخن شیخ عباس قمی رحمت الله علیه - کتاب منازل‌الآخره منزل اول، سفر مرگ در سفر آفرت مراهیل و منازل دیگری نیز وجود دارد، که در همان کتاب به آن پرداخته شده ولی موضوع این مقاله مرگ بود نه آفرت؛ به همین دلیل به همین دو مرحله اکتفا نمودیم.

آماده شدن برای مرگ

هنگامی که انسان با شدائید و گرفتاریها، به خصوص به طور ناگهانی مواجه می‌شود، اگر آمادگی نداشته باشد، بیشترین فشار و درد و رنج را متحمل می‌شود. ولی اگر قبل از وقوع شدائید خود را برای برخورد با آن‌ها آماده کند، کمترین رنج و درد و فشار و ضرر را متحمل می‌گردد. سختی‌ها و فشارهای شدید هنگام مرگ و بعد از آن، نیز با کسب آمادگی تا حد بسیار زیادی قابل برطرف شدن می‌باشند. بلکه با آمادگی کامل، نجات کامل از آن شدائید حاصل شده و بلکه مرگ، آغاز راحتی و آسایش او می‌گردد. لذا منجیان بشر علیهم السلام انسان‌ها را به کسب آمادگی برای مرگ دعوت نموده‌اند که توجه شما را به چند روایت در این‌باره جلب می‌نماییم:

۱- امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «اسْتَعِدُوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظَلَّكُمْ - برای مرگ آماده شوید که به تحقیق بر شما سایه افکنده است.» (نهج‌البلاغه خطبه ۶۴)

۲- همچنین فرموده‌اند: « وَ لَا تَعْفُلُوا عَنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدُهُ مِنْ الْأَهْوَالِ فَإِنَّهُ إِذَا هَاجَمَ لَمْ تَرْ مُثْلُهُ مِنْ سَكْرَةٍ يَا لَهَا مِنْ سَكْرَةٍ وَ حَسْرَةٍ يَا لَهَا مِنْ حَسْرَةٍ وَ هَمٌّ يَا لَهُ مِنْ هَمٌّ وَ غَمٌّ يَا لَهُ مِنْ غَمٌّ وَ كَرْبٌ فَاسْتَعِدُوا لَهُ خَيْرٌ مُسْتَعِدٌ - و از یاد مرگ و هول و هراس‌های بعد از آن غافل نشوید که اگر هجوم آورد، مانند آن در شدت سختی دیده نمی‌شود. ای وای از شدت و حسرتش، ای وای از حسرت و اندوهش، ای وای از اندوه و ناراحتیش، ای وای از ناراحتی و حزنش که سراسر وجود را فرا می‌گیرد.» (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۸۷)

۳- و نیز فرموده‌اند: «همانا مرگ نابود کننده لذات شما و تلخ کننده شهوت شما و دور کننده اهداف شماست. دیدار کننده‌ای است که محبوب نیست؛ حریفی است که شکست نمی‌خورد. طناب‌های صیدش به شما بسته شده و شرورش شما را احاطه کرده و تیرهایش شما را هدف گرفته. شما را به شدت می‌گیرد و آن به آن به شما ظلم می‌کند و کم است که ضربه‌هایش بر شما کاری نباشد. زود باشد که ابرهای سیاهش و دردهای سوزانش و ظلمانی‌ترین سختی‌هایش و آن از هوش رفتنهای هنگام جان کنندش و دربرگرفتن دردناکش و تاریکی غلیظ و شدیدش و مذاق سختش، شما را فرا بگیرد. مثل این که ناگهان می‌آید و زمزمه‌هایتان را ساكت و جمعتان را پراکنده و آثار شما را محروم نماید و بر زندگی در دیارتان خط بطلان می‌کشد و ورثه شما را برمی‌انگیزاند تا ارشتان را بین خود تقسیم کنند. بین سه دسته: دوستان خاص که نفعی نمی‌رسانند و نزدیکان غمگین که شری را

برطرف نمی‌کنند و کسانی که خوشحالند و جزع و بیتابی نمی‌کنند. پس بر شما باد به تلاش و کوششی سخت و کسب آمادگی و تحصیل زاد و توشه در دنیابی که محل برگرفتن زاد و توشه است.» (نهج البلاعه خطبه ۲۳۰)

۴- امام زین العابدین علیه السلام در مناجات نیمه شب‌های خود خطاب به خدای متعال چنین عرضه می‌داشتند: «إِلَهِي إِنْ ذَكْرُ الْمَوْتِ وَ هَوْلَ الْمُطْلَعِ وَ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيْكَ تَعَصُّبِي مَطْعَمِي وَ مَشْرُبِي وَ أَغْصَبِي بِرِيقِي وَ أَفْلَقَنِي عَنْ وَسَادِي وَ مَنْعِي رُفَادِي وَ كَيْفَ يَنَامُ مَنْ يَخَافُ بَيَّنَاتَ مَلَكِ الْمَوْتِ فِي طَوَارِقِ الْلَّيلِ وَ طَوَارِقِ النَّهَارِ بَلْ كَيْفَ يَنَامُ الْعَاقِلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ لَا يَنَامُ لَا باللَّيلِ وَ لَا
بِالنَّهَارِ وَ يَطْلُبُ فَبْضَ رُوحِهِ بِالْبَيَّنَاتِ أَوْ فِي آنَاءِ السَّاعَاتِ ثُمَّ يَسْجُدُ وَ يُلْصِقُ خَدَّهُ بِالثُّرَابِ وَ هُوَ يَقُولُ أَسْأَلُكَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عَنِي حِينَ الْفَلَاكَ - ای خدای من، اگر یاد کنم مرگ را و هول و هراس روز قیامت را که به آن آگاهی داده شده‌ایم و ایستادن در پیشگاهت را، خوردن و آشامیدن را بر من تلخ می‌گرداند و آب دهانم را گلوگیر می‌کند و مرا بر بالشم بی‌قرار می‌سازد و از خوابیدن منعم می‌کند و چگونه بخوابد کسی که می‌ترسد ملک‌الموت در حوادث شب و حوادث روز او را دریابد؟ بلکه چگونه عاقل بخوابد در حالی که ملک‌الموت نه در شب و نه در روز نمی‌خوابد و در شب یا هر ساعت دیگر به دنبال قبض روح اوست. سپس سجده نموده و گونه‌ی خود را به خاک چسبانیده و چنین می‌گفتند: از تو راحتی و آسایش را هنگام مرگ و آمرزش را هنگام ملاقات مستلت می‌کنم.» (بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۳۷)

۵- در خصوص چگونگی آماده شدن برای مرگ و سفر آخرت امام حسن عسگری علیه السلام فرموده‌اند:

«قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيهِ السَّلَامُ: مَا الْاسْتَعْدَادُ لِلْمَوْتِ؟ قَالَ عَلِيهِ السَّلَامُ: أَدَاءُ الْعِرَاضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الْاشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْ وَقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ - به امیرالمؤمنین گفته شد: آمادگی برای مرگ به چیست؟ فرمودند: انجام واجبات و اجتناب از محرمات و کسب فضائل اخلاقی؛ چنین شخصی باکی از مرگ ندارد. چه به سوی مرگ برود و چه مرگ به سوی او بیاید، برایش فرقی نمی‌کند.» (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۰)

کوشش: صادق عبدالی

أصول تبلیغ دین: پرهیز از تکلف

یکی از شروط تبلیغ دین پرهیز از تکلف است. در آیه ۸۶ سوره ص آمده:

«فُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلَّفِينَ» من معامله گر نیستم، مزدی نمی خواهم، و من متکلف نیستم. در مورد «تکلف» مفسرین سخنانی دارند که شاید همه آنها به یک مطلب برگردند. تکلف یعنی به خود بستن، خود را به مشقت انداختن. چه طور؟ یک وقت خدای ناخواسته انسان چیزی را اعتقاد ندارد، چیزی را که اعتقاد ندارد می خواهد اعتقادش را در دل مردم وارد کند. دردی از این بالاتر نیست که انسان خودش به چیزی اعتقاد نداشته باشد، بعد بخواهد آن اعتقاد را در دل مردم وارد کند.

معنی دیگر «تکلف» – که ابن مسعود این چنین گفته است و بسیاری از مفسرین دیگر هم این چنین گفته‌اند – **«قول به غير علم»** است؛ یعنی غیر از پیغمبر و امام، هر کس دیگر را شما در دنیا پیدا کنید و بخواهید همه‌ی مسائل را از او سؤال کنید قهرآ نمی‌داند. فقط پیغمبر می‌تواند ادعا کند، علی می‌تواند بگوید: **«سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي»**

پس من باید حد خودم را بشناسم. من فلان مسائل از مسائل دینی را ممکن است بدانم. خوب، آن‌چه را که می‌دانم همان را به مردم ابلاغ کنم. چیزی را که نمی‌دانم، از من می‌پرسند، باز می‌خواهم به زور آن را بگویم. خوب، چیزی را که نمی‌دانی چگونه می‌توانی به دیگران بفهمانی؟! ابن مسعود گفت: **«فُلْ مَا تَعْلَمُ، وَ لَا تَتَعَلَّمْ مَا لَا تَعْلَمُ»** آن‌چه را که می‌دانی بگو و آن‌چه را که نمی‌دانی نگو. آن‌چه را که نمی‌دانی، اگر از تو بپرسند، با کمال صراحت مردانه بگو نمی‌دانم. بعد این آیه را خواند:

«وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلَّفِينَ».

ابن الجوزی یکی از عواظ معروف است. رفته بود بالای منبری که سه پله داشت برای مردم صحبت می‌کرد. زنی از پای منبر بلند شد مسائله‌ای از او پرسید. او گفت: «نمی‌دانم». زن، پررو بود، گفت: «تو که نمی‌دانی چرا سه پله از دیگران بالاتر نشسته‌ای؟» گفت: «این سه پله را که من بالاتر نشستهام به آن اندازه‌ای است که من می‌دانم و شما نمی‌دانید. به اندازه معلوماتم بالا رفته‌ام. اگر به اندازه مجھولاتم می‌خواستم بالا بروم باید منبری درست می‌کردند که تا فلک الافلاک بالا می‌رفت.

شیخ انصاری مردی است که در علم و تقوای نابغه روزگار است. هنوز علما و فقهاء به فهم دقایق کلام این مرد افتخار می‌کنند. می‌گویند وقتی چیزی از او می‌پرسیدند، اگر نمی‌دانست تعمد داشت بگوید نمی‌دانم، می‌گفت: «ندانم ندانم». این را می‌گفت که شاگردها یاد بگیرند که اگر چیزی را نمی‌دانند ننگشان نشود، بگویند نمی‌دانم.

نخستین قدم ها برای پاکی

قسمت چهارم

مشارطه و مراقبه

نویسنده: سعید حصاری

مراقبه

- ۱- جنس مراقبه "حالت توجه" است
- ۲- موقفيت در مراقبه يك امر تمرينی...
- ۳- مراقبه عقل از نفس نسبت به اعمال
اول) مراقبه نسبت به اصل عمل
دوم) مراقبه نسبت به كيفيت ظاهریه عمل
سوم) مراقبه نسبت به كيفيت باطنیه عمل
- ۴- مراقبه از ثمرات معرفت و علم به نفس...
- ۵- مراقبه خداوند از انسان
سخنی از شهید مطهری

مشارطه

- (۱) شرط با خود نه با خدا
- (۲) شرط عقل و نفس
- (۳) نفس پیمان شکن است
الف) توجه به معاد
ب) عقل باید توجه نفس را به اهمیت عمر و گذشت سریع آن جلب نماید
ج) نوشته آیت الله مکارم شیرازی درباره اندزار...
- (۵) عنایت خاص امام سجاد(ع) به «مشارطه»
۴) تصرع در درگاه ربوی و توسل ...

نخستین قدم‌ها برای پاکی

قسمت همaram پ

مشارطه و مراقبه

در نوبتهاي پيشين بيان شد که هدف از خلقت انسان، حرکت به جانب حق تعالی و تقرب به آن ذات مقدس است. همچنين معلوم گردید که هیچ امری مانند ترك معاصي و انجام واجبات در اين مسیر، موجب نزديکي به حضرت حق "جل و علا" نيست. بنابراين بر کسی که دل از دو سرا کنده و عزم ديار دوست نموده، لازم است دامن خويش از غبار معاصي تکانده و زنگار گناه و معصيت از دل زدوده و خانه دل را تسليم صاحب خانه نماید؛ چرا که: «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ»

(بحار الأنوار، ج ٢٧، ص ٢٥).

با توجه به نقش اساسی "ترک گناه" در حرکت به جانب خدای متعال، سعی کرده‌ایم برنامه‌ای عملی جهت ترك معاصي ارائه نمائیم که با توفيق پروردگار بعضی از اجزاء اين برنامه، در شماره‌های قبل به محضر مشتاقان سير معنوی ارائه گردید. در اين نوبت نيز بعضی ديگر از نکات عملی که در ترك معاصي نقشی بي‌بديل دارند به خوانندگان عزيز تقديم می‌گردد.

مشارطه

یکی از اموری که برای سالک إلى الله لازم و ضروری است و او را در سیر معنوی به سمت خدای متعال کمک می‌نماید، "مشارطه" است.

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی آن چنین فرموده‌اند:

« و از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه و مراقبه و محاسبه است. "مشارطه" آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز بر خلاف فرموده خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند. و این مطلب را تصمیم بگیرد. و معلوم است یک روز خلاف نکردن امری است خیلی سهل، انسان می‌تواند به آسانی از عهده برأید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما بین چه قدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهنده، ولی این از تلبیسات آن ملعون است، او را از روی واقع و قلب لعن کن، و اوهام باطله را از قلب بیرون کن، و یک روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد. »

(شرح چهل حدیث، ص۹)

در ذیل کلام امام خمینی رحمت‌الله‌علیه توضیح چند نکته ضروری است:

۱) شرط با خود نه با خدا

ایشان فرمودند: "مشارطه آن است که در اول روز با خود شرط کند که خلاف فرموده خدای تعالی عمل نکند." یعنی هر کس باید با خودش شرط نموده و عهد و پیمان بینند نه با خدا. علت آن است که اگر انسان با خدا شرطی نماید و عهدی بینند و از عهده برنياید، مطابق احکام مطروحه در بحث عهد، نذر و قسم از رساله‌های عملیه مرتكب گناه شده و کفاره به او تعلق می‌گیرد.

۲) شرط عقل و نفس

مشارطه مصدر باب مفاعله است و صیغ مفاعله دو طرف می‌خواهد، مانند معامله که دو طرف دارد یعنی متعاملین(فروشنده و مشتری). حال با توجه به این که باید انسان با خودش مشارطه کند این سؤال مطرح می‌شود که طرفین مشارطه کیانند؟

در جواب به این سؤال باید گفت روح انسان ابعاد مختلفی دارد و اموری مانند نفس، عقل، قلب و... از مراتب و ابعاد وجود انسان بهشمار می‌روند. با توجه به این مقدمه علمای اخلاق می‌فرمایند: عقل انسان با نفس او شرط می‌کند و از نفس پیمان می‌گیرد که آن روز را خلاف فرموده خداوند عمل ننماید. زیرا عقل رسول باطنی بوده و همواره دعوت به بندگی خدای متعال می‌نماید.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «عقل چیست؟» فرمود: «مَا عَبْدٌ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ - چیزی است که به وسیله‌ی آن خدا را بپرستند و بهشت به دست آرند.» (أصول کافی، ج ۱، ص ۱۱)

در حالی که نفس قبل از تربیت شدن، سرکش و طغیانگر است و میل به بدی‌ها دارد.

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ - نفس بسیار به بدی‌ها امر می‌کند.» (سوره یوسف، آیه ۵۳)

حضرت آیت‌الله مجتبی تهرانی "حفظه‌الله" در این خصوص فرموده‌اند:

«آن که شرط می‌کند عقل، و آن که شرط را می‌پذیرد نفس است. عقل مانند یک تاجری است در مسیر آخرت، که در این راه برای تجارتش کمک‌کار و شریک می‌خواهد که شریک او در این تجارت نفس اوست و سرمایه او در این تجارت عمر اوست. اما متن قرارداد و معاهده‌ای که عقل با نفس منعقد می‌کند عبارت است از سه چیز:

اول: با من عهد کن که امروز تا شب مبادا مرتكب عملی شوی که غضب الهی در ارتکاب آن است و مبادا دستت آلوده به گناه و معصیت گردد.

دوم: متعهد شو عملی را که بر من واجب و رضای خداوند در انجام آن است ترک ننمائی.

سوم: ای نفس، آن مقدار که قدرت و توان داری در انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز

کوتاهی نکنی.» (برگرفته از درس اخلاق معظم له، جلسات ۳۲۶ و ۳۲۷)

(۳) نفس پیمان شکن است

باید دانست نفس همان‌گونه که زود پیمان می‌بندد، زود نیز پیمان می‌شکند. بنابراین سالک‌الی‌الله باید در صدد تقویت مشارطه و کارآمد کردن آن باشد به‌طوری که نفس دیگر به آسانی پیمان شکنی نکند. مهم‌ترین امری که موجب تقویت مشارطه شده و به مشارطه روح و جان می‌دهد "موعظه و تحذیر نفس" است. علمای اخلاق روی این جهت تکیه دارند که صرف گرفتن تعهد از نفس کافی نیست و آن‌گاه مشارطه ثمربخش است که عقل نفس را موعظه کرده و او را تحذیر نماید. به همین جهت است که وقتی یکی از علمای بزرگ رساله‌ای در باب محاسبه نفس می‌نویسد جز چند سطر آن، از اول تا آخر همه عتاب و تحذیر و موعظه نسبت به نفس است. به همین جهت ما در متون اسلامی کلمات بسیار زیادی در رابطه با تحذیر و انذار نفووس از معصومین علیهم السلام مشاهده می‌کنیم که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌نمائیم:

الف) توجه به معاد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد بازار بصره شدند؛ «فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَبْيَعُونَ وَ يَشْرُونَ فَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الدُّنْيَا وَ عُمَالَ أَهْلِهَا إِذَا كُثِّرْتُمْ بِالنَّهَارِ تَحْلُفُونَ وَ بِاللَّيلِ فِي فُرُشَكُمْ تَنَامُونَ وَ فِي حَلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَعْقُلُونَ فَمَتَى تُحْرِزُونَ الرَّادَ وَ تُفْكِرُونَ فِي الْمَعَادِ - نگاهی به مردم انداختند و دیدند که گرم داد و ستدند، پس به سختی گریستند و آن گاه فرمودند: ای بندگان دنیا و کارگزاران دنیاداران، حال که شما در روز پیوسته سوگند می خورید، و در شب به بسترها خود می آمید، و طبعاً در خلال این حالات از آخرت غافلید، پس چه وقت به جمع آوری زاد و توشه (برای آخرت) برخاسته، و در امر معاد اندیشه می کنید؟ (امالی المفید، ص ۱۱۹)

ب) عقل باید توجه نفس را به اهمیت عمر و گذشت سریع آن جلب نماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم در این باره چنین فرموده اند: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَمْرُرُ إِلَّا وَ الْبَارِي عَرَّ وَ جَلَّ يُنَادِي عَبْدِي مَا أَنْصَفْتَنِي أَذْكُرُكَ وَ تَسْسَيْ ذِكْرِكَ وَ أَدْعُوكَ إِلَى عِدَاتِي وَ تَذَهَّبُ إِلَى غَيْرِي وَ أَرْزُقُكَ مِنْ خِزَائِتِي وَ آمُرُكَ لِتَصْدِيقِ لَوْجِهِي فَلَا تُطْبِعُنِي وَ أَفْتَحُ عَلَيْكَ بُوَابَ الرِّزْقِ وَ أَسْتَغْرِضُكَ مِنْ مَالِي فَتَجْهِيْنِي وَ أَذْهَبُ عَنْكَ الْبَلَاءَ وَ أَنْتَ مُعْتَكِفٌ عَلَى فِعْلِ الْحَطَّاِيَا يَا ابْنَ آدَمَ مَا يَكُونُ جَوَابُكَ لِي عَدَا إِذَا أَجْبَتِي - روزی بر بندۀ نمی گذرد مگر این که خدای عز و جل صدا می زند بندۀ من انصاف ندادی من ترا یاد می کنم ولی تو مرا فراموش می کنی، من ترا به سوی عبادت خودم می خوانم و تو به سوی دیگری می روی، از گنجینه‌ی خودم به تو روزی می دهم و می گویم به خاطر من صدقه و انفاق کن، اطاعت مرا نمی کنی و به روی تو درهای روزی را گشوده‌ام و از مال م به قرض خواستم سرت را پائین افکندي، بلاها را از تو دور کردم شب زنده‌داری بر گناهان می کنی، ای پسر آدم فردا جواب تو چه خواهد بود.

(رشاد القلوب ج ۱، ص ۵۳)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در این باره فرموده اند: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَمْرُرُ عَلَى ابْنِ آدَمِ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ حَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَ اعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشَهُدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَأَنِي بَعْدَ أَبْدًا - روزی بر فرزند آدم نگذرد که به او نگوید ای پسر آدم من روز تازه‌ای هستم و بر تو گواه‌م، در من خوب بگو و خوب بکن تا روز قیامت برای تو گواهی دهم، پس به درستی بعد از من دیگر هرگز مرا نخواهی دید.

(امالی صدوق، ص ۱۰۸)

ج) آیت‌الله مکارم شیرازی دربارهٔ مشارطه و انذار نفس هنگام مشارطه چنین می‌نویسد: نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده‌اند، همان "مشارطه" است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکرات و یادآوری‌هایی که همه روز تکرار شود و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نورانیت به انوار این عبادت بزرگ الهی دانسته‌اند. به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یادآور شود که من جز سرمایه‌ی گرانب‌های عمر کالایی ندارم و اگر از دست بروд تمام هستیم از دست رفته و با یادآوری سوره شریفه «وَالْعَصْرِ؛ إِنَّ الْأَنْسَانَ لَهُ خُسْرٌ» - به عصر سوگند، که انسان‌ها همه در زیانند» (سوره عصر، آیات ۱ و ۲) به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسran عظیم می‌شوم، مگر این که کالایی از آن گران‌بهتر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: «إِلَّا الَّذِينَ ظَاهِرًا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوُا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوُا بِالصَّيْرِ» - مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکنیابی و استقامت توصیه نموده‌اند!» (سوره عصر، آیه ۳) باید به خود بگوید: فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجاب‌ها آشکار می‌شود سخت پشمیان شده‌ای و فریاد بر آورده‌ای: «رَبَّ ارْجُونَ؛ لَعَلَّيْ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ، ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهی‌هایی که کردم!» (سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰)

باز فرض کن پاسخ منفی «کلّا» را از آن‌ها نشنیدی و به درخواست تو عمل کردن و امروز به جهان بازگشته‌ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهی‌ها و تقسیرات گذشته می‌خواهی انجام دهی؟!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج نیز سفارش کن و بگو این‌ها خدمتگزاران تو و سر بر فرمان تو دارند، آیا می‌دانی جهنم هفت درب دارد، و از هر دری گروه خاصی از مردم وارد می‌شوند؟ و آیا می‌دانی که این درهای هفتگانه احتمالاً برای کسانی است که با این اعضای هفتگانه عصیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود بیند و درهای بهشت را به روی خود بگشای!

و نیز سفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمت‌های بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله‌ی طاعت او قرار دهد.

۵) از بعضی از دعاهای امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه بر می آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصی به مساله «مشارطه» داشته اند.

در دعای سی و یکم (دعای معروف توبه) در پیشگاه خداوند عرض می فرماید: « وَ لَكَ يَا رَبَّ، شَرْطِي أَلَا أَعُودَ فِي مَكْرُوهِكَ، وَ ضَمَانِي أَنْ لَا أَرْجِعَ فِي مَدْمُومِكَ، وَ عَهْدِي أَنْ أَهْجُرَ حَمِيعَ مَعَاصِيكَ - پُرورِدَگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده ام که به آن چه دوست نداری، باز نگردم و تضمین می کنم به سراغ آن چه که تو آن را مذمت کرده ای نروم و عهد می کنم که از جمیع گناهان دوری گزینم. »

۴) تصرع در درگاه ربوبی و توسل به اولیای الهی

امر دیگری که در مشارطه اهمیت دارد و موجب تقویت و کارآمدی مشارطه می شود تصرع در درگاه ربوبی و توسل به اولیای الهی و معصومین علیهم السلام است. زیرا هر روز از ایام هفته متعلق به یک معصوم یا تعدادی از معصومان علیهم السلام می باشد و ما در ایام هفته مهمان ایشان هستیم. بنابراین شایسته است در اول روز هنگام مشارطه، از شرّ نفس اماره و شیطان به حضرات معصومین علیهم السلام پناه برد و از آنان تقاضای پناهندگی و مهمان نوازی نمائیم، چرا که آنان از ناحیه خدای متعال مأمور به پناه دادن به مردمان و دستگیری از آنان هستند. برای این منظور مناسب است زیارات روز را که در مفاتیح الجنان ذکر شده است زمزمه نموده و از صاحب آن روز تقاضای کمک نمائیم.

به عنوان مثال اگر روز یکشنبه است خطاب به امیر المؤمنین علی علیه السلام که روز یکشنبه به نام مقدس اوست این گونه عرض کنیم:

«يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا يَوْمُ الْأَحَدِ وَ هُوَ يَوْمُكَ وَ بِاسْمِكَ وَ أَنَا ضَيْفُكَ فِيهِ وَ حَارُوكَ فَأَصْنُفُنِي يَا مَوْلَايَ وَ أَجْرِنِي فِإِنَّكَ كَرِيمٌ تُحِبُّ الضَّيَافَةَ وَ مَأْمُورٌ بِالْإِجَارَةِ - ای مولای من ای امیر اهل ایمان این روز یکشنبه متعلق به شما و به نام شماست و من در این روز مهمان شما هستم و در جوار شما، مرا به مهمانی بپذیر ای مولای من و مرا پناه ده (از شر شیطان و نفس اماره) که تو بسیار بزرگوار و کریم و مهمان نوازی و از جانب خدا مأمور پناه دادن خلقی. »

حضرت امام خمینی "قدس الله نفسه الزکیه" در این باره چنین فرموده‌اند: چون صبح افتتاح اشتغال به کثرات و ورود در دنیا است و با مخاطره اشتغال به خلق و غفلت از حق انسان مواجه است، خوب است انسان سالک بیدار در این موقع باریک برای ورود در این ظلمتکده تاریک، به حق تعالی متولّ شود و به حضرتش منقطع گردد. و چون خود را در آن محضر شریف آبرومند نمی‌بیند، به اولیاء امر و خفرای (خفیر: پناه دهنده، حامی و نگهبان) زمان و شفعاء انس و جان، یعنی رسول ختمی صلی الله علیه وآلہ وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام، متولّ گردد و آن ذوات شریفه را شفیع و واسطه قرار دهد و چون برای هر روزی خفیر و مجیری است - پس روز شنبه به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم و روز یکشنبه به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و روز دوشنبه به امامان همامان سبطان علیهم السلام و روز سهشنبه به حضرات سجاد و باقر و صادق علیهم السلام و روز چهارشنبه به حضرات کاظم و رضا و تقی و نقی علیهم السلام و روز پنجشنبه به حضرت عسکری علیه السلام، و روز جمعه به ولی امر عجل الله فرجه الشّریف، متعلق است (بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۳۹. از الخصال، ج ۲، ص ۳۹۴، باب ۷) - مناسب آن است که در تعقیب نماز صبح برای ورود در این بحر مهلک ظلمانی و دامگاه مهیب شیطانی، متولّ به خفرای آن روز شود، و با شفاعت آن‌ها، که مقربان بارگاه قدس و محramان سرا پرده انسند، از حق تعالی رفع شرّ شیطان و نفس امّاره بالسوء را طلب کند و در اتمام و قبول عبادات ناقصه و مناسک غیر لایقه، آن بزرگان را واسطه قرار دهد.

البته حق تعالی شانه چنانچه محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم و دودمان او را وسائل هدایت و راهنمایی ما مقرر فرموده و به برکات آن‌ها امت را از ضلالت و جهل نجات مرحمت فرموده، به وسیله و شفاعت آن‌ها قصور ما را ترمیم و نقص ما را تتمیم فرماید و اطاعات و عبادات ناقابل ما را قبول می‌فرماید. آن‌هه ولی الفضل و الانعام.» (آداب الصلاة، ص ۳۷۹)

مراقبه

مرحله دیگری که در سلوک الی الله بعد از مشارطه، لازم و واجب است، مراقبه می باشد که شاهفرد دستورات سلوکی و شاهکلید رسیدن به سعادت بوده و بدون آن قرب خدای تعالی خواب و خیالی بیش نیست. مراقبه از ماده رَقَبَ است و در لغت به معنای زیر نظر گرفتن، نگهبانی و حراست است. مراقبه همچون مشارطه مصدر باب مفاعله است و در اصطلاح به مراقبت و مواظبت عقل از نفس اطلاق می شود. یعنی بعد از آن که عقل از نفس پیمان عدم تخلف گرفت و با او شرط نمود، باید حالت مراقبت و محافظت از نفس را داشته باشد تا مبادا نفس، برخلاف شرطی که نموده عمل نماید.

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه در این خصوص چنین فرموده‌اند:

«پس از این مشارطه، باید وارد "مراقبه" شوی. و آن چنان است که در تمام مدت شرط، متوجه عمل به آن باشی، و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن، و اگر خدای نخواسته در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست، بدان که این از شیطان و جنود اوست که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند. به آن‌ها لعنت کن و از شر آن‌ها به خداوند پناه ببر و آن خیال باطل را از دل بیرون نما و به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم، ولی نعمت من سال‌های دراز است به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمت‌هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم از عهده یکی از آن‌ها بر نمی‌آیم، سزاوار نیست یک شرط جزیی را وفا نکنم. امید است إن شاء الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید. و این مراقبه با هیچ یک از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیرها، منافات ندارد.»
(كتاب شرح چهل حدیث، ص۹)

در شناسائی ماهیت مراقبه و تقویت آن توجه به امور زیر لازم و ضروری است:

۱- جنس مراقبه، "حالت توجه" است

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه در تعریف مراقبه فرموده‌اند: «آن چنان است که در تمام مدت شرط(یک روز)، متوجه عمل به آن(شرط) باشی.»؛ از این تعریف می‌توان به جنس و ماهیت مراقبه پی برد. یعنی جنس مراقبه، "حالت توجه" است. انسانی که حالت مراقبه دارد، انسانی است که حالت توجه به نفس اماره داشته و عقل او مانند نگهبانی، نفس را زیر نظر دارد که مبادا کار خلافی از او سر بزند. اما فردی که اهل مراقبه نیست، حالت غفلت داشته و نفس اماره‌اش به حال خود رهاست و مملکت وجود او چراغ‌گاه شیطان و اذناب اوست.

۲- مراقبه و موفقیت در آن یک امر تمرینی و تدریجی است.

سالک نوپا و مبتدی که تازه گام در وادی مراقبه و توجه نهاده، باید بداند ملکه و عادت قبلی او حالت غفلت و بی‌توجهی بوده است و تبدیل ملکه غفلت به ملکه مراقبت، امری زمان‌بر و تدریجی و دشوار، اما شدنی است. امام حسن عسگری علیه السلام درباره مشکل بودن ترک عادات قبلی فرموده‌اند: «رَدِ الْمُعْتَادِ عَنْ عَادَتِهِ كَالْمُعْجِزِ» - برگرداندن معتاد از عادتش مانند معجزه است.«(کنایه از دشوار بودن ترک عادت است).»

(بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴)

بنابراین سالک مبتدی ضمن این‌که باید محاکم گام برداشته و عزم خود را برای رسیدن به حق تعالی جزم نموده نماید، نباید توقع بیش از اندازه از خود داشته باشد و باید در مسیر معنویت استقامت پیشه نموده و در ناکامی‌هایی که در طی مسیر برایش پیش آمد می‌کند، نومید و دلسرب نشود. به عنوان مثال کسی که تا دیروز حالت غفلت از مسیر معنویت و حضرت حق داشته و مبتلا به انواع معاصی بوده و امروز حالت تنبه پیدا نموده و صبح مشارطه کرده و طی روز می‌خواهد حالت توجه و مراقبه داشته باشد، چنان فردی اگر ثلث روز یا ربع آن را هم موفق باشد، پیشرفت قابل توجهی است. زیرا نفس او فعلًا ضعیف بوده و نمی‌توان توقع مراقبه تمام و تمام از او داشت. البته سالک مبتدی به این بهانه نباید تنبیلی پیشه نموده و کم کاری نماید، بلکه باید به میزان توان خود تمرین نموده و توجه و مراقبه خود را تقویت نماید.

نکته مهم آن است که عدم توجه سالک نوپا به تدریجی بودن شدت و قوت مراقبه، یکی از دستاویزهای مهم شیطان برای منصرف نمودن او از طی مسیر معنویت است. توضیح مطلب آن که وقتی سالک نوپا مشارطه نموده و بساط مراقبه گسترانده و با امید فراوان در مسیر معنویت حرکت می‌کند، چندین ساعت یا چند روز محاکم حرکت نموده و در اثر نیروی مراقبه از موانع و گذرگاه‌ها عبور می‌نماید. اما ناگهان در یک حادثه پایش لغزیده و زمین می‌خورد (یعنی در یک صحنه مرتکب معصیت می‌شود). در اینجا بلافضله شیطان فعال شده و در گوش او زمزمه می‌کند: «دیدی تو به درد سیر معنوی نمی‌خوری. بیا و وقت خود را ضایع نکن و به امور دیگر بپرداز.»؛ خلاصه آن که این سالک مبتدی و نوپا به دلیل نشاختن توانایی‌های خود و عدم اطلاع از تدریجی و تمرینی بودن سیر معنوی، تحت اغوای شیطان قرار گرفته و دلسرب و نومید شده و چند صباحی کار و حرکت را رها می‌نماید. بعد از

چندی مجدد به خود آمده و با خود زمزمه می‌کند: بنا بود در مسیر انسانیت و حرکت به جانب حق تعالیٰ قدم‌هایی بردارم، اما مرا چه شد که خود را رها نموده و از منزل و مقصد دور شدم؟! خلاصه دوباره حرکت را آغاز نموده و چند گامی جلو رفته اما باز ناگهان لغزشی رخ داده و داستان نومیدی و رها نمودن حرکت تکرار می‌شود. باید توجه داشت که اگر سالکی بیست سال هم این‌گونه زحمت بکشد راه به جایی نخواهد برد. زیرا موفقیت در طی مسیر معنویت، حرکت مستمر و مداوم را می‌طلبد نه حرکت منقطع را. مَثَل ما مبتدیان در مسیر سیر الی الله مَثَل کودکی را ماند که می‌خواهد راه رفتن بیاموزد؛ چند قدمی جلو رفته سپس زمین خورده و اندکی گریه نموده و دوباره بلند شده و راه رفتن آغاز می‌نماید. اما هیچ‌گاه خسته نشده و آنقدر زمین خورده و برخاسته تا محکم شده و محکم گام برمی‌دارد. ما نیز در مسیر حرکت به جانب حق تعالیٰ طفل رهیم و چند گامی که برداریم پایمان در چاله‌های لغزش و معصیت فرو رفته و زمین می‌خوریم. اما مهم آن است که بلافاصله برخاسته و با توبه و استغفار گرد و غبار از خود زدوده و به حرکت و طیٰ طریق ادامه دهیم؛ چرا که مسیر دیگری غیر از این مسیر در زندگی انسان وجود ندارد؛ «وَ لَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمِنَا» (دعای کمیل)؛ بنابراین افتتان و خیزان هم شده باید مسیر بندگی و عبودیت خدا را طی نمود و با هر جان کدنی شده از معاصی و نافرمانی او دوری نمود. البته این سعی و کوشش انسان از دید خدای متعال دور نخواهد ماند و همین درماندگی و آشفتگی انسان و کوشش او مورد رضایت و عنایت پروردگار بوده و نزد آن ذات مقدس مأجور خواهد بود.

مولوی این مطلب را زیبا به نظم آورده:

دوست دارد یار این آشفتگی

کوشش بیهوده، به از خفتگی

۳- مراقبه عقل از نفس نسبت به اعمال، در سه رابطه مطرح می‌شود:

اول) مراقبه نسبت به اصل عمل:

یعنی عقل مراقب است که نفس در مواجهه با معاصی وارد در معصیت نشود و در مواجهه با اعمال واجب، واجبی از او ترک نشود. و همچنین در مواجهه با اعمال مستحب و مکروه به میزان توان خود ملتزم به آن‌ها گردد. فرضًا زمینه‌ی کار خیر یا مستحبی پیش آمده و انجام آن برایش امکان دارد؛ به نفس متذکر می‌شود که تو با من عهد کردی جایی که عمل خیر است و توان داری انجام دهی، پس کوتاهی نکن.

دوم) مراقبه نسبت به کیفیت ظاهریه عمل:

در این بخش بعد از فراغ از انجام اصل عمل (در خصوص اعمال واجب و مستحب)، عقل مراقب است که عمل به صورت دست و پا شکسته و با کیفیت پائین انجام نگیرد، بلکه از نفس می‌خواهد که عمل را به بهترین وجه از نظر رعایت آداب شرعی و ظاهری به انجام برساند.

سوم) مراقبه نسبت به کیفیت باطنیه عمل:

یعنی از نظر انگیزه عمل و آداب باطنی عبادات، عقل مواظب است که ریا و ناخالصی باعث فساد عمل نشود. بنابراین وقتی می‌خواهد عملی را انجام دهد (چه واجب، چه مستحب) بالفاصله وارد عمل نمی‌شود بلکه توقف کرده و توجه می‌کند که محرک اصلی در این عمل چیست و کیست؟ آیا انگیزه خداست یا هوهای نفسانی؟ حال اگر به نور حق برایش روشن شد که محرک خداست وارد عمل می‌شود و به قصد قربت انجام می‌دهد. اما اگر بعد از تأمل برایش معلوم شد که محرک غیر خداست یا هم خدا و هم غیر اوست، این جا توقف نموده و خود را مورد خطاب قرار می‌دهد که: حیا کن و خجالت بکش. آن‌گاه خطاب الهی را به یاد آورده که فرموده: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ - وَ بَدَانِيدْ خَدَاوَنْد آن‌چه را در دل دارید، می‌داند! از مخالفت او بپرهیزید.»(سوره بقره، آیه ۲۳۵)؛ بنابراین تا انگیزه عمل اصلاح نشود و جهت به سمت خدا نباشد اقدام به عمل نمی‌کند و با انذار نفس، جهت‌گیری را به سمت خدا تغییر داده و آن‌گاه وارد عمل می‌شود. اگر انسان دقت در امر نیت و انگیزه نداشته باشد، چه بسا مدت‌های مديدة عبادتی را انجام دهد و تصور کند برای خدا انجام داده و حال آن که برای خدا نبوده و نفس اماره امر را بر او مشتبه جلوه داده بود. امیر المؤمنین علی عليه السلام فرموده‌اند: «النَّفْسُ الْأَمَارَةُ الْمُسْؤُلَةُ تَسْمَلُقُ تَمْلِقُ الْمُنَافِقِ وَ تَتَصَنَّعُ بِشَبَيْهَةِ الصَّدِيقِ الْمُوَافِقِ حَتَّىٰ إِذَا حَدَّعَتْ وَ تَمَكَّنَتْ تَسْلَطَتْ سَلْطَطَ الْعُدُوُّ وَ تَحْكَمَتْ تَحْكُمَ الْعُوَرَدَةِ مَوَارِدِ السَّوْءِ - نفس اماره مسوله تملق می‌کند، تملق کردن منافق، و احسان می‌کند به طریقه دوست موافق، تا این که هر گاه فریب داد و جای گرفت مسلط می‌شود به طریق مسلط شدن دشمن و بهزور حکم می‌کند مانند بهزور حکم کردن تکبر کردن و از حد در گذشتن، پس فرود آورد صاحب خود را به جایگاه‌های بدی.»(تصنیف غررالحكم و دررالکلم، ص ۲۳۴)

مرحوم آقا جمال‌الدین خوانساری در شرح این روایت می‌نویسد: «اماره» یعنی فرمان دهنده یعنی فرمان دهد بر بدن و امر و نهی او کند، و «مسوله» یعنی آرایش دهنده یعنی کارها را زینت و آرایش دهد نزد این کس و آدمی را رغبت نماید به آن‌ها و مراد این است

که نفس اول تملّق کند تا وقتی که فریب دهد و آدمی را در فرمان خود کند آن وقت مسلط شود مسلط شدن دشمن، و وادارد او را بر کاری چند که سبب زیان و خسaran او باشد و حکم کند به حکم‌هایی که از تکبیر و تجاوز از حد ناشی شود، پس فرود آورد این کس را به جایگاه‌های بدی، پس فریب او نباید خورد و از اول هر چه او خواهش کند بر خلاف او باید کرد تا او رام این فرد و مطیع و فرمانبردار او گردد. (شرح ایشان بر غرالحکم، ج ۲، ص ۱۴۰)

۴- مراقبه از ثمرات معرفت و علم به نفس است

انسان اگر نفس و خدعا و نیزنگ‌های آن را شناخت و فهمید نفس حیله‌گر و پیمان شکن است، آن‌گاه مانند شریکی که به او اعتماد ندارد، او را زیر نظر گرفته و مراقب مکره‌های او خواهد بود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «إِنَّ نَفْسَكَ لَخَدُوْعٌ إِنْ يَتَّقَ بِهَا يَقْتَدِكَ الشَّيْطَانُ إِلَى ارْتِكَابِ الْمَحَارِمِ - بهدرستی که نفس تو بسیار فریب دهنده است، اگر به آن اعتماد کنی شیطان به واسطه‌ی آن، تو را بهسوی ارتکاب حرام‌ها می‌کشاند.»

(تصنیف غرالحکم و دررالکلم، ص ۲۳۷)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کلامی دیگر در معروفی نفس چنین فرموده‌اند: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ فَمَنِ اسْتَمَنَهَا خَائِثٌ وَ مَنِ اسْتَنَمَ إِلَيْهَا أَهْلَكُهُ وَ مَنِ رَضِيَ عَنْهَا أُورَدَهُ شَرَّ الْمَوَارِدِ - بهدرستی که نفس بسیار امر کننده به بدی و افعال قبیح است پس هر که آن را امین گرداند (و به آن اعتماد کند)، نفس به او خیانت کند و هر که آرام بگیرد بهسوی آن و مطمئن گردد به آن، نفس او را هلاک گرداند؛ و هر که خشنود گردد از آن فرود آورد او را در بدترین جایگاه‌های فرود آمدن.» (تصنیف غرالحکم و دررالکلم، ص ۲۳۷)

حدیث شریف معروفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده که فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (بحارالأنوار، ج ۲، ص ۳۲)؛ یک معنا و تفسیرش این است که اگر کسی نفس و هواهای آن و مکر و حیله‌های آن را شناخت، چنین فردی قطعاً راه حرکت به سمت پروردگار را یافته و سرانجام خدا را یافته و خواهد شناخت. آن‌چه مانع از شناسائی رب و حرکت بهسوی اوست همین نفس است.

امام صادق علیه السلام در حدیثی زیبا این واقعیت را به تصویر کشیده‌اند:

«طُوبَى لِعَبْدٍ جَاهَدَ لِلَّهِ نَفْسَهُ وَ هَوَاهُ وَ مَنْ هَزَمَ جُنْدَ هَوَاهُ ظَفَرَ بِرِضاَ اللَّهِ وَ مَنْ جَاَوَرَ عَقْلَهُ نَفْسَهُ الْأَمَارَةَ بِالسُّوءِ بِالْجَهَدِ وَ الْاسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ عَلَى بِسَاطِ خَدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ فَارَ فُورًا عَظِيمًا وَ لَا حِجَابَ أَظْلَمُ وَ أَوْحَشَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الرَّبِّ مِنَ النَّفْسِ وَ الْهَوَى -

خوشابحال آن بندهای که برای رضای خدا با خواسته‌های نفس خود بجنگد و کسی که با حمله پی‌گیر، سپاه نفس سرکش را از پای درآورد، به رضایت و خشنودی خدا نائل می‌شود و کسی که از حکم عقل و خرد سرپیچی نکرده و نفس سرکش و خواسته‌های او را در برابر عقل تسليیم نماید و با کوشش هر چه بیشتر و تواضع و فروتنی در میدان عبادت پروردگار و خصوع در برابر خدا (حضور یابد)، چنین شخصی به رستگاری کامل و بزرگی دست یافته است و هیچ پرده و حجابی میان بنده و خدا تاریکتر و وحشتناکتر و خطرناکتر از نفس سرکش و خواسته‌های آن نیست.» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۹)

البته در باب مشارطه گفتیم که باید نفس را موعظه و انذار نمود و آنرا برای ترك معصیت آماده نمود که این کار تا حد زیادی نفس را آماده می‌نماید. اما با توجه به این که نفس در دامان طبیعت قرار دارد و کشش طبیعی به امور مادی و شهوانی دارد لذا قابل اعتماد نیست و دید ما نسبت به آن دید بی‌اعتمادی است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره چنین فرموده‌اند: «وَ أَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصِيبُ وَ لَا يُمْسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظُنُونٌ عِنْهُ فَلَا يَرَأُ لَزَارِيًّا عَلَيْهَا وَ مُسْتَرِيدًا لَهَا» - بندگان خدا! بدانید که انسان با ایمان، شب را به روز، و روز را به شب نمی‌رساند جز آن که نفس خویش را متهم می‌داند، همواره نفس را سرزنش می‌کند و گناه کارش می‌شمارد.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶)

۵- مراقبه خداوند از انسان

تا کنون مراقبه‌ای را که مورد بحث قرار دادیم، مراقبت عقل از نفس در ربط با اعمالی بود که با او شرط نموده بود. اما اینجا یک مراقبه دیگری نیز وجود دارد که اگر این مراقبه نباشد، مراقبه عقل نسبت به نفس نیز چندان تاثیرگذار نخواهد بود و آن مراقبه دوم عبارتست از: "توجه و مراقبت نسبت به مراقبه خداوند از انسان." مراقبه عقل با نفس آن‌گاه تمام است که انسان توجه به این معنا داشته باشد که خدا مراقب من است و او عالم به ظاهر و باطن و سرّ و خفیات است.

بنابراین منشاء حالت مراقبه علم و معرفت است که اینجا دو علم برای انسان باید وجود داشته باشد و هر کدام از این دو علم منشاء و مبدء یک مراقبه خواهد بود:

اول: علم به خباثت نفس و نیرنگباز بودن آن. این علم باعث می‌شود انسان مراقب نفس و مکاید آن باشد تا مبادا دچار لغزش و گناه گردد.

دوم: علم به این که خداوند رقیب(نژدیک) است و مرا زیر نظر دارد. این علم باعث می‌شود انسان عنان نفس را محکم‌تر گرفته و آنرا از چموشی بازدارد.

سخنی از استاد شهید علامه مرتضی مطهری

از نظر اسلام اگر کسی بخواهد خودش را تربیت کند، اولین شرط مراقبه است، منتها می‌گویند قبل از مراقبه و محاسبه یک چیز هست و بعد از مراقبه و محاسبه نیز یک چیز. قبل از مراقبه «مشارطه» است؛ یعنی اول انسان باید با خودش قرارداد امضا کند، که این‌ها را اغلب روی کاغذ می‌آورند. روی کاغذ با خودشان شرط می‌کنند و پیمان می‌بنند که این‌گونه باشم؛ چون اگر مشارطه نشود و اول انسان با خودش قرارداد نبنند، موارد را مشخص نکند و برای خودش برنامه قرار ندهد، نمی‌داند چگونه از خودش مراقبه کند.

مثلًا اول با خودش یک قرارداد می‌بنند که خوراک من این جور باشد، خواب من این جور باشد، سخن من این جور باشد، کاری که باید برای زندگی خودم بکنم این جور باشد، کاری که باید برای خلق خدا بکنم این جور باشد، وقت من این جور باید تقسیم بشود. این‌ها را در ذهن خودش مشخص می‌کند یا روی کاغذ می‌آورد و امضا می‌کند و با خودش پیمان می‌بنند که بر طبق این برنامه عمل کند و بعد همیشه از خودش مراقبت می‌کند که همین‌طوری که پیمان بسته رفتار کند.

همچنین در هر شبانه روز یک دفعه از خودش حساب می‌کشد که آیا مطابق آن‌چه که پیمان بستم عمل کردم؟ آیا از خود مراقبت کردم یا نکردم؟ اگر عمل کرده بود بعدش شکر و سپاس الهی و سجده شکر است و اگر عمل نکرده بود مسئله «معاتبه» در کار می‌آید (یعنی خود را ملامت کردن) اگر کم تخلف کرده باشد، و «معاقبه» در کار می‌آید (خود را عقوبت کردن) اگر زیاد تخلف کرده باشد، که آن عقوبت کردن‌ها با روزهای و با کارهای خیلی سخت بر خود تحمیل کردن و مجازات کردن خود است. این‌ها از اصول مسلم اخلاق و تربیت اسلامی است.

مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۷۶۲

حسن ختم

در پایان به عنوان حسن ختم کلامی از عارف نامی، حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه ذکر می‌نائیم، به امید آن که مشمول توجه قادر متعال واقع شویم:

«و باز تذکر دهم که در هر حال به خود امیدی نداشته باش که از غیر خدای تعالی از کسی کاری بر نمی‌آید و از خود حق تعالی با تصرع و زاری توفیق بخواه که تو را در این مجاهده اعانت فرماید تا بلکه إِنْ شَاءَ اللَّهُ غَالِبٌ آَبِي. إِنَّهُ وَلِيَ التَّوْفِيقِ.» (اربعین حدیث ص ۱۰)

بِكُوشٍ: صادق عبدالahi

أصول تبلیغ دین: ابلاغ به عقل و فکر

یک ابلاغ است که فقط ابلاغ به حس است. بدیهی است کار آسانی است. شما اگر بخواهید پیامی را ابلاغ کنید، اگر وظیفه‌تان فقط این باشد که به حس طرف برسانید، به رویت یا سمع او برسانید کار مشکلی نیست؛ ولی آیا پیغمبران که بلاغ مبین دارند وظیفه‌شان فقط این است که مطلب را به گوش مردم برسانند و همین کافی است؟ نه، بالاتر از ابلاغ به حس و ابلاغ به چشم یا گوش؛ ابلاغ به عقل و فکر است؛ یعنی مطلب را آنچنان بیان کردن که تا عقل نفوذ کند. آن‌چه که به چشم انسان می‌آید کافی نیست که عقل هم بپذیرد. آن‌چه که به گوش انسان می‌رسد کافی نیست که عقل هم بپذیرد. آن ابزاری که یک پیام را به عقل می‌رساند، صوت یا شکل یا کتابت نیست، چیز دیگر است. عقل دروازه‌ی خودش را بسته است و جز با ابزار و مرکب برهان و استدلال و به تعبیر قرآن «حکمت» پیامی را در خودش نمی‌پذیرد. پیغمبران می‌خواهند سخن خودشان را در درجه اول به عقل‌ها ابلاغ کنند.

قرآن می‌فرماید: «أَذْعُ إِلَيْكُمْ سَبِيلَ رَبِّكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَالْمُؤْعَظَةِ الْحَسَنَةِ» (نحل ۱۲۵)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (احزاب ۴۵)

«مُبَشِّرًا» تو را نویدبخش و نویددهنده برای این امت فرستاده‌ایم؛ بشرط بدء، نوید بدء، تشویق کن، یعنی نتایج بسیار عالی را که در این سیر و مسیر دارند به آگاهی‌شان برسان. «ونذیراً» و تو را نذیر فرستاده‌ایم. معنی «نذیر» تراننده نیست. تراننده ترجمه «مُحَوَّفٌ» است. «نذیر» یعنی اعلام خطر کننده. اگر انسان مثلاً از در می‌خواهد بیرون برود، کسی صدای ناهنجاری ایجاد کند، انسان را تراننده است، ولی این انذار نیست. انذار نوعی ترانندن را می‌گویند که اعلام خطر باشد: شخصی تصمیمی گرفته است و از یک راهی می‌رود؛ کسی می‌آید اعلام خطر می‌کند، می‌گوید به‌دلیل این کار تو فلان خطر هست.

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سال‌های اول بعثتش آمد در دامنه صفا ایستاد، فریاد کشید: «یا صباحاً یا صباحاً (و از این جمله‌ها) یعنی خطر! خطر!» مردم در دامنه صفا جمع شدند. چه خبر است؟ برای اولین بار از محمد امین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می‌شنوند: «خطر!» چه خطری است؟ آیا قصه‌ای نظری قصه عام‌الفیل پیش آمده؟ اول از مردم تصدیق خواست: «ایه‌النّاس! تا کنون مرا در میان خود چگونه شناخته‌اید؟» همه گفتند: «امین و راست‌گو» فرمود: «اگر الان من شما را انذار کنم و به شما اعلام خطر کنم که در پشت این کوه‌ها دشمن با لشکر جرّار آمده است و می‌خواهد بر سر شما بربیزد، سخن مرا باور می‌کنید یا نه؟» گفتند: «البته.» تا این گواهی را گرفت فرمود: «ائی نذیر لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» پس به شما اعلام خطر کنم که این راهی که شما می‌روید دنبالش عذاب شدید الهی است در دنیا و آخرت.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۴۴ - با تلخیص

شِرَابِ حَكْمٍ

نویسنده: عباس داؤدی

شراب خوار، مانند بت پرست
منافع پنداری شراب و قمار
تذکر:
نهی تدریجی
سرّ اعلام تدریجی
تدریج در بیان حکم؛ نه اجرا
قسمت سوم: چند نکته دیگر از روایات
مرگ جاهلیت
بدا به حالش
هتك حرمت محارم
در همه‌ی ادیان حرام است
حضور کنار سفره شراب
نجس است
در شراب شفا نیست

شاره
قسمت اول از تفسیر نمونه
مراحل تدریجی تحریم شراب
مرحله اول
مرحله دوم
مرحله سوم
مرحله چهارم و نهایی
دلیلی دیگر بر حرمت شراب
قسمت دوم از تفسیر قسمیم
برخی مضرات
مراد از اثم
در پاسخ باید گفت که:
راز بزرگ بودن گناه شراب و قمار

٢٠ تحریم شراب

اشاره:

تحریم شراب و چرایی تدریجی بودن آن و همچنین این‌که قرآن فرموده است در آن منافعی هست باعث شده تا عده‌ای به شبهه افکنی در موضوع حرمت آن بپردازند. به همین دلیل دو مبحث ابتدا از تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی و سپس از تفسیر تسنیم آیت‌الله جوادی آملی، در موضوعات ذکر شده می‌آوریم و در انتها به چند نکته با استفاده از روایات اشاره خواهیم کرد.

قسمت اول از تفسیر نمونه

مراحل تدریجی تحریم شراب

شرابخواری و میگساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام فوق العاده رواج داشت و به صورت یک بلای عمومی در آمده بود، تا آن‌جا که بعضی از مورخان می‌گویند عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می‌شد: «شعر و شراب و جنگ!» و نیز از روایات استفاده می‌شود که حتی بعد از تحریم شراب مساله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان فوق العاده سنگین و مشکل بود، تا آن‌جا که می‌گفتند:

«ما حرم علينا شيء أشد من الخمر - هبّق حكمي بر ما سنگین تر از تحریم شراب نبود.»^۱ روشن است که اگر اسلام می‌خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود، ولذا از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه کن کردن میگساری که به صورت یک عادت شانوی در رگ و پوست آن‌ها نفوذ کرده بود، استفاده کرد، به این ترتیب که:

۱. تفسیر المنار ج ۷ ص ۵۱

مرحله اول

نخست در بعضی از سوره‌های مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنان که در آیه ۶۷ سوره نحل می‌خوانیم:

«وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَسْخُذُونَ مِنْهُ سَكِراً وَرِزْقاً حَسَناً - از میوه‌های درخت نخل و انگور، مسکرات و روزی‌های پاکیزه فراهم می‌کنید».

در اینجا "سکر" یعنی مسکر و شرابی را که از انگور و خرما می‌گرفتند، درست در مقابل رزق حسن قرار داده است، و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرده است.

مرحله دوم

ولی عادت زشت شرابخواری از آن ریشه‌دارتر بود، که با این اشاره‌ها ریشه‌کن شود، به علاوه شراب بخشی از درآمدهای اقتصادی آن‌ها را نیز تامین می‌کرد، لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شرابخواری به صورت قاطع‌تری نازل گشت، تا افکار را برای تحریم نهایی آماده‌تر سازد، در این موقع بود که آیه ۲۱۹ سوره بقره نازل گردید:

«يَسْلُوكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرٌ مِنْ نَفْعِهِمَا - درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آن‌ها گناه و زیان بزرگی است و منافعی (از نظر مادی) برای مردم در بردارد (ولی) گناه آن‌ها از نفعشان بیشتر است.»

در این آیه ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع، همانند جامعه جاهلیت، اهمیت خطرات و زیان‌های بزرگ آن - که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است - یادآوری می‌شود.

در این آیه منافع و زیان‌های این دو با هم مقایسه شده و برتری زیان‌ها و گناه سنگین آن بر منافع آن‌ها مورد تصریح قرار گرفته است. مسلماً منافع مادی که احياناً از طریق فروش شراب یا انجام قمار حاصل می‌شود و یا منافع خیالی که به‌خاطر تحدیر حاصل از مستی شراب و غفلت از هموم و غموم و اندوه‌ها به دست می‌آید در برابر زیان‌های فوق العاده اخلاقی و اجتماعی و بهداشتی این دو بسیار ناچیز است.

بنابراین هیچ انسان عاقلی به‌خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی‌دهد.

"اثم" در اصل، به معنی کندی و عقب افتادن است، و از آن‌جا که گناهان، انسان را از رسیدن به خیرات، عقب می‌اندازد این واژه بر آن اطلاق شده است... به هر حال، اثم به هر کار و هر چیزی گفته می‌شود که حالتی در روح و عقل به وجود می‌آورد، و انسان را از

رسیدن به نیکی‌ها و کمالات باز می‌دارد، بنابراین وجود "اثم کبیر" در شراب و قمار، دلیل بر تاثیر منفی این دو در رسیدن به تقوا و کمالات معنوی و انسانی است.

مرحله سوم

به دنبال آن در آیه ۴۳ سوره نساء به مسلمانان صریحاً دستور داده شد که: در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می‌گویند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَئْتُمْ سُكَارَى حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ - اى کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید.»

البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز، نوشیدن شراب مجاز بود، بلکه برنامه همان برنامه تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود، و به عبارت دیگر این آیه نسبت به غیر حال نماز، سکوت داشت و صریحاً چیزی نمی‌گفت.

مرحله چهارم و نهایی

آشنایی مسلمانان به احکام اسلام و آمادگی فکری آن‌ها برای ریشه‌کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعمق وجود آن‌ها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهایی با صراحت کامل و بیان قاطع که حتی بهانه‌جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند نازل گردید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعِلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - اى کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت‌آزمایی)، پلید و از عمل شیطان است، از آن‌ها دوری کنید تا رستگار شوید!» (مائده/۹۰)

جالب توجه این که در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیت این کار مورد تاکید قرار گرفته است:

۱- آیه با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع شده. اشاره به این که مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست.

۲- بعد از آن کلمه «إِنَّمَا» که برای حصر و تاکید است به کار رفته.

۳- شراب و قمار هم‌رديف انصاب (بت‌هایی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند) ذکر شده است و نشان می‌دهد، خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت‌پرستی قرار گرفته، به همین دلیل در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «شَارِبُ الْخُمُرِ كَعَابِدُ الْوَتَنِ - شراب‌خوار همانند بت‌پرست است»^۱

۱. در حاشیه تفسیر طبری ج ۷ ص ۳۱ - این حدیث در تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۶۹ از امام صادق علیه السلام نقل شده است و در بسیاری از کتب دیگر حدیث از جمله مرآۃ العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵، ص ۹ آمده است.

- ۴- شراب و قمار و همچنین بتپرستی و ازلام (یک نوع بخت آزمایی)؛ همگی بهعنوان رجس و پلیدی شمرده شده‌اند «إِنَّمَا الْخُمُرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَذْلَامُ رِجْسٌ». ۵- تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ». ۶- سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آن‌ها را صادر کرده و می‌فرماید: «فَاجْتَبِّهُ». ۷- ضمناً باید توجه داشت که اجتناب مفهومی رساتر از نهی دارد، زیرا معنی اجتناب فاصله گرفتن و دوری کردن و نزدیک نشدن است که بهمراتب از جمله‌ی «ننوشید» رساتر می‌باشد. ۸- در پایان این آیه می‌فرماید: این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید. «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست. ۹- در آیه بعد به پاره‌ای از زیان‌های آشکار شراب و قمار پرداخته نخست می‌فرماید: «شیطان می‌خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد.
- «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخُمُرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ»
- ۱۰- در پایان این آیه بهعنوان یک استفهام تقریری، می‌گوید: «آیا شما خودداری خواهید کرد؟» «فَهَلْ أَثْمُ مُنْتَهُونَ». یعنی پس از این‌همه تاکید باز جای بهانه‌جویی یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه بزرگ باقی مانده است؟! و لذا می‌بینیم که حتی "عمر" که تعبیرات آیات گذشته را به خاطر علاقه‌ای که (طبق تصریح مفسران عامه) به شراب داشت وافی نمی‌دانست، پس از نزول این آیه، گفت که این تعبیر کافی و قانع کننده است.
- ۱۱- و در آیه سوم بهعنوان تاکید این حکم، نخست به مسلمانان دستور می‌دهد که خدا و پیامبر را اطاعت کنند و از مخالفت او بپرهیزن. «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا». و سپس مخالفان را تهدید می‌کند که اگر از اطاعت فرمان پروردگار سر باز زنند، مستحق کیفر و مجازات خواهند بود و پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار ندارد. «فَإِنْ تَوَكَّلُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ».

دلیلی دیگر بر حرمت شراب

* دقت بفرمایید که طبق آیه سوم سوره مائدہ، انصاب و ازلام حرام است و قرار گرفتن شراب در کنار آن‌ها نشان دهنده حرمت آن است.

«حُرْمَتٌ عَلَيْكُمُ الْمِيتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنَقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَرْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ...»
 گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آن‌ها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده، مگر آن که (به موقع بر آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید و حیواناتی که روی بت‌ها (یا در برابر آن‌ها) ذبح شوند (همگی) بر شما حرام است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت‌آزمایی، تمام این اعمال فسق و گناه است...»

پایان مطلب تفسیر نمونه، ج ۲ ص ۱۱۹ و ج ۴، ص ۲۶۰ و ج ۵، ص ۷۰ تا ۷۳

قسمت دوم از تفسیر قسیم

برخی مضرات

در آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءِ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصْدَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُتَهُوْنَ» - شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا خودداری خواهید کرد؟! شراب در ایجاد دشمنی میان مردم و بازداشت آنان از ذکر خدا و نماز مؤثر دانسته شده است. (ج ۱۱ ص ۵۹)

مراد از اثم

«اثم» در «فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» به معنای گناه است، از این‌رو آیه بر حرمت شراب و قمار دلالت می‌کند. اگر اثم به قرینه تقابل با نفع، به معنای ضرر می‌بود، باید فقط مقدار زیان‌بارش حرام باشد، در حالی که شراب و قمار، خواه کم یا زیاد و زیان‌بار یا بی‌زیان حرام است، چنان که درباره شراب و مانند آن آمده است: «فَمَا أَسْكَرَ كَثِيرٌ فَقَلِيلٌ حَرَامٌ».^۱

۱. الكافى (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۰۷ به نقل از امام صادق علیه السلام - در صفحه ۳۸ کتاب فقه الرضا به نقل از امام رضا علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است.

درباره ملاک کلامی این حکم فقهی می‌توان گفت که خمر و میسر زیانبارند و همین جهت می‌تواند فی الجمله ملاک ثبوت حکم باشد؛ ولی ملاک حرمتشان زیانباری فعلی آن دو نیست تا به کار گرفتن کم آن‌ها به سبب زیانبار نبودنشان حرام نباشد. آری اگر ملاک حرمت چیزی ضرر فعلی باشد، به مقداری که ضرر دارد مصرف آن حرمت دارد نه کمتر از آن، چون حکم معلل در ثبوت و سقوط، دائم مدار علت خود است.

به گفته برخی مفسران، آیه مورد بحث بر حرمت شراب و قمار دلالت ندارد، زیرا منظور از «إِثْمٌ» به قرینه مقابله با منفعت، «ضرر» است: «فُلٌ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ»، بنابراین آن‌چه ضرر محض دارد حرام است؛ اما آن‌چه هم ضرر و هم منفعت دارد، حرام نیست و آن‌چه مصرف کم آن زیانبار نیست، نباید حرام باشد. آن‌ها در این‌باره به اجتهاد صحابه نیز تمسک کرده‌اند.^۱

در پاسخ باید گفت که:

اولاً منفعت در «وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ» منفعت حلال، عقلایی، حقیقی و امضا شده از طرف شارع نیست، بلکه مراد منفعت به پندار مردم حجاز است. نشانه‌اش آن که خداوند متعالی از شراب و قمار به صورت مطلق، به پلید و عمل شیطان بودن یاد کرده است: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسُرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَذْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائده/۹۰) و هرگز پلیدی محض و کار شیطان، منفعت حقیقی ندارد.

ثانیاً بر فرض که سود آن‌ها حقیقی باشد و منفعت حقیقی برخی از اشیا با رجس و خبیث بودن آن‌ها جمع شود؛ لیکن واژه «إِثْمٌ» در کاربردهای قرآنی به معنای گناه است نه ضرر؛ مانند: «وَإِذَا قَيْلَ لَهُ أَتْقِنَ اللَّهُ أَحَدَنَهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ - وَهُنَّا كَمَّا كَمَّا گفتہ شود: "از خدا بترسیدا" (لجاجت آسان بیشتر می‌شود)، و لجاجت و تعصب، آن‌ها را به گناه می‌کشاند.» (بقره/۲۰۶)

«تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدُوانِ - در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می‌نمایید.» (بقره/۸۵))

۱. ر.ک: الکشاف، ج ۱، ص ۲۶۱؛ الجامع لاحکام القرآن، مج ۲، ج ۳، ص ۴۹.

«فَمَنِ اصْطُرَّ فِي مَخْمَصَةِ غَيْرِ مُتَجَاوِفِ لِإِلَهٍ» - پس هر که در گرسنگی گرفتار شود، بی آن که میل به گناه داشته باشد»(مائده/۳)

«وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ - شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، پس بی شک قلبش گناهکار است»(بقره/۲۸۳)

«أَفَكُ أَثِيمٌ دروغ پرداز گناه پیشه» (شعراء/ ۲۲۲ - جاثیه/ ۷)

«مُعْتَدٌ أَثِيمٌ - متجاوز و گنهکار است» (قلم/ ۱۲ و مطففين/ ۱۲)

و در آیه مورد بحث نیز به معنای حرام است نه ضرر، زیرا سؤال مردم از حکم شرعی شراب و قمار بوده است و از فعل مضارع که نشان استمرار سؤال است، برمی آید که فهمیدن حکم شرعی آن دو خواسته مسلمانان آن عصر بوده است و با بیان برخی از آثار نسبی خمر و میسر و اعتراض به منافع آن دو، چه حکمی برای توده سؤال کننده روشن می شود؟

ثالثاً قرآن کریم انسانها را از هر گونه اثم و گناه ظاهری یا باطنی بر حذر داشته است:

«قُلِ إِنَّمَا حَرَمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمُ وَالْبَغْيُ»(اعراف/ ۳۳)

«وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبِاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيِّجَرُونَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ»(انعام/ ۱۲۰)

گناه «در ظاهر» و آشکارا مانند تجاهر به فسق، و گناه «در باطن» و خفا مانند میگساری در خلوت است. گاهی نیز انسان به گناه «ظاهری» مانند بدگویی و غیبت آلوده می شود و زمانی به گناه «باطنی» چون حسد و کینه.

در این دو آیه خداوند از هر چهار قسم آن نهی کرده است؛ آن گاه این دو آیه که قبل از سوره «بقره» نازل شده‌اند، دو کبرای کلی برای آیه مورد بحث‌اند که به مثابه صغای آن است و بر حرمت خمر و میسر دلالت دارد، از این رو هیچ تردیدی در دلالت آیه بر حرمت خمر و میسر نیست و احتمال عدم اندرج آیه مورد بحث، تحت دو آیه گذشته (۳۳ اعراف و ۱۲۰ انعام) به جهت آن که در محل بحث چنین آمد: (فيهـما إِثـمـ كـبـيرـ) نه «إِنـهـما إِثـمـ كـبـيرـ»، ناصواب است، زیرا ظاهر آیه این است که اثم در این دو چیز ثابت و مستقر است، پس مشمول منع الهی است.(ج ۱۱ ص ۶۲)

راز بزرگ بودن گناه شراب و قمار

خدای سبحان با تأکید فراوان از شراب و قمار نهی کرده و آن دو را پلید، کار شیطان، مایه دشمنی و مانع ذکر خدا و نماز برشمده. (مائده/ ۹۰ و ۹۱)

و در این آیه نیز از آن دو به گناه بزرگ یاد کرده است: «إِثْمٌ كَبِيرٌ» و این نشان گناه مهم بودن آن هاست، زیرا زمام کار میگسار و قمار باز را شهوت و غصب به دست دارند و او را به گناهان دیگر میکشانند. شیخ مفید نقل کرده است: «اگر کسی معاذ الله مست شد، باید محارم او از خلوت کردن با وی اجتناب کنند، چون او همانند درندهای خطرناک بوده و میگساری منشأ بسیاری از معاصی دیگر است.»^۱ (ج ۱۱ ص ۶۳)

شرابخوار، مانند بتپرست

خداؤند از شرک به گناه عظیم یاد کرده است: «وَ مَن يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا» (نساء/ ۴۸) و در این آیه از شراب و قمار به «إِثْمٌ كَبِيرٌ»، پس این دو گناه همانند بتپرستی از گناهان بزرگ‌اند، از این رو کسی که به شرابخواری عادت کرده است، همانند بتپرست است. (چنانچه در حدیثی که قبلًاً گذشت آمده است) «شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدُ الْوَّئْنِ» برحی مفسران، گناه خمر و میسر را «کثیر» دانسته‌اند نه کبیر، زیرا در برابر «منافع» قرار گرفته است که بر کثرت دلالت دارد و شاهد کثیر بودن اثم آن دو این است که چند گناه بر آن مترتب است؛ مانند ایقاع عداوت، بغضاء، صدّ از یاد خدا و منع از نماز، چنان‌که ده نفر یا ده گروه در زمینه خمر لعنت شده‌اند.^۲

لیکن از عظمت گناه به «کبیر» یاد می‌شود نه کثیر:

«كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» (نساء/ ۳۱)

«كَبَائِرَ الْإِثْمِ» (شوری/ ۳۷)

«حَوْبَاً كَبِيرًا» (نساء/ ۲)

۱. کافی، (ط - الإسلامية) ج ۶، ص ۲۴۳؛ الاختصاص، ص ۱۰۴ - نقل از امام صادق علیه السلام.

۲. کافی، (ط - الإسلامية) ج ۶، ص ۳۹۸ - عن جابر عن أبي جعفر قال: لَعْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَفِي الْخَمْرِ عَشْرَةً غَارِسَهَا وَ حَارِسَهَا وَ بَاعِهَا وَ مُنْتَرِيهَا وَ شَارِبَهَا وَ الْأَكْلُ ثَمَنَهَا وَ عَاصِرَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةُ إِلَيْهِ وَ سَاقِهَا - جابر بن یزید جعفی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با شراب، ده نفر را لعنت فرموده است: کارنده و پرورنده آن درخت، گیرنده شراب، نوشنده، ساقی، کسی که آن را با خود حمل می‌کند، آنکه شراب برایش می‌برد، فروشنده، خریدار، و کسی که نقدینگی خود را در این مسیر به کار می‌گیرد.

چنان که در آیه مورد بحث آمده است که: «وَإِنْهُمَا أَكْبَرُ» نه اکثر؛ و از سوی دیگر، گرچه کلمه «منافع» جمع است، در عبارت «أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» مفرد آمده است.(ج ۱۱ ص ۶۴)

منافع پنداری شراب و قمار

چنان که گذشت، منافع در «وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» منفعت واقعی و نفسی نیست که به تأیید شرع و عقلای عالم رسیده باشد و در مقایسه، زیان شراب و قمار بیشتر از نفعشان باشد، بلکه مراد سود کاذبی است که مردم جاھل حجاز آن را منفعت می‌پنداشتند و خداوند به زبان مردم آن عصر از سودهای پنداری آن دو به منافع تعبیر کرده است، زیرا قسمت مهم اقتصاد آنان از راه ساختن و فروش شراب و همچنین قمار بازی تأمین می‌شد و گاهی از این راه، قدرت کاذب نیز فراهم می‌کردند. از این رو خداوند بی‌درنگ در مقام سنجش، تعبیر جمع (منافع) را به مفرد تبدیل می‌کند: «وَإِنْهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا». در اینجا سخن از نفع (مفرد) است نه منافع (جمع)؛ آن‌هم نفع ظاهری و نسبی نه واقعی و نفسی، چون چیزی که ذاتاً رجس و پلیدی است، هرگز نمی‌تواند سودمند باشد: «إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ... رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَبَبُوهُ». (مائده/ ۹۰) ظاهر آیه آن است که خمر و میسر از آغاز رجس بوده‌اند؛ نه آن که حلال بوده و بعد رجس شده‌اند، بنابراین در اسلام هرگز شراب حلال نبوده است، که کم کم حرام شده باشد، بلکه اعلام حرمت آن به تدریج صورت گرفته است، چون تحول ضروری در مقام اثبات بود نه در مرحله ثبوت؛ و احتمال آن که بعد از تحریم، اشم آن‌ها بزرگ‌تر از منافع شده باشد، بسیار موهون است. گفتنی است که چون سود حرام، تجارت کاذب است نه صادق، منفعت یاد شده پنداری است نه حقیقی.(ج ۱۱ ص ۶۵)

تذکر:

منفعت خمر نزد عده‌ای حقیقی و در ساحت گروهی پنداری است، چنان که گذشت. اگر طبیب متدين و متعهدی بر این باور باشد که نفع طبی خمر حقیقی است، هر چند گناه آن بزرگ و مفسدۀ جانبی اش بیش از سود پیشکشی آن است، نمی‌توان درباره‌ی حریم طبی یا ساحت آن طبیب متدين و متعهد گمان ناروا روا داشت، چنان که اگر اقتصاددان متعهد و متدينی بر این باور باشد که ربا در بخش توسعه صنعت و تجارت سود حقیقی دارد (برخلاف نظر عده‌ای که نفع آن را وهمی می‌دانند)، هر چند گناه آن بزرگ و مفسدۀ جانبی آن بیش از نفع اقتصادی اش است، نمی‌توان در مورد عرصه اقتصاد یا ساحت آن اقتصاددان متدين و متعهد گمان بد روا داشت و از ظن خود یار یا خار او شد. (ج ۱۱ ص ۶۴)

نهی تدریجی

طبعیت حیوانی بشر اقتضا دارد به لذت‌های مادی بگراید، در نتیجه کارهای شهوانی و اطاعت از شهوت، بیش از امور عقلانی و پیروی از حق و جستجوی کمال در جامعه بشری رواج داشته باشد و ترک عادت‌های زشت و دنباله‌روی از احکام عقل و خصلت‌های انسانی برایش دشوار بنماید، از این رو خداوند برخی مقررات دینی و نهی از کارهای ناپسند شهوانی را به تدریج بیان کرده است تا با بشر مدارا گردد و از دین رنجیده نشود.

از عادت‌های زشت رایج میان مردم در صدر اسلام میگساری بود که در آیاتی از آن نهی شد. این آیات در چهار مرحله، آیه نخست در مکه و سه آیه دیگر در مدینه نازل شدند، هر چند احتمال تطوری دیگر نیز به استناد برخی از نقل‌ها مطرح است:

الف) «فُل إِنَّمَا حَرَمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمُ وَالْبَغْيُ بَعْدِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشَرِّكُوا بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»(اعراف/۳۳) این آیه که «اثم» را مطلقاً حرام کرده است کبرای کلی آیه مورد بحث است، چون طبق «فُل فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» شراب و قمار از مصادیق بارز «اثم»‌اند؛ یعنی شراب از مصادیق اثم است و هر اثمی را خدا حرام کرده است، پس شراب حرام است.

در آیه «فُل إِنَّمَا حَرَمَ رَبِّي الْفَوَاحِشِ...» تصریح نشده است که خمر از مصادیق اثم است؛ شاید این سکوت برای ارفاق و تسهیل بر مکلفان باشد، پس در مرحله نخست، تنها کبرای کلی مشخص شده است؛ اما آیه «وَمِنْ ثَمَرَاتِ التَّحِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَخَذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا»(نحل/۶۷) به پلیدی شراب اشاره دارد. در این آیه واژه «سَكَرٌ» به معنای «می» و مقابل «رزق حسن» است، پس شراب روزی حسن و خوب نیست.^۱ گویا مردم با نزول این دو آیه هنوز به حرمت شراب آگاه نشده بودند که در مرحله دوم، از نوشیدن شراب و میگساری پیش از نماز جلوگیری کرد.

ب) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَنْبِهُوا الصَّلَوةَ وَأَنْشُمْ سُكَارَى حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»(نساء/۴۳) این آیه مانع میگساری در اوقات پنج گانه نماز است، پس دلالت آن از دو جهت محدود است: یک: تنها وقت نماز را شامل می‌شود نه همه اوقات را. نیز شامل زنی که در ایام عادت است نمی‌شود.

دو: از مصرف به مقدار سکراور منع می‌کند و درباره‌ی کمتر از آن ساكت است.

این آیه، هم بیان کننده حکم فقهی و هم حضور قلب در نماز است: بر پایه تعلیل: « حتی تعلّمُوا مَا تَقُولُون » نمازگزار در حال نماز باید هوشیار باشد و بداند با معبد خود چه می‌گوید، در حالی که مست در نماز چنین نیست.

ج) « يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ فَعِيلِهِمَا» (بقره/۲۱۹) این آیه در حکم صغرا برای آیه اول: « قُلْ إِنَّمَا حَرَمَ رَبُّ الْفَوَاحِشِ... » است و به ضمیمه آن، صریح در حرمت شرابخواری است. آیه یاد شده خمر را اثم کبیر و از مصادیق بارز « اثم » می‌داند و آیه « قُلْ إِنَّمَا حَرَمَ رَبُّ الْفَوَاحِشِ... وَالْإِثْمُ وَالْبَغْيُ » به حرمت « اثم » به طور مطلق تصریح دارد.

د) « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَسِبُوهُ لَعْلَكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدُّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهَوْنَ» (مائده/۹۰ و ۹۱)

در این آیات با چندین تأکید، حرمت شراب و قمار بیان شده و چون این مطلب در سوره «مائده» (آخرین سوره مفصل و کامل که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد) آمده است، حکم آن نهایی است و در آن چند نکته آمده است:

۱- خمر و میسر جز پلیدی نیستند و منفعت در « فیهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ »، منافع غیر عقلایی است، چون بخش مهم اقتصاد مردم، وابسته به خمر بوده و از آن بهره کاذب و نشاط باطل می‌برده‌اند، آن را منفعت می‌پنداشته‌اند و خداوند با زبان مردم با آنان سخن گفته است، و گرنۀ نزد او خمر و میسر جز پلیدی و ضرر نیست و بر فرض که نفع آن دو معقول و مقبول باشد، نسبت به اثم بودنشان مرجوح و موهون است.

۲- خمر و میسر، عمل شیطان‌اند و شیطان با آن مردم را دشمن یکدیگر می‌کند و آن‌ها را از یاد خدا و نماز بازمی‌دارد.

۳- امر پرهیز از آن دو به روشنی بر وجوب ترکشان دلالت می‌کند.

۴- بیان حکمت تحریم آن دو: اولاً اختلاف برانگیزاند و ثانیاً از یاد حق و ارتباط با او (نماز) باز می‌دارند.

بر پایه « فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهَوْنَ » گفتارهای پیشین در تحریم خمر کفايت نکرده بود و مردم به توجیه آن می‌پرداخته‌اند، چون بخشی از اقتصاد آنان به فروش خرما برای شراب‌سازی و خمر فروشی وابسته بوده است و از این کار بهره‌های کاذبی می‌برده‌اند. خداوند فرمود که آیا خمر را رها می‌کنید و این نهی از منکر در شما اثر کرد؟

در این آیات، نهی به ذات شراب تعلق گرفته و رجس (پلیدی) دانسته شده است، پس همه‌ی شئون آن در همه‌ی شرایط حرام است، مگر دلیلی خاص اثرباری را استثنای کند. روایات نیز که خرید و فروش، حمل و نقل، اجاره خانه یا وسائل برای شراب‌سازی، نگهداری و اجیر شدن برای ساختن یا جابه‌جا کردن آن را حرام کرده، اشاره به همین نکته دارند که آن اثم کبیر است و جز پلیدی نیست.

نتیجه آن که سرّ اعلام تدریجی حرمت شراب، این بود که از یکسو بازار و اقتصاد رسمی حجاز با شراب و قمار اداره می‌شد و از سوی دیگر، التذاذ به نوشیدن شراب و لعب به قمار برای آن‌ها مهم بود و خداوند به تدریج حرمت آن را بیان داشت تا با آنان مدارا کرده باشد.

تدریج در بیان حکم؛ نه اجرا

بیان تدریجی اصل حکم و نزول آن، با تدریج در اجرا کاملاً فرق دارد. برخی در صدد بهره‌برداری نادرست از مسئله تدریج در بیان حکم بر می‌آیند: آنان خواهان تساهل و تسامح و تدریج در اجرای احکام و رفق و مدارا با مردم‌اند؛ غافل از آن که در صدر اسلام، حکم شراب واقعاً نازل نشده بوده؛ نه آن که حکم آمده بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدارا یا معاذ الله مداهنه می‌کرده، چون آن حضرت هرگز اهل سازشکاری نبوده است؛ یعنی در مکه خمس، روزه و مانند آن واجب نبوده، گرچه نماز حساب دیگری داشته است، بنابراین دوران حاضر (جمهوری اسلامی) را باید با زمان امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام مقایسه کرد نه با عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، چون زمان حضرت علی علیه السلام همه‌ی احکام نازل شده بود و آن حضرت قاطعانه ایستاد و فرمود که باید همه‌ی آن‌ها اجرا شود؛ ولی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بسیاری از کارها احکام‌شان نازل نشده بوده و هنوز حلال بوده‌اند و آن‌چه در برخی از احادیث درباره حرمت دائمی خمر وارد شده ناظر به مقام ثبوت و اقتضای خبث درونی آن است؛ نه ناظر به مقام اثبات و دلالت دلیل.

خلاصه آن که:

الف) چون خبث و اثم خمر به زمان معین و زمین خاص محدود نیست، در مقام ثبوت، اقتضای منع و حرمت را همواره داشته است.

ب) رعایت مصالح مکتب و پیروان آن در عصر و مصر لازم است، لذا در مقام اثبات، فراز و فروودی را پشت سر گذاشته و متدرجأ به بیان نهایی رسیده است.

ج) بعد از بیان نهایی هیچ‌گونه سهل‌انگاری در اجرای آن روا داشته نشده است و نباید پیشود. (ج ۱۱ ص ۸۱ تا ۸۶)

قسمت سوم: چند نکته دیگر از روایات در موضوع شراب‌خواری

در حرمت شراب‌خواری روایات بسیاری از اهل بیت علیهم السلام رسیده است که در کتب معتبر حدیث موجود است. در این قسمت فقط به چند روایت اشاره می‌نماییم.

مرگ جاهلیت

رسول اعظم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: «الْحَمْرُ أُمُّ الْجَبَائِثِ، وَ مَنْ شَرَبَهَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ صَلَّةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَإِنْ مَاتَ وَ هِيَ فِي بَطْنِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» - شراب مادر ناپاکی هاست، هر که بنوشد، چهل روز نمازش پذیرفته نشود و اگر بمیرد و شراب در شکم او باشد چنان است که در دوران جاهلیت مرده باشد.^۱

بدا به حالش

امام صادق علیه السلام فرمود: «أَكَفَهُ مَنْ شَرَبَ حُرْجُونَةً مِنْ خَمْرٍ لَعْنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ فَإِنْ شَرَبَهَا حَتَّى يَسْكُرَ مِنْهَا تُرَغِّبُ رُوحُ الْإِيمَانَ مِنْ حَسَدِهِ وَ رَكَبَتْ فِيهِ رُوحُ سَخِيفَةِ حَبَيْبَةَ مَلْعُونَةٍ فَيُتَرَكُ الصَّلَّاءُ فَإِذَا تَرَكَ الصَّلَّاءَ عَيْرَةُ الْمَلَائِكَةُ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ عَبْدِي كَفَرْتَ وَ عَيْرَتُكَ الْمَلَائِكَةُ سَوَّاهَ لَكَ عَبْدِي - کسی که یک یک جرعه شراب بیاشامد خدا و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می‌کنند. اگر به مقداری بخورد که مست شود روح ایمان از او دور می‌شود و به جایش روح کشیف شیطانی جایگزین می‌گردد. پس نماز را ترک می‌کند و ملائکه او را سرزنش می‌کنند و خدای تعالی به او خطاب می‌فرماید: ای بنده، کافر شدی بدا به حال تو.» سپس امام علیه السلام فرمود: «سَوَّاهَ سَوَّاهَ كَمَا تَحْكُمُونُ السَّوَّاهَ وَ اللَّهُ لَتُؤْبِيَحُ الْجَلِيلِ جَلَّ اسْمُهُ سَاعَةً وَاحِدَةً أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الْفِئَعَامِ - بدا به حالش، بذا به حالش، به خدا سوگند یک سرزنش الهی از هزار سال عذاب سخت‌تر است.»

آنگاه حضرت این آیه را قرائت فرمود: «مَلْعُونِينَ أَيْتَمَا ثُقُفُوا أَخْذُوا وَ قُتُلُوا تَقْتِيلًا - وَ از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید»(احزاب ۶۱)

سپس فرمود: «مَلْعُونُ مَلْعُونٌ مَنْ تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ أَخَذَ بَرَّاً دَمْرَةً وَ إِنْ أَخَذَ بَحْرًا غَرَقَهُ يُعْضِبُ لِعَضَبِ الْجَلِيلِ عَزَّ اسْمُهُ - ملعون است ملعون است کسی که امر خدای با عزت و جلالت را ترک می‌کند. اگر به صحراء رود صحراء هلاکش می‌کند و اگر به دریا رود غرقش می‌کند. پس او مغضوب به خشم خداوند بزرگ است.»^۲

۱. المجازات النبوية (تألیف سید رضی مؤلف نهج البلاغه) ص ۲۲۹ / المجاز ۱۹۸

۲. الكافي (ط - الإسلامية) ج ۶ ص ۳۹۹

هتك حرمت محارم

از جمله پرسش‌های زیادی که فرد زندیقی از امام صادق علیه السلام نمود یکی این بود که: «برای چه خداوند شراب را حرام کرد که لذتی بالاتر از آن نیست؟»

حضرت فرمود: حَرَّمَهَا لَأَنَّهَا أُمُّ الْحَبَائِثِ وَ رَأْسُ كُلِّ شَرٍ يَأْتِي عَلَى شَارِبَهَا سَاعَةً يُسْلِبُ لُبُّهُ وَ لَا يَعْرِفُ رَبَّهُ وَ لَا يَتَرَكُ مَعْصِيَةً إِلَّا رَكَبَهَا وَ لَا حُمَّةً إِلَّا اتَّهَكَهَا وَ لَا رَحْمًا مَاسَّةً إِلَّا قَطَعَهَا وَ لَا فَاحِشَةً إِلَّا أَتَاهَا وَ السَّكُرُانُ زِمَامُهُ بِيَدِ الشَّيْطَانِ إِنْ أَمْرَهُ أَنْ يَسْجُدَ لِلْأَوْثَانِ سَجَدَ وَ يَتَقَادُ حَيْثُ مَا قَادَهُ – آن را منوع کرد چون مادر همه‌ی گناهان و زشتی‌هast، و رأس هر بدی، زیرا بر شارب خمر (مست) لحظه‌ای می‌آید که عقل از او گرفته شده و خدایش را نمی‌شناسد، و دست خود به هر معصیت و گناه آلوده می‌سازد حتی از هتك حرمت محارم را نیز ابایی ندارد، و زمام و مهار فرد مست به دست شیطان است، اگر او را فرمان به سجده‌ی بتها نماید، همان کند، و هر کجا که او را بکشد اطاعت می‌کند.»^۱

در همه‌ی ادیان حرام است

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا وَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَكْمَلَ دِينَهُ كَانَ فِيهِ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَ لَمْ تُزلِّ الْخَمْرُ حَرَاماً – خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که در علم خداوند بود که چون دین او را تکمیل کند در آن تحریم شراب باشد و همیشه شراب حرام بوده است.»^۲

تورات و انجیل فعلی با وجود تحریفات فراوانی که در آن‌ها به وجود آمده است به تحریم مسکرات اشاره دارند. تعدادی از این جملات عبارتند از:

«در میان شرابخواران نباش» (اصحاح ۲۳ از امثال سلیمان علیه السلام آیه ۲۰)

«برای کیست بدبختی؟ برای کیست جنگ و نزاع؟ برای کیست اندوه و بد روزگاری؟ برای کیست جراحت بدن بی‌سبب و بی‌جهت؟ برای کیست سرخی چشم؟ یعنی در حال مستی خود یا دیگری را زخمی سازد یا بکشد یا کار زشت دیگری از او سرزند. تمام این حالات و بدبختی‌ها و مفاسد برای کسانی است که به آشامیدن شراب عادت کرده‌اند.» (همان آیه ۳۹)
هنگامی که شراب سرخ‌فام است و رنگ حیات خود را در جام ظاهر ساخته و صاف و رقيق است به او منگر چه آن که عاقبت مثل مار می‌گرد و مانند افعی نیش می‌زند.» (همان آیه ۳۱ و ۳۲)

۱. الإحتجاج على أهل اللجاج (الطباطبائي) ج ۲ ص ۳۴۶

۲. الكافي (ط - الإسلامية) ج ۶ ص ۳۹۵

راجع به حد میگسار می‌نویسد: «و به بزرگان شهر بگویید این پسر یاغی و باغی شده و به سخن ما گوش نمی‌دهد، پر خور و می‌خوار است، پس تمامی مردمان شهرش او را به سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد.» (همان اصلاح ۲۱)

«مست شراب نشوید که در آن فساد است.» (کتاب پولس، به اهل افس باب پنجم آیه ۱۸)^۱

حضور کنار سفره شراب

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةِ يُشَرِّبُ عَلَيْهَا الْخَمْرَ - لعنت شده کسی که بر سفره‌ای که از آن شراب خورده می‌شود بنشیند. (هرچند خودش ننوشد)»^۲

و نیز فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ فَلَا يَأْكُلُ عَلَى مَائِدَةِ يُشَرِّبُ عَلَيْهَا الْخَمْرَ - کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده نباید بر سر سفره‌ای که شراب از آن خورده می‌شود بنشیند.»^۳

و امام صادق علیه السلام نیز در این مورد فرموده است: «لَا تُحَالِسُوا شُرَابَ الْخَمْرِ فِإِنَّ الْعَنَةَ إِذَا نَرَكَتْ عَمَّتْ مَنْ فِي الْمَجَلِسِ - با شراب خواران همنسین مشوید، به درستی که لعنت الهی چون نازل شود، به تمام مجلسیان می‌رسد.»^۴

مقام معظم رهبری در پاسخ به سؤالی در همین خصوص فرموده‌اند:
سؤال: گاهی مجالس جشن دسته‌جمعی از طرف اساتید یا دانشگاه بیگانه برگزار می‌شود و از قبل معلوم است که مشروبات الکلی در آن مجالس وجود دارد، تکلیف شرعی دانشجویان که قصد شرکت در آن جشن را دارند چیست؟

جواب: حضور در مجالسی که در آن‌ها شراب نوشیده می‌شود برای هیچ‌کس جایز نیست، در این محافل شرکت نکنید تا بفهمند که شما به علت مسلمان بودن در مجلس شرب خمر شرکت ننموده و مشروب نمی‌خورید.^۵

۱. کتاب گناهان کبیره (شهید دستغیب) ج ۱ ص ۲۵۷ - گناه سیزدهم شراب خواری - پاورقی.

۲. المحاسن ج ۲ ص ۵۸۵

۳. سوره طلاق / ۲

۴. الكافی (ط - الإسلامية) ج ۶ ص ۲۶۸

۵. من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۵۷ - باب حد شرب الخمر و ما جاء في الغناء والملاهي

۶. اجوبة الأستفتاثات ص ۳۱۷ سؤال ۱۴۲۵

نجرس است

طبق فتاوی همه علماء شراب نجرس است!

عَمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ از امام صادق عليه السلام درباره شرابی که آب بر رویش بریند به شکلی که دیگر مست کننده نباشد پرسید. آن حضرت فرمود: «لَا وَاللهِ وَلَا قَطْرَةً تَقْطُرُ مِنْهُ فِي حُبٍ إِلَّا أُهَرِيقَ ذلِكَ الْحُبُّ - نه به خدا سوگند حلال نمی شود و قطره شرابی در خمره پر از آبی ریخته نمی شود مگر این که باید تمام آن آب دور ریخته شود.»^۱

در شراب شفا نیست

از اهل بیت علیهم السلام روایات زیادی در منع از استشفای به شراب رسیده و به طور کلی خوردن هر مست کننده ای را حتی در صورت مداودا منع فرموده اند. به همنی دلیل باید از هر مسکری حتی در صورت مرض و برای رفع درد پرهیز کرد زیرا خداوند شفا را از هر مست کننده ای برده است و این قول مشهور بین فقهاء است.^۲

ابن ابی یعقوب به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «مبتلا به بیماری هستم که هر گاه شدت می کند قدری شراب انگور می آشامم و درد ساکن می شود.

حضرت فرمود: «نیاشام؛ به درستی که حرام است و جز این نیست که از شیطان است و می خواهد تو را به حرام بیاندازد، اگر از شراب خوردن ناامید شود، درد برطرف می گردد.»
این فرد به کوفه بازگشت و دردش شدت کرد، بستگانش برایش شراب آوردند و اصرار کردند تا بنوشد، ولی ابن ابی یعقوب گفت: «به خدا سوگند قطره ای از آن را نخواهم نوشید.»
چند روزی در حال سختی و ناراحتی بود تا این که درد برطرف شد و تا آخر عمر به آن درد مبتلا نگشت.^۳

و نیز همان حضرت به زنی که طبیبان برای رفع دل درد او نوشیدن شراب را تجویز کرده بودند فرمود: «یک قطره از آن را نچش، زیرا وقتی پشیمان می شوی که جانت به اینجا برسد.» و با دست مبارک به گلوبیش اشاره فرمود و این کلام را سه بار تکرار کرد)^۴

۱. توضیح المسائل مراجع ص ۸۰ - ذیل مسأله ۱۱۱ توضیح المسائل امام خمینی رحمت الله علیه.

۲. الكافی (ط - الإسلامية) ج ۶ ص ۴۱۰

۳. كتاب گناهان کبیره (شهید دستغیب) ج ۱ ص ۲۶۱ - گناه سیزدهم شراب خواری.

۴. وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۳۴۷ - باب ۲۰، عدم جواز التداوى بشيء من الخمر والبیذ و المسكر و غيرها...

۵. الكافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۱۳

اصول تبلیغ دین: ابلاغ به دل

بکوشش: صادق عبدالی

آیا در ابلاغ دعوت الهی، کافی است که این پیام به عقل‌ها رسانده شود؟ نه، این تازه مرحله اول مطلب است. یک معلم وظیفه‌اش فقط همین است که سخن خودش را، علم خودش را به عقل دانش آموز برساند. می‌آید پای تخته سیاه می‌ایستد، دانش آموز آن جا نشسته است، مسأله ریاضی را برایش طرح می‌کند. اول که اصل مسأله را طرح می‌کند، دانش آموز عقلش هنوز نمی‌داند که واقعاً این حور هست یا نه؛ دلیل می‌خواهد. بعد که معلم برهان و دلیل ریاضی را اقامه کرد، آن جاست که مدعای او وارد عقل دانش آموز شده است. اما پیغمبران نیامده‌اند که فقط مدعاهایی را وارد عقل مردم کنند. فلاسفه، کاری که دارند، هر اندازه موفق بشوند، این است که سخنی را تا عقل مردم نفوذ می‌دهند اما از آن بیشتر دیگر نه. پیام الهی گذشته از این که در عقل‌ها باید نفوذ کند، در دل‌ها باید نفوذ کند؛ یعنی باید در عمق روح بشر وارد بشود و تمام احساسات او یعنی تمام وجودش را در اختیار بگیرد.

وقتی که پیامی، آن‌هم پیام الهی بخواهد به دل‌ها برسد و دل‌ها را تحت نفوذ و تسخیر خودش دربیاورد، جامعه‌ها را به حرکت دربیاورد، آن‌هم نه تنها حرکتی در مسیر منافع و حقوق بلکه بخواهد انسان‌ها را تائب کند، اشک‌ها را بریزد که وقتی آیات قرآنی خوانده می‌شود سیل اشک‌ها جاری بشود: «يَخْرُونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا... وَ يَخْرُونَ لِلأَذْقَانِ يَكْوُنُ» (اسراء ۱۰۷ و ۱۰۹) بیفتند روی زمین و بگریند و بگریند، این کار آسانی نیست، بسیار دشوار و مشکل است.

قرآن، هم کلمه «بلاغ» را به کار برده است و هم گفته است «بلاغ مبین»، آشکار و آشکارکننده. آن دعوت کننده‌ای، آن داعی و آن مبلغی در هدف خودش به نتیجه می‌رسد که بлагش مبین باشد، بیانش در عین این که در اوج حقایق است ساده باشد، روشن باشد، عمومی فهم باشد، مردم حرفش را بفهمند و درک کنند.

در سخن، اساس مطلب این است که مستمع وقتی که بلند می‌شود چیزی فهمیده باشد. بزرگ‌ترین یا یکی از شرایط داعی و مبلغ این است که مستمع وقتی که برمنی خیزد با دامنی پر برخیزد، واقعاً مطلبی را فهمیده باشد، و این از توانایی داعی و مبلغ است. بعضی خیال می‌کنند اگر کسی حرف‌هایش طوری بود که نفهمیدند پس او خیلی حرف‌هایش [عالی] است. نه، این جور نیست. پیغمبر هم اگر جایی صحبت می‌کرد، در اوجی می‌گفت که بعد از چهارصد سال افراد به معانی برخورد می‌کردند که قبلی‌ها نفهمیده بودند، ولی تمام آن‌هایی هم که در مجلس پیغمبر نشسته بودند به اندازه خودشان می‌فهمیدند. خطبه‌هایی علی با آن اوجی که دارد، در عین حال خطبه‌هایی است که همان کسانی هم که در مجلس نشسته بودند به اندازه ظرفیت خودشان از این سخنان استفاده می‌کردند و می‌فهمیدند.

مال حرام

نویسنده: خواهر ص. قضائی

د) ربا

تعبیرات بسیار تکان‌دهنده روایات

ربا چیست؟

چند مصدق ربا

۱- معاوضات

۲- پول نزول

۳- سود ماهیانه بدون عقد قرارداد شرعی

ه) رشوه

۱- اشکال رشوه

۲- زشتی رشوه در آموزه‌های دینی

۳- رشوه در قالب هدیه

یک هشدار

و) کسب‌های حرام

ز) نپرداختن واجبات مالی الہی

رزق طالب و مطلوب

دعای پایانی

تعریف واژگان

فرمایش خداوند در قرآن

فرمایش اهل بیت علیهم السلام

(۱) مورد لعن قرار گرفتن

(۲) مانع قبولی عبادات

(۳) مستجاب نشدن دعاها:

(۴) عامل قساوت قلب

(۵) بی برکت بودن

(۶) دردسرهای پیوسته

(۷) محرومیت از بهشت

اقسام مال حرام

برخی از مصادیق مال حرام

الف) غشنّ در معامله

ب) کم فروشی

ج) احتکار

مال حرام

تعريف واژگان

برای تبیین دقیق معنای مال حرام باید دو واژه آن مورد دقت قرار گیرد: یکی مال و دیگری حرام.

کلمه مال در لغت به معنای چیزی است که در تملک انسان باشد، ثروت و دولت و توانگری، زر و ملک و آن‌چه که ارزش مبادله داشته باشد، مال گفته می‌شود.^۱ حرام به معنای ممنوع و اصطلاحاً آن چیزی است که مورد نهی الهی قرار دارد و مخالفت با فرمان الهی باشد؛ یعنی هر مالی که بر خلاف دستور الهی به دست آمده، مال حرام است.^۲ به تعبیر ساده: مال حرام مالی است که از راه نامشروع به دست آید و مطلق تصرف در آن، حرام است. خواه به مصرف خوردن و آشامیدن برسد، خواه صرف پوشاش و مسکن و نظیر آن شود و حرام‌خوار علاوه بر این که گناه بزرگی مرتکب شده است، از مال حرام که در آن تصرف نموده، نفع نمی‌برد و آن مال برکت ندارد.^۳

فرمایش خداوند در قرآن درباره مال حرام

در قرآن کریم آیاتی به مال حرام اشاره دارند که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم.

۱— «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال دیگران را به صورت نامشروع نخورید، مگر آن که بر اساس تجاری از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام بگیرد.»(نساء/۲۹)

۲— «وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُوَا بِهَا إِلَيِ الْحُكَمَ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید، برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه قسمتی از آن را به عنوان رشو به قاضی ندهید در حالی که می‌دانید این کار حرام است.»(بقره/۱۸۸)

۳- درباره‌ی عده‌ای از یهود و اعمال منافقانه آنان می‌فرماید:
سَمَاعُونَ لِكَذِبِ أَكَالُونَ لِسُّحْتٍ - سخنان تو را برای تکذیب گوش می‌کنند و فراوان مال حرام می‌خورند.»(مائده/۴۲)

۴- و درباره‌ی منافقان از اهل کتاب می‌فرماید:
وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدُوانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ -
 بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی، و خوردن مال حرام، شتاب می‌کنند! چه زشت است کاری که انجام می‌دادند!»(مائده/۶۲)

۵- «**حُرْمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنْزِيرِ وَمَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْحَنَّةُ وَالْمَوْقُوذُةُ وَالْمُنْرَدِيَّةُ وَالْتَطِيْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبَعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى الصُّبْ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ** - گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده- مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید)، و آن را سرببرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت‌آزمایی تمام این اعمال، فسق و گناه است.»(مائده/۳)

فرمایش اهل بیت علیهم السلام درباره‌ی مال حرام

دامنه بحث مال حرام در روایات بسیار گسترده است و معصومین علیهم السلام به صورت گسترده و با واژگان متفاوتی بر حرمت و آثار و پیامدهای این مسئله تأکید فرموده‌اند. لقمه حرام، کسب حرام، شهوه‌البطن، سُحت و ... از جمله این واژگان است که علاوه بر روایاتی که در موضوع آثار مال حرام در ادامه آمده است، در لابلای مباحث دیگر نیز بدان‌ها خواهیم پرداخت.

(۱) مورد لعن قرار گرفتن

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم می‌فرمایند: «إِذَا وَقَعَتِ الْقُمَّةِ مِنْ حَرَامٍ فِي حَوْفِ الْعَبْدِ لَعْنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - هرگاه کسی لقمه حرام بخورد و جزء بدنش شود تمام ملائکه آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند.»^۴

(۲) مانع قبولی عبادات

همان حضرت فرموده‌اند: «الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبَنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ - عبادت کردن به همراه حرام خواری مانند بنا ساختن بر روی رمل(شن) است.»^۵

(۳) مستجاب نشدن دعاها

و بازهم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده‌اند: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامٌ لَمْ تُتَبَّعْ لَهُ صَلَواتُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَلَمْ تَسْتَجِبْ لَهُ دَعْوَةُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًاً وَكُلُّ لَحْمٍ يُبَتَّهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ وَأَنَّ الْلُّقْمَةَ الْوَاحِدَةَ تُبْتَهُ الْلَّحْمُ - کسی که لقمه‌ی حرامی بخورد تا چهل شب نماش قبول نمی‌شود و تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌گردد و هر گوشتی که در بدن او از حرام روئیده شود، آتش به آن سزاوارتر است و جز این نیست که یک لقمه‌ی هم گوشت را در بدن می‌رویاند.»^۶

(۴) عامل قساوت قلب

خوراکی که انسان می‌خورد به منزله‌ی بذری است که در زمین ریخته می‌شود پس اگر آن خوراک پاکیزه و حلال باشد اثرش در قلب که به منزله سلطان بدن است از رقت و صفا ظاهر می‌شود و از اعضا و جوارحش جز خیر و نیکی تراویش نمی‌کند و اگر آن خوراک پلید و حرام باشد، قلب را کدر و تیره نموده، در اثر قساوت و ظلمت امید خیری به او نخواهد بود و پند و اندرز در او اثر نمی‌کند و سخت‌ترین مناظر رقتبار او را متأثر نمی‌نماید و دست به بزرگ‌ترین جنایات می‌زند.

چنان‌چه حضرت سیدالشهداء به لشکریان عمر سعد ضمن خطبه‌اش فرمود: «فَقَدْ مُلْكَتْ بُطْوَنَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبِيعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيَلَكُمْ أَلَا تَنْصِفُونَ؟! أَلَا تَسْمَعُونَ؟! - شکم‌هایتان از حرام پر شده و بر دل‌هایتان مهر خورده، دیگر حق را نمی‌پذیرید. وای بر شما آیا انصاف نمی‌دهید؟ آیا گوش فرا نمی‌گیرید؟»^۷

(۵) بی برکت بودن

یکی از شاخصه‌های اصلی مال حرام، بی‌برکت بودن و از بین رفتان سریع و آسان آن است، به گونه‌ای که اشخاص خود نیز متعجب شده و چه بسا ناخواسته از درون خود اعتراف می‌کنند: چه پول بی‌برکتی!

امام موسی کاظم علیه‌السلام در تبیین این حقیقت، به شخصی به نام داود، چنین فرمودند:

«یا داود! انَّ الْحَرَامَ لَا يُنْمِي وَ انَّ نَمَی لا يُبَارِكُ لَهُ فِيهِ وَ مَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُوْجَرْ عَلَيْهِ وَ مَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَي النَّارِ - مال حرام زیاد نمی‌شود، اگر هم زیاد شود برکت ندارد و آن‌چه از مال حرام اتفاق شود مورد قبول خداوند واقع نمی‌شود و آن‌چه را هم باقی بگذارد برای رفتان او به جهنم، خرج خواهد شد.»^۸

(۶) دردسرهای پیوسته

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است: «مَنْ كَسَبَ مَا لَا مِنْ غَيْرِ حِلْهِ سَلْطَنَةُ الْبَنَاءِ وَالظِّلَانَ وَالْمَاءِ - كَسَى كَمَا رَأَى راهَ غَيْرِ مَشْرُوعٍ بِهِ دَسْتَ آورَدَ، سَاخْتَمَانَ وَآبَ وَغَلَ بَرَ او مسلط می‌شوند، [تا مال او را تلف کنند].»^۹

شاید این روایت به همان حقیقتی اشاره دارد که امروزه مشاهده می‌کنیم کسانی که ثروت خود را از طریق نامشروع و مال حرام جمع‌آوری کرده و زندگی آنان بر اساس مال حرام شکل گرفته است، پیوسته با مشکلات و خرابی‌ها و دردسرها مواجه می‌شوند. به عنوان مثال اگر با پول حرام خانه‌ای خریده است، پیوسته خرابی و نقص در قسمت‌های مختلف آن به وجود می‌آید، آنقدر که هزینه‌های تکراری، مال او را تلف کرده و از بین می‌برد، یا به عنوان مثال قیمت خانه به گونه‌ای کاهش می‌باید که جز ضرر و خسaran چیزی برایش باقی نمی‌ماند. یا اگر ماشینی خریده باشد، با نقص‌های پی‌درپی، تصادف و مانند آن، هزینه‌های زیادی بر انسان حرام‌خوار تحمیل می‌کند و او پولی را که به قیمت از دست دادن ایمان و آخرت خود به دست آورده بود را به راحتی از دست می‌دهد.

البته ممکن است معنای دیگر روایت که می‌فرماید آب و گل ساختمان بنا شده از حرام بر انسان مسلط می‌شوند، این باشد که در چنین ساختمان‌هایی احتمال بروز حوادثی مانند سیل و زلزله و در نتیجه زیر آوار ماندن فرد حرام‌خوار باشد.

(۷) محرومیت از بهشت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الجَنَّةُ مُحَرَّمٌ عَلَى جَسَدٍ غَذَى بِالْحَرَامِ - بهشت حرام است بر بدنش که از غذاي حرام تغذيه نماید.»^{۱۰}

و نیز فرمودند: «لَا يَشُمُّ رِيحَ الْجَنَّةَ جَسَدٌ تَبَتَّأَ عَلَى الْحَرَامِ - بدنش که بر آن گوشت حرام روییده باشد بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.»^{۱۱}

اقسام مال حرام

در یک تقسیم‌بندی کلی، اموال حرام، دو گونه‌اند:

اول: آن مالی که ذاتاً حرام است; مثل خوک، سگ، خون، مردار، شراب و... و هر آن‌چه بدون دستور الهی کشته شود.

دوم: مالی که در اصل حرام نیست، ولی به جهت صفتی که بر آن عارض شده، حرام شده است؛ مانند اموالی که از مصادیق کسب حرام به شمار می‌روند.

برخی از مصادیق مال حرام

الف) غش در معامله

یکی از مواردی که با ارتکاب آن مال حرام وارد زندگی انسان می‌شود، نیرنگ در معاملات و به اصطلاح غش در داد و ستد هاست. «غش» در لغت به معنای خیانت، نیرنگ، ناراستی و تقلب است^{۱۴} و در معامله، عبارت است از مخفی کردن عیب چیزی و فروختن آن به اسم صحیح و سالم.

مخلوط کردن بونج خارجی با ایرانی، فروختن جنس ایرانی به اسم خارجی، دست‌چین کردن میوه مرغوب روی جعبه (برای این‌که تصور کنند میوه‌های زیر نیز مرغوب است)، استفاده از برچسب تقلیبی، آب زدن به سبزی مانده برای این‌که تازه جلوه کند، فروش ماشین تصادفی و رنگ خورده به عنوان ماشین سالم و بدون عیب، و ... برخی از مصادیق غش در معامله است. جالب این‌که برخی فروشنده‌گان علی‌رغم اطلاع از معیوب بودن جنس خود، آن را به مشتری عرضه می‌کنند و تأکید هم می‌کنند که جنس فروخته شده پس گرفته نمی‌شود!

در روایات و سیره مucchomien علیهم السلام به شدت از این‌گونه دست درازی حرام به اموال مردم نهی شده و رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم افراد این چنینی را دور از آداب و اخلاق اسلامی دانسته و غش در معاملات را از نشانه‌های یهودیان بیان فرمودند.

آن حضرت فرموده است: «لَيْسَ مِنَ الْغَشِ مُسْلِمًا وَ لَيْسَ مِنَ الْخَانَ مُسْلِمًا - از ما نیست کسی که با برادر مسلمانش نیرنگ کرده و به او خیانت ورزد.»^{۱۵}

و فرمود: «مَنْ غَشَ الْمُسْلِمِينَ حُشِرَ مَعَ الْيَهُودِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا نَهُمْ أَغْشُ النَّاسَ لِلْمُسْلِمِينَ - هر کس با مسلمانی خیانت ورزد با یهودیان در قیامت محشور خواهد شد زیرا آنها، خیانت‌شان از همه مردم بمسلمانان زیادتر است.»

نقل شده که روزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم در حال عبور از بازار چشمنشان به طعامی افتاد که بسیار مرغوب و پاکیزه به نظر می‌آمد. پرسید: قیمت این طعام چهقدر است؟ در این هنگام خداوند به حضرت وحی فرستاد که دستت را داخل طعام کن و زیر آن را نگاه کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین کرد و مشاهده فرمود که زیر آن جنس نامرغوب و بی‌کیفیت است. حضرت به فروشنده رو کرد و فرمود: «مَا أَرَاكَ إِلَّا وَ قَدْ جَمَعْتَ خِيَانَةً وَ غَشَّاً لِلْمُسْلِمِينَ - با این کار، تو دو گناه را با هم مرتکب می‌شوی: خیانت و نیرنگ به مسلمانان.»^{۱۶}

ظرافت و دقت نظر این گونه موارد تا بدانجاست که وقتی هشام بن حکم زیر سقفی مشغول فروش پارچه بود، امام کاظم علیه السلام به او فرمود: «إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظَّلَالِ غُشٌّ وَ الْغُشُّ لَا يَحِلُّ - فروش در زیر سقف - که تاریک است و نور کم است - غش و نیرنگ در معامله است و چنین کاری حلال نیست.»^{۱۶}

ب) کم‌فروشی

از دیگر آسیب‌هایی که کسب و کار حلال را تهدید می‌کند و باعث ورود مال حرام به زندگی انسان می‌شود، کم فروشی است که در دین مقدس اسلام به شدت نکوهش شده است، تا آن جا که خداوند در قرآن کریم، سوره‌ای به نام کم‌فروشان (مطففين) نازل کرده و عاملان آن را نکوهش کرده است: «وَيَنْهَا لِلْمُطْفَفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَلُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفِفُونَ * وَإِذَا كَالُولُهُمْ أَوْ وَزَّوْهُمْ يُخْسِرُونَ * إِنَّا لَيَعْلَمُ أُولَئِكَ أَكْلَهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ - وای بر کم فروشان، آنان که وقتی برای خود وزن می‌کنند، حق خود را به طور کامل می‌گیرند و آن‌گاه که می‌خواهند برای دیگران وزن کنند، کم می‌گذارند.»(مطففين/۱ تا ۴)

فروختن بیش از اندازه استخوان همراه با گوشت، کم کردن از متراد پارچه، آب در شیر کردن و در آب گذاردن مرغ و ماهی و میوه، سبزیجات و... برای افزایش وزن، برخی از نمونه‌های کم‌فروشی است.

اگرچه کم‌فروشی به علل گوناگونی ممکن است مستند شود، ولی شاید مهمترین دلیل آن از روحیه حرص و طمع انسان سرچشمه می‌گیرد. این رذیله اخلاقی در میان امت‌های گذشته نیز وجود داشته است و بدین جهت، خداوند، پیامبرانی فرستاد تا در کنار دعوت مردم به یگانه‌پرستی، به مبارزه با این مفسدۀ اجتماعی نیز بخیزند.

در آموزه‌های الهی نیز مکرر بر مسئله‌ی مبارزه با کم‌فروشی در وزن و پیمانه تکیه و تأکید شده است. در یک جا رعایت این نظم را در ردیف نظام آفرینش در پنهانه جهان هستی گذارده می‌فرماید: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ إِلَّا تَطْغُوا فِي الْمِيزَانِ - خداوند آسمان را برافراشت و میزان و حساب [در همه چیز] گذاشت، تاشما در وزن و حساب تعدی و طغیان نکنید.»(الرحمن/۸ و ۷)

در حالات حضرت شعیب می‌خوانیم که ایشان پس از دعوت به توحید، به مبارزه با مفاسد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی قومش برخاسته، نخست آنان را که آلوده به کم‌فروشی و تقلب و تزویر در معامله بودند از این کار باز می‌دارد و می‌فرماید: «فَذَجَاءُكُمْ بَيْنَهُمْ رَبِّكُمْ فَأُوفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تُبْخِسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ - اکنون که راه خدا برای شما آشکار

شده" حق پیمانه و وزن را ادا کنید و از حقوق مردم چیزی کم نگذارید.» (اعراف/۸۵) اما سرانجام آن قوم ستمگر اعتنایی نکردند و به عذاب شدید الهی گرفتار و نابود شدند.^{۱۴}

«مرویست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآلہ وسلم که هر که در کیل و وزن خیات کند فردا او را به قعر دوزخ در آورند و او را در میان دو کوه آتش جای دهند و گویند که کیل و وزن این کوهها کن و او همیشه به این عمل مشغول باشد. و "مالک دینار" گوید که مرا همسایه‌ای بود بیمار شد و به عیادت او رفتم در نزع بود و بانک می‌کرد که دو کوه آتش قصد من می‌کند من گفتم ای مرد این محض خیال است که ترا می‌نماید گفت این نه چنین است بلکه حقست زیرا که مرا دو مکیال بود یکی ناقص و یکی زاید به ناقص می‌دادم و به زاید می‌گرفتم.»^{۱۵}

البته مسئله کم فروشی شامل هر نوع کم و کسر گذاردن در ادای وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی نیز می‌شود. به عنوان مثال:

ممکن است کارمندی در ساعت‌های اداری از کار خود کم بگذارد و در انجام دادن وظیفه خویش در این ساعتها کوتاهی کند که این نیز نوعی کسب مال حرام است.

یا دیرتر از وقت به محل کار رفتن و تعطیل کردن قبل از پایان وقت.

انجام دادن کارهای غیر مرتبط با وظیفه در ساعت‌های اداری که به ازای آن حقوق می‌گیرد. یا تأخیر عمده در کارها تا بتواند به عنوان اضافه کاری آن را انجام دهد و حقوق بیشتری دریافت نماید.

ج) احتکار

یکی از مصادیق بارز کسب حرام، ثروتی است که از راه احتکار به دست می‌آید. احتکار؛ یعنی جمع کردن و حبس کردن چیزهایی که مورد نیاز مردم است که بر اثر آن، با کمبود کاذب روبرو می‌شوند. قیمت‌ها بالا می‌رود و مردم با رنج و سختی بسیار، نیازمندی‌های زندگی خود را تأمین می‌کنند. بدین جهت، اسلام، احتکار را ممنوع و حرام اعلام کرده است؛ زیرا موجب زیان دیدن مردم و نظام اسلامی می‌شود و عملی که به مردم آسیب برساند، از نظر عقلی نیز ناپسند است، چرا که محتکر برای گردآوری مبلغ بیشتری از مال دنیا، مشکلات بسیاری را برای جامعه فراهم می‌کند. گرچه احتکار کننده به ظاهر درآمدی به دست می‌آورد؛ ولی خداوند از منافع دیگری او را محروم می‌کند.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «الْمُحْتَكِرُ مَحْرُومٌ مِّنْ نِعْمَةِ - احتکار کننده از نعمت‌های الهی (که قسمت خودش بوده) محروم است.»^{۱۶}

و نیز می فرماید: «الْاحْتِكَارُ شِيمَهُ الْفُجَارِ - احتکار خصلت فاجران است»^{۲۰} و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرموده اند: «الْمُحْتَكِرُ مَلعُونٌ - محتکر ملعون است»^{۲۱} امیر المؤمنین علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر می فرماید: «... فَمَنْ قَارَفَ حُكْمَهُ بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَاهُ فَنَكَلْ بِهِ وَ عَاقِبَهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ - هر کس پس از منع احتکار باز مرتكب این جنایت شود او را کیفر ده تا مایه عبرت دیگران شود و به عقوبتش برسان، با رعایت حد.» نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «اگر فردی طعامی را بخرد و چهل روز او را به خاطر این که به قیمت گزار به مسلمانان بفروشد، نگهدارد و سپس به فروش رساند، گناهی مرتكب شده که اگر پول آن را صدقه بدهد کفاره گناهش نخواهد شد.»^{۲۲}

د) ربا

ربا یکی دیگر از مصاديق روشن کسب حرام است. باید اذعان کرد که یکی از آسیبهایی که ممکن است متوجه صاحبان ثروت و سرمایه شود، افتادن در گرداد «رباخواری» است. ربا، در لغت به معنای زیادی و افزایش است،^{۲۳} و در شریعت اسلام به معنای زیاده گرفتن در وام یا بیع است. دین مبین اسلام به شدت با پدیده رباخواری به مبارزه پرداخته است.

قرآن کریم می فرماید:

۱- «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِإِنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَخْلَلَ اللَّهُ الْبُيْعَ وَ حَرَمَ الرِّبَا - کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) برنمی خیزند، مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده او نمی تواند تعامل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد، گاهی بپا می خیزد. این، به خاطر آن است که گفتن: داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست)، در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! [زیرا فرق میان این دو، بسیار است].» (بقره ۲۷۵)

۲- نیز به صراحة اعلان می دارد که رباخواری اعلام جنگ با خدا و پیامبر است: «يَايَاهَا الَّذِينَ ءاَمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ دُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا وَ إِنَّ كُنُشَمُ مُؤْمِنِينَ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و اگر به راستی مؤمنید، باقی مانده ربا را رها کنید.» (بقره ۲۷۸) سپس می فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاذْنُوا بِحُرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَنْظِمُونَ وَ لَا تُظْلِمُونَ - اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماست [اصل سرمایه، بدون سود] نه ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود.» (بقره ۲۷۹)

در روایات تعبیراتی بسیار تکان‌دهنده‌ای درباره‌ی ربا آمده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «مَنْ أَكَلَ الرِّبَا مَلَأَ اللَّهَ بَطْنَهُ نَارَ جَهَنَّمَ بِقَدْرِ مَا أَكَلَ فَإِنْ كَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَمْ يَقْبِلْ اللَّهُ تَعَالَى شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ وَلَمْ يَرُلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ وَمَلَائِكَهُ مَا دَامَ مَعْهُ قِيرَاطٌ - هر که ربا بخورد، پر گرداند خدای تعالی شکم او را از آتش دوزخ بهقدر آن‌چه خورده است از آن و اگر کسب کند از آن مالی، خدا از وی هیچ عملی را قبول نکند و دایم در لعنت خدا و ملائکه اوست مادامی که با او (حتی) یک قیراط (از مال ربا) باشد.»^{۴۴}

و نیز فرمود: «لَعْنَ اللَّهِ عَشْرًا أَكَلَ الرِّبَا وَمُؤْكِلُهُ وَكَاتِبُهُ وَشَاهِدُهُ وَالْمُحَلَّلُ لَهُ - خدا لعنت فرموده خورنده ربا و خورنده آن و نویسنده آن و دو گواه آن و حلال کننده آن و واسطه آن را.»^{۴۵}
همچنین فرمود: «إِنَّ الدِّرْهَمَ يُصِيبُ الرَّجُلَ مِنَ الرِّبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطْبَةِ مِنْ سِتٍّ وَّثَلَاثَيْنَ زَيْنَيْهَا الرَّحْلُ - درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد، گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگ‌تر است.»^{۴۶}

همان حضرت در ضمن توصیه‌هایی به امام علی علیه السلام فرمود: «الرِّبَا سَبْعُونَ جُزْعًا أَيْسَرُهُ مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ - ربا (و پلیدی آن) هفتاد قسمت است که ساده‌ترین این مراحل بدان می‌ماند که کسی در خانه کعبه با مادر خود زنا کند.»^{۴۷}
و فرمود: «دِرْهَمُ رِبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ زَيْنَيْهَا كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ - گناه یک درهم ربا از هفتاد زنا با محروم خود در بیت الله الحرام (کعبه) بالاتر است.»^{۴۸}
امام صادق نیز فرموده است: «دِرْهَمُ رِبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ ثَلَاثَيْنَ زَيْنَيْهَا كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ مِثْلِ خَالَةٍ وَّعَمَّةٍ - یک درهم ربا از سی بار زنا با محارم نزدیک مثل خاله و عمه بدتر است.»^{۴۹}
ربا چیست؟

مورد ربا، یا پول است یا جنس. گاهی پول قرض داده می‌شود و بیش از آن‌چه داده شده، پس گرفته می‌شود، که این ربای قرضی است و گاهی جنسی را می‌دهد و مقدار بیشتری از همان جنس را تحويل می‌گیرد، که این نیز در مواردی ربا می‌شود. چند مصدق آن عبارتند از:

۱- معاوضات

«اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشنند، به زیادتر از همان جنس بفروشنند، ربا و حرام است. به عنوان مثال یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است؛ بلکه اگر یکی از دو جنس سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنان‌چه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است. پس اگر می‌س درست را بدهد و بیشتر از آن، می‌شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد...، ربا و حرام می‌باشد.»^{۵۰}

«همچنین معاوضه طلای شکسته با طلای ساخته شده به همراه اجرت ساخت، ربا است؛ به عنوان مثال ۵۰۰ گرم طلای شکسته به زرگر داده می‌شود و ۵۰۰ گرم طلای ساخته شده گرفته می‌شود و مبلغی به عنوان اجرت ساخت به زرگر پرداخت می‌شود. در این گونه موارد لازم است جنس معیوب به قیمت خودش فروخته شود و در معامله جداگانه جنس سالم خریداری شود.»^{۳۱}

«جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است.»^{۳۲}

۲- پول نزول

برخی، پولی را به شخصی قرض می‌دهند و در تاریخ معینی اصل پول و مقدار معینی پول اضافه بازپس می‌گیرند؛ به عنوان مثال یک میلیون تومان می‌دهد و پس از مدتی یک میلیون و صد هزار تومان می‌گیرد. این پول اضافه، از مصادیق بارز ربا می‌باشد. از جمله مصادیق‌های ربا این است که کسی پول یا کالایی را از دیگری قرض بگیرد و وام دهنده از همان ابتدا شرط کند که افزون بر مال گرفته شده، چیز دیگری نیز باز پرداخت شود که این افزایش، رbast است.

گاهی نیز ممکن است وام دهنده از وام گیرنده بخواهد در برابر پولی که وام گرفته است، افزون بر پرداخت آن، کاری چون دوختن لباس برای او یا جایه‌جایی اجناس و بار او را انجام دهد یا آن که در برابر اسکناس‌های کهنه و فرسوده‌ای که وام می‌دهد، اسکناس نو و سالم دریافت کند که این حرکت نیز ربا به شمار می‌آید.

۳- سود ماهیانه بدون عقد قرارداد شرعی

برخی، مقداری پول به کاسب می‌دهند و گیرنده متعهد می‌شود که ماهیانه مبلغ معینی را به صاحب پول به عنوان سود پول بپردازد؛ اما شرط نمی‌کنند که این پول را در کسب هزینه نماید و مقداری از سود حاصل از کسب را به آنان بدهد. در این صورت اگر کاسب پول را در جای دیگری هزینه کند و در صدی سود به پول دهنده بدهد، سود این پول ربا و حرام است.

بنابراین وقتی گرفتن سود جایز است که در قالب یکی از عقود شرعی مثل مضاربه، مزارعه و امثال آن باشد و مقدار معین و مشخصی را به عنوان سود ماهیانه و یا سالانه تعیین نکرده باشد.^{۳۳}

ه) رشوه

از دیگر مصاديق کسب مال حرام، رشوه‌خواری است. در جوامع بشری همواره انسان‌های فرucht‌طلبی هستند که برای رسیدن به منافع نامشروع خود و تضییع حقوق دیگران، دست به هر کاری می‌زنند. یکی از این کارهای زشت و ناپسند، پدیده شوم «رشوه» است. رشوه‌خواری، به عنوان یکی از مصاديق قطعی کسب مال حرام، معلول آسوده‌طلبی و زیاده‌خواهی انسان است و از وجود اشکال و نقص‌هایی در ساختار اداری و نهادهای نظارتی کشور حکایت می‌کند.

رشوه، چیزی است که به حاکم و یا غیر حاکم می‌دهند تا به نفع رشوه دهنده حکم کند و یا آن‌چه که رشوه دهنده می‌خواهد، عمل کند.^{۳۴} بنابراین، رشوه دهنده کسی است که چیزی را می‌دهد تا گیرنده، او را در امر باطلی، یاری و کمک کند.^{۳۵} بنابراین، رشوه آن است که به کسی بدهند تا کاری بر خلاف وظیفه خود انجام بدهد یا حق کسی را ضایع و باطل کند یا حکم بر خلاف حق و عدالت بدهد.^{۳۶}

۱- اشکال رشوه

البته دادن و گرفتن رشوه در موارد مختلف، به اشکال گوناگونی صورت می‌گیرد؛ گاه جهت تسريع امری و انجام کاری خارج از نوبت، زمانی به خاطر انجام کاری که قانوناً بر عهده او نیست، ولی به لحاظ نفوذ اجتماعی، توان انجام آن را دارد و در برخی موارد هم جهت ابطال حق و احیاء باطلی پول‌های هنگفتی، تحت عناوین: حق‌الزحمه، پول چای، هدیه و شیرینی رد و بدل و دست به دست می‌شود.

۲- زشتی رشوه در آموزه‌های دینی

مکتب انسان ساز اسلام به عنوان یک جریان زنده و پویا، اخذ رشوه را به مثابه یک عمل رشت، نفرت‌انگیز و گناه بزرگ و نابخشودنی، معرفی کرده و انسان‌ها را از رشوه گرفتن و واسطه‌گری بین دهنده و گیرنده به شدت نهی کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: «عَنِ اللَّهِ الرَّأْشِيَ وَ الْمُرْتَشِيَ وَ الْمَاشِيَ بَيْنَهُمَا - لعنت خدا بر رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه بین آن دو باد!»^{۳۷}

در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است: «إِيَّاكُمْ وَ الرِّشْوَةَ فِيْهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَ لَا يَشْمُ صَاحِبُ الرِّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ - از رشوه بپرهیزید! چرا که رشوه، کفر محض است و رشوه‌خوار، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.»^{۳۸}

در قرآن کریم، اگرچه لفظ رشوه و یا هم خانواده آن، ذکر نشده است، ولی تعابیر دیگری

نظیر: "اَتُمْ سُّحْتٌ وَ اَكْلٌ بَاطِلٌ" آمده است که احادیث و روایات معمومان علیهم السلام، یکی از مصادیق آن را رشوه‌خواری ذکر کرده‌اند.

در آیه ۱۸۸ سوره بقره می‌خوانیم: «وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ يَئِنْكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكْمِ لَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَتْتُمْ تَعْلُمُونَ - اموال یکدیگر را به ناحق نخورید و برای خوردن اموال مردم، مرتکب گناه نشوید و قسمتی از آن را به قضات ندهید، در حالی که [بطلان آن را] می‌دانید.»

و در آیه دیگری می‌خوانیم: «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّحْتِ - آن‌ها جاسوسان دروغ‌گو و خورنده‌گان مال حرام هستند.» (ماهده/۴۲)

در تفسیر این آیه گفته شده که سیاق آیه دلالت دارد بر این که مراد از سُحْت، همان رشوه است.^{۴۹} هنگامی که از امام علی علیه السلام درباره سُحْت پرسیده می‌شود، حضرت آن را به رشوه تفسیر می‌فرماید.

۳- رشوه در قالب هدیه

از آن جا که حرمت و زشتی رشوه‌خواری از نظر قرآن، روایات و آموزه‌های دینی و نیز فتاوی فقهای دین و نیز منع قانونی این عمل به خوبی روشن است و در عرف عامه مردم نیز به عنوان یک کار غیر اخلاقی شناخته شده است، اهل رشوه، بیشتر تحت عناوین دیگری مثل: شیرینی، حق‌الرحمه، پول چای و هدیه از آن یاد می‌کنند و رشوه گیرنده با تغییر نام و عنوان، زشتی و قباحت عمل خوبیش را - به رغم خود - می‌پوشاند؛ در حالی که تغییر نام و عنوان، در ماهیت نامشروع رشوه، تأثیری ندارد و زشتی آن را دگرگون نخواهد کرد. نقل شده که رسول گرامی اسلام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مردی را برای جمع‌آوری مالیات، مأموریت داد. آن شخص بعد از مدتی، خدمت پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید و اموالی را که به عنوان مالیات جمع‌آوری کرده بود، به آن حضرت تقدیم کرد و مقداری را به عنوان این‌که به شخص خودش هدیه شده بود، پیش خود نگه داشت. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار ناراحت شد و بالای منبر رفت و فرمود:

«چه می‌شود کارگزار ما را! که او را برای انجام کاری مأمور می‌کنیم، می‌گوید: این برای شما و این هم به من هدیه شده است! چنین شخصی اگر در خانه‌اش و یا در خانه خدا می‌نشست، آیا کسی به او هدیه می‌داد؟ قسم به خدایی که جانم در دست اوست! کسی چیزی از آن را نمی‌گیرد، مگر آن که روز قیامت آن را به گردنش حمل می‌کند.»^{۵۰}

"اشعث بن قیس" از جمله کسانی است که می‌خواست در قالب هدیه، رشوه بدهد. او برای پیروزی و غلبه بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی علیه السلام، شبانه ظرفی پُر

از حلوای لذیذ به در خانه علی عليه السلام آورد و نام آن را هدیه گذاشت. امام علی عليه السلام این ماجرا را چنین بازگو می‌فرماید:

«. شب هنگام، کسی به دیدار ما آمد و ظرفی سرپوشیده پر از حلوا داشت؛ معجونی در آن ظرف بود. چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمی یا قی کرده‌ی آن، مخلوط کرده‌اند. به او گفتم: هدیه است یا زکات و صدقه؟ که این دو، بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام است. گفت: نه زکات است و نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند. آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی...! به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن‌چه در زیر آسمان‌هاست، به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جویی را از مورچه‌ای به ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد.»^{۴۱}

یک هشدار

حضرت علی عليه السلام رواج رشوه‌خواری در یک جامعه را از نشانه‌های فراموشی دین در آخرالزمان دانسته می‌فرمایند: «فَإِنْ عَلِمْتُمْ أَمَاتَ النَّاسُ الصَّلَاةَ وَاضْطَأْعُوا الْأُمَانَةَ وَاسْتَحْلُوا الْكُذْبَ وَأَكْلُوا الرِّبَا وَأَخْذَلُوا الرِّشْيَ وَشَيَّدُوا الْبُنْيَانَ، وَبَاعُوا الدِّينَ بِالدُّلُّيَا وَاسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ وَقَطَعُوا الْأَرْحَامَ وَاتَّبَعُوا الْأَهْوَاءَ - به درستی که نشانه‌ی آن هنگامی است که مردم نماز را بمیرانند، امانت را ضایع گردانند، دروغ را جایز شمارند، رباخواری کنند، رشوه بگیرند، بناها را محکم و مرتفع بسازند و دین را به دنیا بفروشند، سفیهان را به کار گیرند، قطع رحم نمایند و از هوای نفس پیروی کنند.»^{۴۲}

و) کسب‌های حرام

یکی دیگر از مصادیق مال حرام، اموالی است که از خرید و فروش چیزی که منافع معمولی آن حرام باشد، به دست آید. یعنی از نظر شرع مقدس اسلام، هر چیزی که منفعت و استفاده از آن حرام باشد، خرید و فروش آن نیز حرام است. بر این اساس، خرید و فروش: مشروبات الکلی، آلات قمار^{۴۳}، مال دزدی، عکس و فیلم‌های مستهجن، کتاب‌های گمراه کننده، اجرت جهت تکثیر فیلم و نوارهای مبتذل^{۴۴}، خرید و فروش سگ غیر شکاری^{۴۵} و نیز حرام است.

نکته مهمی که نباید از آن غفلت نمود این است که انسان حق ندارد در مقابل کار حرام پول بگیرد، و اگر پولی بگیرد، مالک آن پول نمی‌شود و حق استفاده از آن را ندارد. بر این اساس طبق فتوای مقام معظم رهبری،^{۴۶} اجرتی که آرایشگران بابت تراشیدن ریش می‌گیرند نیز حرام بوده و از مصادیق کسب حرام به شمار می‌رود.

ز) نپرداختن واجبات مالی الهی

اگر کسی مال خوبیش را از طریق حلال به دست آورده باشد، ولی حقوق واجب الهی از قبیل خمس و زکات را نپرداخته باشد، چنین کسی حق تصرف در اموال خود را ندارد و در صورت بیاعتنایی، مال او از مصادیق مال حرام (مال مخلوط به حرام)، تلقی خواهد شد. به تعبیر دیگر، یکی از مهمترین دستاوردهای پرداخت خمس این است که انسان با پرداخت خمس، بقیه اموال بر او مباح شده و حق تصرف خواهد یافت.

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا أَحَدُكُمُ الدُّرْهَمَ وَ إِنَّمَا لَمِنْ أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدِيْنَةِ مَا لَمْ يَرِدْ بِنَدِلَكَ إِلَّا أَنْ تُطْهَرُوا - هر آینه من درهمی را از یکی از شما می‌ستانم، در صورتی که خود از ثروتمندترین مردم مدینه‌ام. از این کار جز این نمی‌خواهم که شما پاک و پاکیزه شوید.»^{۴۷}

بر همین اساس فقهاء نیز می‌فرمایند: کسی که خمس بر عهده اوست و به هر بهانه و دلیلی از پرداخت آن استنکاف می‌ورزد، چنین شخصی حق تصرف و استفاده از اموال را ندارد. این سخن بدین معناست که هرگونه استفاده و بهره‌برداری از اموال، بر وی حرام می‌باشد. لذا غسل و عبادات او باطل و حتی حج و عمره او هم باطل خواهد بود. به همین دلیل با دادن خمس، اموال انسان طاهر شده و مال حلال در اختیار انسان قرار گرفته و به عنوان درآمدی گوارا و شیرین می‌توان از آن بهره برد. لذا

در حدیث دیگر می‌خوانیم: «يُؤَدِّي خُمُسَنَا وَ يَطْبِلُ لَهُ - هر کس خمس ما را بدهد باقی درآمدش برای او گواراست.»^{۴۸}

رزق طالب و مطلوب

بر طبق مبانی دینی، می‌دانیم که خداوند روزی رسان است و روزی مقدّر بندگان را به آنان خواهد رساند؛ البته عواملی در کاهش یا فزونی مال و ثروت انسان نقش دارند که در جای خود بیان شده است؛ آن‌چه باید بدان توجه شود این است که انسانی که مالی از طریق حرام به دست می‌آورد، جز به مقداری که روزی او بوده و از راه حلال هم می‌توانست بدان دست یابد، نصیبیش نخواهد شد و تنها با ارتکاب به اعمال خلاف شرع، بارگاهان خود را افزون نموده و مالی را که می‌توانسته از طریق حلال به دست آورد را به حرام تبدیل کرده است.

این بحث در منابع اسلامی با عنوان رزق طالب و مطلوب مطرح شده است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الرِّزْقُ رِزْقَانْ: طَالِبٌ وَ مَطْلُوبٌ فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَ الْمَوْتُ حَتَّىٰ يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَهُ الدُّنْيَا حَتَّىٰ يَسْتَوْفِي رِزْقَهُ مِنْهَا - روزی، دو نوع است، یکی

تو را می‌جوید و دیگری را تو می‌جویی، پس کسی که دنیا خواه باشد (برای روزی به هر راهی برود) مرگ او را می‌جوید تا از دنیا بیرونش برد، و کسی که طالب آخرت باشد (و بیش از نیاز و حد مشروع برای روزی تلاش نکند) دنیا او را می‌جوید تا از آن، روزی خود را کامل بستاند. (تا آن شخص روزی کامل خود را از دنیا بگیرد)»^{۴۹}

نیز امیر المؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «روزی دو گونه است روزی که تو می‌جوی و روزی که ترا می‌جوید، که اگر تو به سویش نروی او به سویت خواهد آمد، پس اندوه سال خود را بر اندوه روز خویش بار مکن، که روزی هر روز تو را بس است، پس اگر آن سال در شمار عمر تو آید، خدای بزرگ در فردای هر روز آن چه قسمت تو کرده است به تو می‌دهد، و اگر آن سال در شمار عمر تو نیست، پس غم تو بر آن چه از آن تو نیست، چیست؟ و در آن چه روزی تو است هیچ خواهندهای بر تو سبقت نگیرد و هیچ غالبه بر تو چیره نگردد و آن چه برایت مقدر شده تأخیر نپذیرد.»^{۵۰}

همچنین نقل شده است که روزی امام علی علیه السلام وارد مسجد شد و به مردمی (در جلوی مسجد) فرمود: اسب من را برایم نگهدار. اما آن مرد دهنے اسب را درآورد و آن را برد. امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تمام کردن نماز از مسجد بیرون آمد و دو درهم در دست گرفته بود تا به آن مرد پاداش دهد، اما دید اسب به حال خود رهاست. آن دو درهم را به یکی از غلامان خود داد که دهنہای بخرد. غلام به بازار رفت و دهنہی مسروقه را در آن جا دید و به دو درهم خرید و نزد حضرت برگشت. امام علی علیه السلام فرمود: «إن العبد ليحرم نفسه الرزق الحلال بتترك الصير و لا يزداد على ما قدرله - آدمی به سبب بی‌صبری، خودش را از روزی حلال محروم می‌کند و بیشتر از روزی مقدّر هم نصیبیش نمی‌شود.»^{۵۱}

يعنى اگر کسی دنبال حرام رفت بالآخره همان روزی او خواهد بود که با دست خود آن را حرام کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره فرموده‌اند: «خداوند دو نوع روزی برای بندگان خود مقرر کرده است: حلال و حرام. هر کس تقوای الهی پیشه کند و صبر و تحمل نماید، روزیش از راه حلال به او خواهد رسید و هر کس هم عجله نماید و از راه حرام مالی را به دست بیاورد، همان روزی او به حساب می‌آید و باید روز قیامت در پیشگاه الهی پاسخ‌گو باشد.»^{۵۲}

دعای پایانی امام زمان عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف در فرازی از دعایی که از آن حضرت نقل شده است می‌فرمایند:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَقْوِيقَ الطَّاعَةِ وَ بُعْدَ الْمَعْصِيَةِ... وَ طَهِّرْ بُطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَ الشُّهْمَةِ...

۵۳

- پی نوشت ها:
- (۱) دهدخا، ج ۱۳، ص ۱۹۹۸۴
 - (۲) جواهر الكلام، ج ۳۴، ص ۲۷۷
 - (۳) عصارة دین، آیت‌الله مظاہری، مساله ۳۱
 - (۴) بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۱۴
 - (۵) عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۵۳
 - (۶) بحار الانوار (ط - بیروت) ج ۶۳، ص ۳۱۴
 - (۷) همان ج ۴۵، ص ۸
 - (۸) میزان الحکمة، ج ۱، ص ۲۵۷
 - (۹) المحسان، ج ۲، ص ۶۰۸
 - (۱۰) ارشاد القلوب دیلمی، ج ۱، ص ۶۹
 - (۱۱) همان
 - (۱۲) المنجد
 - (۱۳) الأمالی (للصدوق)، النص، ص ۲۷۱
 - (۱۴) من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۷۳
 - (۱۵) الكافی (ط - الإسلامية) ج ۵، ص ۱۶۱
 - (۱۶) تهذیب الأحكام (تحقيق خرسان) ج ۷، ص ۱۳
 - (۱۷) نک: تفسیر نمونه، ذیل آیه ۸۵ سوره اعراف
 - (۱۸) تفسیر منهج الصادقین فی إلزم المخالفین؛ نوشته ملا فتح الله کاشانی، ج ۱۰، ص ۱۷۷
 - (۱۹) تصنیف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۳۶۱
 - (۲۰) مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۷۶
 - (۲۱) کافی، ج ۵، ص ۱۶۵
 - (۲۲) وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۴
 - (۲۳) مصباح المنیر، مادة «ربو»؛ - المنجد
 - (۲۴) جامع الأخبار(الشعیری)، ص ۱۴۵
 - (۲۵) همان
 - (۲۶) مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۰۸
 - (۲۷) مکارم الأخلاق، ص ۴۴۱
 - (۲۸) همان
 - (۲۹) الأمالی (للصدوق) ص ۱۸۲
 - (۳۰) توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۲۱۵، مساله ۲۰۷۲
- ۳۱) درآمدهای حلال و حرام، ص ۲۵۲
- ۳۲) توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۲۱۹، مساله ۲۰۷۹
- ۳۳) درآمدهای حلال و حرام، ص ۲۵۲ برای اطلاع بیشتر نک: ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان، شماره ۱۳۳
- ۳۴) مجمع البحرين، ج ۱، ص ۱۸۴
- ۳۵) لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۲۲
- ۳۶) رک: لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین، ذیل واژه رشوه
- ۳۷) بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۷۴
- ۳۸) همان
- ۳۹) ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۵۹۱
- ۴۰) جواهر الكلام، ج ۴۰، ص ۱۳۲
- ۴۱) نهج البلاغه، خ ۲۲۴
- ۴۲) شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۵ - برای اطلاع بیشتر نک: مقاله رشوه خواری و پیامدهای آن، نشریه مبلغان، شماره ۷۹
- ۴۳) توضیح المسائل، مراجع، ج ۲، ص ۲۰۲
- ۴۴) همان، ص ۱۹۵
- ۴۵) توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۲۱۲
- ۴۶) اجوبة الاستفتئات، ص ۳۱۲، سؤال ۱۴۲۲
- ۴۷) من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴۴
- ۴۸) وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۸۸
- ۴۹) همان، حکمت ۴۲۳
- ۵۰) نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱
- ۵۱) گناهان کبیره شهید دستغیب ج ۱ ص ۴۳۶ به نقل از لثائی الاخبار ص ۱۵۱ - شبیه به همین روایت در شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحید، ج ۳، ص ۱۶۰ آمده است
- ۵۲) التحفة السنیة، ص ۲۲۸
- ۵۳) المصباح للکفعی (جنۃ الأمان الواقعیة) ص ۲۸۰ - مفاتیح الجنان فصل هفتم: در ذکر بعض آیات و دعاهای نافعه مختصره، دعای دوازدهم

اصول تبلیغ دین: تبییر و انذار

بکوشش: صادق عبدالی

«تبییر» مژده دادن است، از مقوله تشویق است. مثلاً اگر شما بخواهید فرزند خودتان را وادار به یک کار کنید، از یکی از دو راه یا از هر دو راه در آن واحد وارد می‌شوید: یکی راه تشویق و نوید که مثلاً وقتی می‌خواهید بچه به مدرسه برود شروع می‌کنید آثار و فواید و نتایجی را که مدرسه رفتن دارد برای بچه ذکر کردن تا میل و رغبت او برای این کار تحریک بشود و طبع و روحش عاشق و متمایل به این کار گردد و به این سو کشیده شود؛ و راه دوم این که عواقب خطرناک مدرسه نرفتن را ذکر می‌کنید که اگر انسان مدرسه نرود و بی‌سواند، بعد چنین و چنان می‌شود؛ و بچه برای این که از آن حالت فرار کند، به درس خواندن رو بماند، و تحریک رغبت اوست از جلو، و کار دیگر شما یعنی انذار و ترساندن (به معنای اعلام خطر کردن) راندن اوست از پشت سر. این است که می‌گویند تبییر، قائد است و انذار، سائق. «قائد» یعنی جلوکش. کسی که مهار اسب یا شتری را می‌گیرد، از جلو می‌رود او را می‌گویند قائد. و «سائق» آن کسی را می‌گویند که از پشت سر حیوان را می‌راند. هر دوی این‌ها یک عمل را انجام می‌دهند. و این هر دو برای بشر ضروری است، یعنی تبییر و انذار هیچ کدام به تنها یک کافی نیست. تبییر شرط لازم هست ولی شرط کافی نیست. این که به قرآن کریم «سبع المثانی» گفته می‌شود شاید یک جهتش این است که همیشه در قرآن تبییر و انذار مقرون به یکدیگر است، در دعوت، این هر دو رکن باید توأم باشد. اشتباه است اگر داعی و مبلغ تکیه‌اش تنها روی تبییرها و یا انذارها باشد، و بلکه جانب تبییر باید بچرخد. و شاید به همین دلیل است که قرآن کریم تبییر را مقدم می‌دارد: «بَشِّيرًا وَ تَذَيْرًا» (بقره/۱۱۹/۲۸/فاطر/۲۴/فصلت/۴) «مُبَشِّرًا وَ تَذَيْرًا» (إسراء/۱۰۵/فرقان/۵۶/أحزاب/۴۵/فتح/۸)

تنفییر: غیر از تبییر و انذار، یک عمل دیگر داریم که اسمش «تنفییر» است. تنفییر یعنی عمل فرار دادن. گاهی انسان می‌خواهد انذار کند، انذار را با تنفییر اشتباه می‌کند. تنفییر یعنی کاری کردن که او فرار کند. بسیاری از اوقات، پدر و مادرها یا بعضی از معلم‌های بچه‌ها کاری می‌کنند که در روح بچه یک حالت تنفس و گریز از مدرسه پیدا بشود و عکس‌العمل روح این بچه گریز از مدرسه است.

وقتی پیغمبر اکرم معاذ بن جبل را برای دعوت و تبلیغ مردم یمن فرستاد به او چنین توصیه فرمود: «يا معاذُ بَشَرٌ وَ لَا تَنْفِرٌ، يَسِّرْ وَ لَا تَعُسِّرْ». نفرمود: «وَ لَا تُنْذِرْ» انذار نکن، چون انذار جزء برنامه‌ای است که قرآن دستور داده.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۵۵ - با تلحیص

دروغ

نویسنده: سعید کنجانی

- ۸- دروغ موجب از بین رفتن ارزش اجتماعی فرد است
- ۹- دروغ‌گو از درگاه خدا طرد می‌شود
- ۱۰- محرومیت از نماز شب
- ۱۱- دروغ فراموشی می‌آورد
- ۱۲- دروغ با ایمان جمع نمی‌شود
- ۱۳- دروغ کلید همه‌ی بدی‌ها و ترک آن باعث ترک همه‌ی گناهان است
- ۱۴) آیا دروغ از گناهان کبیره است؟
- ۱۵) مواردی که دروغ گفتن جایز است
 - الف) مقام ضرورت و ناچاری
 - ب) اصلاح بین مسلمانان
 - ۱۶) لزوم پرهیز از دروغ به شوخی

- مقدمه**
 - ۱) حکمت قبح و حرمت دروغ
 - ۲) ادله‌ی حرمت دروغ
 - الف) آیات
 - ب) روایات
 - ۳- دروغ در ردیف شرک به خدا
 - ۴- دروغ روسیاهی می‌آورد
 - ۵- دروغ مستوجب لعن خدا و فرشتگان است
 - ۶- دروغ علامت نفاق است
 - ۷- دروغ بدترین ریاها
 - ۸- دروغ بدترین بیماری
 - ۹- دروغ سبب فقر و تنگdestتی است

دروغ

مقدمه

«دروغ از گناهان بزرگ و کلید گناهان و سرچشمه تمام بدی‌ها و زشتی‌ها است. مؤمن با فضیلت هیچ‌گاه زبانش را به این خوی زشت عادت نمی‌دهد، چه آن‌که دروغ از انسان شخصیّتی کاذب و وارونه ساخته و اعتبار او را از بین می‌برد و اعتماد عمومی را سست می‌کند، ولی چون دروغ کار آسانی است و مایه زیادی نمی‌خواهد، متأسفانه بعضی از مردم به گمان آن‌که زودتر به مقصد بررسند به آن متولّ می‌شوند و بدین منظور آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند و چه بسا در یک روز دهها دروغ می‌گویند و نقطه‌ی اوج فاجعه آن‌جا است که این‌گونه افراد نسبت به بازتاب‌های منفی و عواقب شوم آن در زندگی فردی و اجتماعی نمی‌اندیشند، دروغ را به حساب زرنگی و زیرکی می‌گذارند و راست‌گویان را افرادی بی‌عرضه و بی‌سیاست می‌پندارند.» (نقشه‌های آغاز در اخلاق عملی ص ۲۳۷)

«یکی از وصایای جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ملازمت با راستی و اجتناب از دروغ است، که از تقدیم ذکر آن معلوم می‌شود که در نظر محترم‌شان بیشتر از سایر وصایا اهمیت داشته. پس بدان که این رذیله از اموری [است] که عقل و نقل متفق بر قبح و فسادش هستند. و خود آن فی نفسه از کبائر و فواحش است، چنانچه اخبار دلالت بر آن دارد. و علاوه، گاه شود که بر آن مترتب شود مفاسد دیگری که قبح و فسادش کمتر از این موبقه نیست. بلکه گاهی شود که به واسطه‌ی کشف یک دروغ، انسان به‌طوری از درجه اعتبار پیش مردم ساقط می‌شود که تا آخر عمر جبرانش را نتوان کرد. خدا نکند کسی معروف شود به دروغ‌گویی که هیچ چیز شاید بیشتر از این به حیثیت انسان لطمه نمی‌زند. و علاوه بر این‌ها، مفاسد دینی و عقوبات اخروی آن نیز بسیار است.» (شرح چهل حدیث امام خمینی رحمت الله علیه، ص ۴۷۱)

۱) حکمت قبح و حرمت دروغ

دروغ از اموری است که عقل و شرع مقدس بر زشتی آن اتفاق دارند زیرا دروغ در اول با فطرت انسان‌ها ناسازگار است و دوم با کل نظام آفرینش در تعارض است چراکه خدای سبحان تمام عالم هستی و از آن جمله انسان را بر پایه‌ی صدق و راستی آفریده است. البته جز این هم نمی‌تواند باشد زیرا حضرت حق^۱ علا از جمله اسماء و صفات مقدسش صادق و اصدق بودن است کما این که در آیه شریفه ۸۷ سوره نساء می‌فرماید:

«وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا – رَأْسَتْ كَوْتَرَ إِذْ خَدَا كَيْسَتْ؟»

حال با توجه به این که خدای متعال علت حدوث عالم و خالق تمام مخلوقات است و تمامی مخلوقات معمول و فعل او هستند لذا طبق قانون سنخیت علت و معمول و قانون تبعیت معمول از علت، مخلوقات در تمامی جهات باید از آن ذات مقدس الگو بگیرند و متناسخ باشند. پس نتیجه می‌گیریم چون از خصوصیات حضرت حق، صدق و راستی است لذا عالم آفرینش چه در بعد تکوین، چه در بعد تشریح بر پایه صدق و حق بنیان گردیده است. با این بیان هر حرف یا حرکت دروغ و باطل مخالف با نظام احسن خلقت و بی‌اعتنایی به خواست آفریدگار داناست و در واقع نوعی اعلان جنگ بر علیه آن ذات مقدس بهشمار می‌رود و شاید به همین علت باشد که در لسان عامه دروغ‌گو دشمن خدای متعال نامیده می‌شود.

حضرت آیت‌الله مجتبی تهرانی درباره حکمت قبح و زشتی دروغ چنین فرموده است:

«هر انسانی از این که به او دروغ گفته شود، ناخشنود می‌شود و احساس بیزاری می‌کند و این بهترین گواه بر آن است که سرشت پاک بشری از این عمل تنفر داشته، از آن می‌پرهیزد. طبیعت و فطرت انسانی با دروغ ناسازگار بوده، در برابر این عمل نوعی مقاومت و بازدارندگی از خود نشان می‌دهد که از آن با عنوان "قبح عقلی" یاد می‌شود.» (اخلاق الهی ج ۴ ص ۹۰)

حضرت آیت‌الله مهدوی کنی در کتاب نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی در این خصوص می‌فرمایند:

«دروغ پردازان از این نکته مهم غافلند که دروغ پردازی بر خلاف فطرت پاک و شخصیت

والای انسان است و نمی‌دانند که دروغ، دشمنی و سنتیزه‌جویی با خداوند متعال و بر خلاف فلسفه آفرینش پروردگار است، زیرا او جهان را بر اساس صدق و راستی و حقیقت و درستی بنا نهاده است، چنان‌که در سوره انعام آیه ۷۳ می‌فرماید: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ
بِالْحَقِّ - او کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید.«

خداؤند سبحان، چه با زبان تکوین و چه با زبان تشریع، با صداقت و راستی با بندگانش سخن می‌گوید و می‌فرماید:

«وَ أَنَّمَّا كَلْمَةُ رَبِّكَ صِدْقٌ وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلٌ لِكَلِمَاتِهِ - وَ كَلامُ خَدَائِي تُوَازِ روی راستی و عدالت به حدّ کمال است و هیچ کس را یارای تغییر و تبدیل در آن نیست.»(انعام/۱۱۵)
در فضیلت صداقت و راستی همین بس که خداوند متعال در مقام ستایش از خویش، خود را با این کلمه تعریف می‌کند و می‌فرماید:
«مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلَ - کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادق‌تر باشد؟»(نساء/۱۲۲)

و پیامبرانش را نیز با صداقت می‌ستاید و از مؤمنان می‌خواهد که با صادقان و راستگویان همراه و همگام باشند:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ظَاهَرُوا أَنَّفُوا اللَّهَ وَ كُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه سازید و با راستگویان همراه و همگام باشید.»(توبه/۱۲۲)

امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:
«إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا - دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آنان که تصدیقش کنند.»(غور الحکم، شماره ۳۱۳ ص ۲۵۰)

خلاصه کلام آن که بنای خلقت و طبیعت بر حقیقت و راستی استوار است لکن این انسان ستمکار است که حق را با باطل به هم آمیخته و آن را وارونه جلوه می‌دهد.
به فرموده مولی‌الموالی علی علیه‌السلام: «وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ
کیمژهان - مردم قسمتی از حق و قسمتی از باطل را گرفته و در هم می‌آمیزند.»(نهج‌البلاغه/خطبه ۵۰)

(۲) ادلّهٔ حرمت دروغ

دروغ از جمله گناهانی است که در حرمت و زشتی آن هیچ‌گونه شک و شبّه‌های وجود ندارد. شیخ اعظم جانب حاج شیخ مرتضی انصاری "علیه الرحمه" چنین فرموده است: «الکذب حرام بضروره العقول و الاديان، و يدلّ عليه الأدله الأربعه - دروغ بنا به حکم ضروری عقول و شرایع الهی حرام است و ادلّه‌ی اربعه - یعنی قرآن کریم، سنت، اجماع و عقل - بر این حرمت دلالت دارند.» (مکاسب محreme ج ۲ ص ۱۱)

در کتاب اخلاق الهی (ج ۴، ص ۹۲) در این خصوص چنین آمده است:

«بنا بر عقیده و نظر فقیهان، دروغ، هم از دید عقل و هم از دید شرع، عملی زشت و ناشایست است و دلیل‌های چهارگانه، یعنی قرآن، سنت معصومان، اجماع و اتفاق نظر فقیهان و عقل، حرمت آن را ثابت می‌کند. بیشتر فقیهان معتقدند که حرمت دروغ به اندازه‌ای آشکار است که از جمله ضروریات بهشمار آمده و به دلیل نیاز ندارد. همان‌گونه که وجوب نماز و روزه از ضروریات دین است، حرمت دروغ نیز از ضروریات دین بهشمار می‌رود و هیچ شک و شبّه‌های در آن نیست.»

بعضی از این دلیل‌ها عبارتند از:

الف) آیات

۱- «فَاجْتَبَيُوا الرِّجْسَ مِنِ الْأُوْثَانِ وَ اجْتَبَيُوا قَوْلَ الرُّؤْرِ - از پلیدی‌های بت‌ها اجتناب کنید! و از سخن باطل (یعنی دروغ) بپرهیزید.» (حج / ۳۰)

در این آیه شریفه دروغ که یکی از مصاديق قول زور است در ردیف شرك به خدا قرار گرفته است.

۲- «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ - تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری)، دروغگویان واقعی آن‌ها هستند!» (تحل / ۱۰۵)

در آیه شریفه دروغگویان را بی‌ایمان و در ردیف کفار و منکران آیات الهی قرار داده است.

۳- «فَلَا رَفَثٌ وَ لَا فُسُوقٌ وَ لَا جِدَالٌ فِي الْحَجَّ - در حج آمیزش جنسی با زنان و فسق (دروغ) و جدال وجود ندارد.» (یقره / ۱۹۷)

فسق به معنای خروج از دایره اطاعت الهی است و در تفاسیر مختلف تصريح شده است که منظور از "فسق" در این آیه؛ دروغ است.

۴/۱ - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كُفَّارٌ - خداوند آن کس را که دروغ‌گو و کفران کننده است هدایت نمی‌کند.» (زمرا/۳)

۴/۲ - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ - خداوند کسی را که اسراف کار و دروغ‌گو است هدایت نمی‌کند.» (غافر/۲۸)

از دو آیه فوق به دست می‌آید که هدایت الهی شامل دروغ‌گو نمی‌گردد.

۵ - در آیه مباھله و آیه مربوط به لعان، دروغ‌گو مورد لعن الهی قرار گرفته است. در آیه مباھله می‌فرماید:

۵/۱ - «فَجَعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَادِيْنِ - آن گاه لunct خدا را بر دروغ‌گویان قرار می‌دهیم.» (آل عمران/۶۱)

و در آیه لعان می‌فرماید:

۵/۲ - «أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَادِيْنِ - به راستی لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ‌گویان باشد.» (نور/۷)

لعن به معنای راندن و دور ساختن از روی خشم و غضب است. لعنت خدا در آخرت به صورت عقوبت و کیفر نمایان می‌شود و در دنیا به معنای بریدن از رحمت و توفیق خداوند است. قرآن کریم درباره سرانجام کسی که مورد لعن الهی قرار گرفته، چنین می‌فرماید: «وَمَنْ يَلْعَنَ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا - کسی را که خدا لعنت کند هرگز برای او یار و مددکاری نخواهی یافت.» (نساء/۵۲)

ب) روایات

۱- دروغ در ردیف شرك به خدا

روزی رسول گرامی اسلام صلی الله علیہ وآلہ وسلم به اصحاب فرمود: «أَلَا أُبَيْكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ - آیا خبر ندهم شما را به بزرگترین گناهان کبیره؟؟»

«قُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ - گفتند بله یا رسول الله»

«قَالَ إِلَيْهِمْ أَنَّ الْمُؤْمِنَاتِ مَنْ يَرْجُوا دُخُولَ السَّمَاءِ - آن حضرت فرمود: بزرگترین گناهان کبیره سه چیز است، شرك به خدا، و عاق پدر و مادر بودن.»

«وَ كَانَ مُتَّكِلاً فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ قَوْلُ الزُّورِ فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا لَيْهُ سَكَتَ - حضرت تکیه کرده بود ناگاه برخاست و نشست و فرمود و (سومی آن‌ها) سخن بهناحق گفتن است. پس آن قدر حضرت این مطلب را تکرار کرد بهطوری که گفتیم ای کاش ساكت می‌شد.»

(مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۴۱۶)

۲- دروغ روسياهی می آورد

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآلہ وسلم در وصایای خود به علی علیه السلام چنین فرموده‌اند:

«إِيَّاكَ وَ الْكَذِبَ فَإِنَّهُ يُسَوِّدُ الْوَجْهَ وَ عَلَيْكَ بِالصَّدْقِ فَإِنَّهُ مُبَارَكٌ وَ الْكَذِبَ شُؤْمُ الْخَبَرِ - بر تو باد به پرهیز از دروغ، زیرا انسان را روسياه می‌کند و بر تو باد به راست‌گویی زیرا موجب برکت است و دروغ شوم‌ترین سخن‌ها است.» (مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸)

۳- دروغ‌گو مستوجب لعن خدا و فرشتگان است

(۳/۱) رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمودند:

«فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِ وَ إِنْ كَانَ مازِحًا - خدا دروغ‌گو را لunct کند؛ اگرچه شوخي کرده باشد.» (مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲)

(۳/۲) و نیز فرمودند:

«الْمُؤْمِنُ إِذَا كَذَبَ بِغَيْرِ عُذْرٍ لَعَنْهُ سَيَّعُونَ أَنْفَ مَلَكٍ وَ خَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ تَسْنُ حَتَّى يَلْعَبَ الْعَرْشَ فِي لِعْنَةِ حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِتِلْكَ الْكَذِبِيَّةِ سَبْعِينَ زَيْنَةً أَهْوَنَهَا كَمَنْ يَرْزُنِي مَعَ أُمَّهُ - هرگاه مؤمن بدون عذر دروغ بگوید هفتاد هزار فرشته او را لunct می‌کند و از قلبش بوی گندی ببرون می‌آید که تا به عرش می‌رسد، آن‌گاه نگهبانان عرش بر او لعن می‌فرستند. و خدای متعال به‌واسطه آن دروغ گناه هفتاد زنا را برای او می‌نویسد که کمترین آن‌ها مانند گناه کسی است که با مادر خود زنا نماید.» (مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۶)

۴- دروغ علامت نفاق است

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود:

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى مَنْ إِذَا حَدَثَ كَذَبَ وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذَا ائْتُمِنَ خَانَ - سه خصلت است که در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند، و او کسی است که اگر سخن گوید دروغ گوید، و زمانی که وعده دهد خلف و عده نماید و زمانی که امین شمرده شود، خیانت کند.» (تحف العقول، النص، ص ۳۱۶)

۵- دروغ بدترین رباها

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود:

«أَرْبَيِ الرِّبَا الْكَذِبُ - بدترین و بالاترین رباها دروغ است.» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۶)
شاید یک دلیل آن این باشد که: در ربا اقتصادی سرمایه افراد از میان می‌رود لکن در دروغ اصل ایمان خدشه‌دار می‌شود.

۶- دروغ بدترین بیماری

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن وصایای خود به امام مجتبی علیه السلام چنین فرمودند:

«وَ عَلَّةُ الْكَذِبِ أَقْبِحُ عِلَّةٍ» - بیماری دروغ زشت ترین بیماری است. (مستدرک، ج ۹، ص ۸۷)

۷- دروغ سبب فقر و تنگدستی است

امیرمؤمنان علی در شمارش اسباب فقر می فرماید: «وَ اعْنَادُ الْكَذِبِ يُورِثُ الْفَقْرَ» - عادت به دروغ، فقر را به ارث می گذارد. (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۴۷)

۸- دروغ موجب از بین رفتن ارزش اجتماعی فرد است

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند: «الْكَذَابُ وَ الْمُيَمُّتُ سَوَاءٌ فَإِنْ [لأن] فَضْيَلَةُ الْحَيِّ عَلَى الْمُيَمُّتِ التَّقْتُّهُ بِهِ فَإِذَا لَمْ يُؤْتَقْ بِكَلَامِهِ [فقد] بَطَّلَ حَيَائُهُ» - دروغ گو و مرده یکسان هستند؛ زیرا همانا برتری زنده بر مرده، در اطمینان [مردم] به او است؛ پس وقتی مردم به سخن دروغ گو اعتقاد نکنند، زنده بودنش باطل است. (غره الحکم، ص ۲۲۰، حدیث ۴۳۸۶)

۹- دروغ گو از درگاه خدا طرد می شود

سیدالساجدین علیه السلام در مقام نیایش می فرماید: «أَوْ لَعْلَكَ وَ جَدْنُونِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَرَفَضْتُنِي» - خدایا شاید مرا در جایگاه دروغ گویان یافته که به حال خود رهایم کردم. (مصابح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۸)

۱۰- محرومیت از نماز شب

یکی از گناهانی که توفیق نماز شب را از انسان سلب می کند دروغ گفتن است. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُنْدُبُ الْكَذَبَةَ فَيُحْرِمُ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ إِذَا حُرِمَ صَلَاةَ اللَّيْلِ حُرِمَ بِهَا الرِّزْقَ» - همانا انسان دروغ می گوید؛ پس، به سبب آن دروغ از نماز شب محروم می شود؛ پس آن گاه که از نماز شب محروم شد، از روزی (گسترده که اثر نماز شب است) محروم خواهد شد. (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۰)

۱۱- دروغ فراموشی می آورد

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ مَا أَعَانَ اللَّهَ بِهِ عَلَى الْكَذَابِينَ النَّسِيَانَ» - همانا از چیزهایی که خداوند به وسیله‌ی آن بر علیه دروغ گویان کمک می نماید، نسیان و فراموشی است. (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۱)

۱۲- دروغ با ایمان جمع نمی‌شود

(۱۲/۱) «وَ قَالَ رَجُلٌ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْمُؤْمِنُ يَزْنِي قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ [فُلْتُ] يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ يَكْذِبُ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَا، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ - شخصی به رسول خدا صلی الله علیه وآل وسلم عرض کرد: آیا مؤمن زنا می‌کند؟ ایشان فرمودند: گاهی ممکن است زنا کند، عرض کرد: آیا شخص مؤمن دزدی می‌کند؟ پیامبر صلی الله علیه وآل وسلم فرمودند: گاهی ممکن است دزدی نماید، سئوال کرد: آیا مؤمن دروغ می‌گوید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآل وسلم فرمودند: خیر، زیرا خدای متعال در قرآن فرموده است: تنها کسانی دروغ می‌گویند که ایمان ندارند.» (الدعوات [للراوندی] / سلوه الحزین، النص، ۱۱۸)

(۱۲/۲) امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «أَلَا فَاصْدُقُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّادِقِينَ وَ جَاءُوكُمْ الْكَذِبُ فَإِنَّهُ يُحَابِبُ الْيَمَانَ - ای بندگان خدا راست‌گو باشید، همانا خداوند با راست‌گویان است و از دروغ دوری نمائید زیرا آن با ایمان فاصله دارد.» (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۰۵)

(۱۲/۳) امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: «إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ حَرَابٌ لِلْإِيمَانِ - به درستی که دروغ نابود کننده ایمان است.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۹)

۱۳- دروغ کلید همه‌ی بدی‌ها و ترک آن باعث ترک همه‌ی گناهان است

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآل وسلم فرموده‌اند:

(۱۳/۱) «الْمُؤْمِنُ يُطْبِعُ عَلَى خَلَالٍ شَّرِّي وَ لَا يُطْبِعُ عَلَى الْكَذِبِ وَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ (ص) رَجُلٌ فَقَالَ إِنِّي لَا أُصْلِي وَ أَنَا أَرْزِنِي وَ أَكْذِبُ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَتُوبُ. قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْكَذِبِ فَاسْتَقْبَلَهُ فَعَاهَدَ أَنْ لَا يَكْذِبَ فَلَمَّا أَنْسَرَفَ وَ أَرَادَ الرُّزْنَا فَقَالَ فِي نَفْسِهِ إِنْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ(ص) هَلْ زَيَّتَ بَعْدَ مَا عَاهَدْتَ فَإِنْ قُلْتُ لَا، كَذَبْتُ وَ إِنْ قُلْتُ نَعَمْ، يَضْرِبُنِي الْحَدَّ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَتَوَآئِي فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ إِنْ سَأَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ(ص) عَنْ هَا فَإِنْ قُلْتُ صَلَّيْتُ كَذَبْتُ وَ إِنْ قُلْتُ لَا، يُعَاقِبُنِي فَتَابَ مِنَ الْثَّلَاثَةِ - مؤمن به صفات مختلفی خو می‌گیرد ولی به دروغ خو نمی‌گیرد. مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآل وسلم آمد و عرض کرد: من نماز نمی‌خوانم و زنا می‌کنم و دروغ هم می‌گویم، از کدامیک [اول] توبه نمایم؟ پیامبر صلی الله علیه وآل وسلم فرمودند: از دروغ. پس او قبول کرد و تعهد نمود که دروغ نگوید. پس هنگامی که از نزد پیامبر صلی الله علیه وآل وسلم

بازگشت و اراده زنا نمود، با خود گفت: اگر رسول خدا از من سؤال فرماید؛ آیا بعد از آن چه عهد کردی، زنا نمودی؟ اگر بگوییم، نه، دروغ گفته‌ام [و برخلاف عهد عمل کرده‌ام] و اگر بگوییم، بله، من را حد خواهد زد. بعد از آن خواست در امر نماز سستی کند، پس با خود گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه وآل‌هوسلم درباره‌ی نماز از من سؤال فرماید، اگر بگوییم نماز خوانده‌ام، دروغ گفته‌ام و اگر بگوییم نخوانده‌ام، مرا عقاب خواهد کرد. بنابراین از هر سه گناه توبه کرد.» (مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۹)

(۱۲/۲) امام محمد باقر علیه السلام فرموده‌اند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلنَّاسِ أَفْقَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تُلْكَ الْأَفْقَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ - همانا خدای متعال قفل‌هایی برای بدی‌ها قرار داده است و شراب را کلید آن قفل‌ها قرار داده و دروغ از شراب بدتر است.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۹)

(۱۲/۳) امام حسن عسگری علیه السلام فرموده‌اند:

«حُطِّتَ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جَعَلِ مَفْتَاحَهُ الْكَذِبَ - تمام خبائث و زشتی‌ها را در خانه‌ای گذاشتند و کلید آن را، دروغ قرار دادند.» (مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۶)

۳) آیا دروغ از گناهان کبیره است؟

بعد از آن که معلوم شد که در حرمت و زشتی دروغ هیچ‌گونه تردیدی نمی‌باشد و آیات و روایات در این‌باره در حد تواتر وارد شده است، اکنون موضوع قابل بحث آن است که آیا دروغ گفتن مطلقاً از گناهان بزرگ است یا آن که بعضی از انواع دروغ از کبائر محسوب می‌گردد؟

مرحوم شیخ انصاری رحمت الله علیه در این‌باره می‌فرماید: «آن‌چه که از روایات ظاهر می‌شود آن است که دروغ به‌طور مطلق (همه‌ی انواع دروغ) از کبائر نمی‌باشد، مانند روایت ابی خدیجه از امام صادق علیه السلام که حضرت فرمودند: همانا دروغ بستن به خدا و پیامبر از کبائر است. ظاهر این روایت اختصاص کبیره بودن به همین دروغ خاص است (نه هر دروغی)... در حدیث صحیحه از ابن حجاج آمده است؛ به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا دروغ‌گو کسی است که درباره‌ی چیزی خلاف واقع می‌گوید؟ فرمود: نه، کسی نیست که گاهی خلاف واقع نگوید، لکن دروغ‌گو کسی است که طبیعتش بر کذب قرار گرفته است (یعنی دروغ صفت و رذیله او شده است). این سخن امام علیه السلام که فرمودند: کسی نیست که گاهی مرتکب خلاف واقع‌گویی نشود، بر این دلالت می‌کند که دروغ از گناهان

صغریه‌ای است که از هر کس سر می‌زند، نه از کبائر.»(مکاسب محترمہ، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴)

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه نیز در کتاب شریف مکاسب محترمہ خویش بحثی را تحت عنوان «آیا دروغ از گناهان کبیره است یا نه؟» مطرح کرده، به بررسی آیات و روایات در این زمینه پرداخته‌اند و در نهایت چنین نتیجه‌گیری فرموده‌اند: «از آن چه ذکر شد به دست می‌آید که دلیلی وجود ندارد که تمام انواع دروغ از گناهان کبیره باشد. بله، شباهه‌ای در این که دروغ فی الجمله [بعضی از مصادیق آن] از گناهان کبیره است وجود ندارد زیرا روایاتی که دلالت بر کبیره بودن آن می‌نمایند مستفیضه هستند، بلکه شاید این روایات که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده‌اند در حد متواتر باشند که قدرمتیقّن از این روایات دروغ بر خدا و پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ائمه معصومین علیہم السلام و شهادت دروغ و تهمت - بنا بر آن که از مصادیق دروغ باشد - می‌باشد... بلکه ممکن است بگوئیم: دروغ در غیر آن موارد و انواعی که دلیل بر کبیره بودن آن‌ها وجود دارد - مانند دو موردی که قبلًا ذکر شد - [در بقیه انواع و موارد] از گناهان صغیره است.»(مکاسب محترمہ امام خمینی رحمت‌الله‌علیه، ج ۲، ص ۷۲)

با توجه به فرمایشات مرحوم شیخ انصاری رحمت‌الله‌علیه و حضرت امام رحمت‌الله‌علیه در مورد کبیره بودن بعضی از انواع دروغ، نظر شما را به کلامی از کتاب نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی جلب می‌نمایم:

«آن چه این دو بزرگوار فرموده‌اند تحقیقی است فقهی و در جای خود قابل توجه و معان نظر... اما باید از این نکته اخلاقی غفلت نکرد که دروغ از نظر اخلاقی مطلقاً زشت و ناپسند است و جز در موارد ضرورت جدّاً باید از آن دوری جست. البته نمی‌شود گفت که گناه و زشتی دروغ در تمام مصادیق و اقسام آن یکسان و برابر است ولی، با این وصف، نمی‌توان دروغ را با پاره‌ای از گناهان صغیره مقایسه کرد و آن را از سیئات قابل عفو و اغماض شمرد، زیرا دروغ از آن جهت که طبیعتاً و ذاتاً بر خلاف واقع و اعتقاد گوینده و نشانه دورویی و نفاق است از نظر اخلاقی گناهی است بزرگ و غیر قابل گذشت. بنابر این، تردید این دو استاد در کبیره بودن بعضی از مصادیق دروغ موجب تحری و اشتباه انسان نشود که در شرایط معمولی دروغ را کوچک شمرد و زبان خود را به دروغ آلوده سازد و به تدریج به دروغ‌گویی عادت کند. پس باید مطلقاً از دروغ گفتن - هر چند کوچک - پرهیز کرد و شخصیت نورانی و ملکوتی خویش را با دروغ و نفاق لکه دار نساخت، که سلوک طریقت با دروغ و خدعاً و فریب غیر ممکن است.»(نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۷)

(۴) مواردی که دروغ گفتن جایز است

همان گونه که گفته شد عقل و شرع بر زشتی و حرمت دروغ اتفاق نظر دارند. با این حال در برخی موارد به خاطر مصلحت مهمتری شارع مقدس حکم به جواز دروغ نموده است. در این قسمت به بررسی آن موارد می‌پردازیم.

الف) مقام ضرورت و ناچاری

در مواردی که انسان در معرض خطرات جانی، مالی و آبرویی قرار دارد، دروغ گفتن بنا به ادله اربعه جایز است. البته جایز شدن امر حرام در اثر ضرورت اختصاص به دروغ ندارد بلکه بسیاری از محرمات ممکن است به خاطر اضطرار مجاز شوند. به عنوان مثال فردی که از تشنجی در حال جان دادن است و آب در دسترس ندارد به اندازه‌ای که رفع ضرر گردد، می‌تواند از شراب استفاده نماید و بلکه در این حال واجب است به وسیله آن خود را از مرگ نجات دهد. لذا فقهای عظام جمله‌ی معروفی دارند که می‌فرماید: «أَلْصَرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ - ضرورت‌ها امور ممنوع و حرام را مجاز می‌کند.»

مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی جواز دروغ به سبب ضرورت می‌فرماید: «بدان که دروغ برای دو امر جایز است؛ یکی از آن دو هنگام ضرورت است؛ دروغ به خاطر ضرورت به ادله‌ی اربعه جایز است. خداوند متعال در قرآن فرموده است: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالْيَمَانِ - کسی که بر کفر اکراه شود، در حالی که قلب او به ایمان مطمئن است، (گناهی مرتکب نشده است)... و امام علیه‌السلام فرمود: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ قَدْ أَحْلَهُ اللَّهُ لِمَنْ اضْطَرَّ إِلَيْهِ - هر حرامی که انسان به آن اضطرار پیدا کرد، برای او حلال می‌شود. و این قاعده شهرت یافته که: ضرورت‌ها، امور ممنوع و حرام را مباح می‌کند. و روایات بسیاری که در این‌باره وارد شده بیشتر از آن است که قابل شمارش باشند و اخبار وارد در جواز سوگند دروغ برای دفع ضرر بدنی یا مالی از خود یا برادر دینی به حد استفاضه یا تواتر رسیده است. اجماع نیز در این باب ظاهرتر از آن است که ادعایاً یا نقل شود. عقل نیز در حکم به وجوب ارتکاب کاری که قبح کم‌تری دارد، مستقل است.» (مکاسب محترمه، ج ۲، ص ۲۱، چاپ کنگره)

مرحوم شیخ در کلام بالا به کتاب، سنت، اجماع و عقل برای جواز دروغ در مقام ضرورت استدلال نموده است.

حضرت آیت‌الله مجتبی تهرانی درباره‌ی مقام ضرورت چنین می‌فرماید: «باید توجه داشت

که اگرچه اضطرار، دروغ را مجاز، و حرمت آن را برطرف می‌کند، این به معنای تغییر حقیقت ناپسند دروغ نیست؛ بلکه "قبح عقلی" دروغ همچنان پابرجا است و برطرف نخواهد شد؛ اما آن جا که شرع و عقل، انسان را به یکی از دو رفتار ناپسند و ناپسندتر ناگزیر بینند، بر لزوم بهجای آوردن رفتار ناپسند حکم می‌کنند. همچنین زمانی که انسان بین دو امر ممنوع یا بین انتخاب بد و بدتر قرار گیرد، شرع و عقل، به انتخاب بد حکم می‌کنند و این به معنای آن نیست که بد، خوب می‌شود؛ بلکه عقل انسان، بد را همیشه بد می‌داند و از این رو به انجام آن حکم می‌کند، که چاره‌ی مناسب‌تری جز انجام آن ندارد؛ اما اگر راهی برای گریز از هر دو امر ناپسند و ناپسندتر یافت شود، شرع و عقل، به پیمودن آن راه، و دوری از ناپسند و ناپسندتر حکم می‌کنند؛ به همین دلیل، اگرچه دروغ گفتن از دید شرع برای دفع ضرر جایز است، چنان‌چه راهی وجود داشته باشد که هم دفع ضرر کند و هم انسان را از دروغ‌گویی بازدارد، باید انجام گیرد و در اینجا است که مسئله‌ی توريه مطرح می‌شود.

نکته دیگر آن که جواز دروغ تا زمان باقی اضطرار باقی است و به محض رفع ضرورت، از بین می‌رود. همچنین حکم جواز، به اندازه‌ی برطرف کردن ضرورت است به این معنا که شخص با وجود ضرورت نمی‌تواند به هر میزان که خواست و توانست دروغ بگوید؛ زیرا ضرورت‌ها جواز عبور برای پا گذاشتن به وادی فساد نیستند؛ بنابراین به بهانه‌ی هر ضرری نمی‌توان دروغ گفت... بنابراین دروغ هنگامی که اضطراری وجود داشته باشد و راهی برای توريه نباشد فقط به اندازه‌ی دفع ضرر جایز است.«(اخلاق الهی ج ۴، ص ۹۶۷)

جواز دروغ در مقام اضطرار منحصر به مواردی گردیده که امکان توريه و فرار از دروغ نباشد، بنابراین با امکان توريه، دروغ گفتن حرام است، زیرا با قدرت بر توريه اصلًاً اضطراری به دروغ نخواهد بود. مرحوم شیخ انصاری رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی وجوب توريه و پرهیز از دروغ در موارد قدرت بر توريه، چنین فرموده‌اند:

«سخن و اشکال در این است که در این صورت (صورت اضطرار) توريه برای کسی که می‌تواند آن را انجام دهد واجب است یا خیر؟ ظاهر سخن مشهور فقهاء وجوب است؛ كما اين که از کتبی مانند مقنعه شیخ مفید، مبسوط شیخ طوسی، غنیه ابن‌زهره، سرائر ابن‌ادریس حلّی، شرائع محقق حلّی، قواعد علامه حلّی، لمعه و شرح آن از شهید اول و شهید ثانی، تحریر علامه حلّی، جامع المقاصد محقق کرکی، ریاض و آن‌چه که از مجتمع البرهان مقدس اردبیلی نقل شده، حکم وجوب توريه ظاهر می‌شود... علت آن‌چه علماء

درباره‌ی وجوب توریه ذکر نموده‌اند آن است که: دروغ حرام است و با قدرت بر توریه نمودن، اضطرار به دروغ گفتن نیز حاصل نمی‌شود بنابراین دروغ در تحت حکم عموم آیات و روایاتی که آنرا حرام نموده باقی می‌ماند.» (مکاسب محرم، ج ۲، ص ۲۴ و ص ۲۲)

ب) اصلاح بین مسلمانان

دومین موردی که دروغ گفتن جایز شمرده شده است، جایی است که انسان به واسطه دروغ بتواند کینه و دشمنی را از بین دو مسلمان یا جمعی از مسلمانان برطرف نماید. روایاتی که دلالت بر جواز دروغ در این مورد دارند مستفيضه هستند. مرحوم شیخ اعظم انصاری رحمت‌الله‌علیه در این باره می‌فرماید:

«اخبار درباره‌ی جواز کذب برای اصلاح، به حد استفاضه رسیده است. در صحیحه معاویة بن عمار آمده است: "المصلح ليس بکذاب - مصلح دروغ گو نیست."

و در روایت عیسی بن حنان از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: "كُلُّ كَذِبٍ مَسْتُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ يَوْمًا إِلا كَذِبًا فِي ثَلَاثَةِ: رَجُلٌ كَانَ فِي حَرْبٍ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ أَوْ رَجُلٌ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ يَلْقَى هَذَا بِغَيْرِ مَا يَلْقَى بِهِ هَذَا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْإِصْلَاحَ مَا بَيْنَهُمَا أَوْ رَجُلٌ وَعَدَ أَهْلَهُ شَيْئًا وَ هُوَ لَا يُرِيدُ أَنْ يُتِمَّ لَهُمْ - گوینده‌ی هر دروغی روزی برای آن مورد پرسش قرار می‌گیرد، مگر دروغ در سه جا: مردی که در میدان جنگ کید می‌کند حکم دروغ از او برداشته شده است؛ و شخصی که بین دو نفر اصلاح کند و خلاف آنچه را که این می‌گوید، به او برساند و با این کار بخواهد بین آن دو اصلاح کند؛ و مردی که به اهل و عیالش وعده بدهد در حالی که نمی‌خواهد به آن عمل کند".

و روایات دیگری با مضمون همین روایت در استثنای این سه مورد از کذب وارد شده است.

و در مرسله‌ی واسطی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که حضرت فرمود: "الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صَدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ قَيْلَ لَهُ جُعْلُتُ فِدَاكَ مَا الْإِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ تَسْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَلْعُغُ فَتَخْبِثُ نَفْسُهُ فَتَلْقَاهُ فَتَقُولُ سَمِعْتُ مِنْ فُلانٍ قَالَ فِيكَ مِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَ كَذَا حِلَافَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ - کلام سه گونه است: راست، دروغ و اصلاح بین مردم. به حضرت عرض شد: قربان شما، اصلاح بین مردم چیست؟ حضرت فرمود: درباره‌ی شخصی سخنی می‌شنوی که اگر او بشنويد ناراحت می‌شود اماً تو به او می‌گویی از فلانی شنیدم که که خوبی‌های تو را می‌گفت؛ یعنی برخلاف آن‌چه شنیده‌ای."

از صدقه - در کتاب اخوان - با سند آن از امام رضا علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود: "إِنَّ الرَّجُلَ لِيَصُدُّقُ عَلَى أَحِيهِ فَيَنَالُهُ عَنْتُ مِنْ صِدْقِهِ فَيَكُونُ كَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لِيَكُنْدُبُ عَلَى أَحِيهِ يُرِيدُ بِهِ تَفْعُلَةً فَيَكُونُ عِنْدَ اللَّهِ صَادِقًا" - گاهی شخص به برادرش سخن راستی می‌گوید که او از آن ناراحت می‌شود و به زحمت می‌افتد، او در نزد خدا دروغ‌گو است. و گاهی شخصی به برادرش دروغ می‌گوید که با آن دروغ نفع برادرش را می‌خواهد این شخص نزد خدای متعال راست‌گو است."» (مکاسب محترم، ج ۲، ص ۳۲۶ و ۳۲۷)

(۵) لزوم پرهیز از دروغ به شوخی

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه فرموده‌اند:

«و از اموری که انسان باید ملتافت آن باشد این است که دروغ به عنوان شوخی و مزاح هم در اخبار از آن تکذیب شده است و تشدید در امر آن گردیده، و علماء فتوای به حرمت آن نیز می‌دهند. چنانچه صاحب وسائل، رحمت‌الله‌علیه، در عنوان باب، که مطابق فتوای اوست،

فرموده: "باب تحریم الكذب فی الصغیر و الكبیر و الجدّ و الہزل عدا ما استثنى"

و از کافی شریف سند به حضرت باقر، علیه السلام، رسانده که فرمود حضرت علی بن الحسین، علیهم السلام، به فرزندان خود می‌فرمود: بپرهیزید از دروغ کوچک و بزرگ در تمام سخن‌های خود، چه جدی باشد یا شوخی، زیرا که انسان اگر در امر کوچک دروغ گفت، جرئت پیدا می‌کند بر امر بزرگ. آیا نمی‌دانید که پیغمبر خدا، صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: بندی خدا راستی را پیشه خود می‌کند تا آن که خداوند او را صدیق می‌نویسد، و دروغ‌سرایی را پیشه خود می‌کند تا آن که خدای تعالی او را کذاب می‌نویسد.

و در کافی سند به جناب اصبع بن نباته رساند، قال قال أمير المؤمنين، علیه السلام: لا يجد عبد طعم الإيمان حتى يترك الكذب هزله و جده - نمی‌چشد بنده‌ای مزه ایمان را، مگر آن که ترک کند دروغ را در شوخی و جدی.

و در وصایای رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت اباذر غفاری است: يا أباذر، ويل لذى يحدث فيكذب ليضحك به القوم. ويل له، ويل له - واى بر کسی که نقل کلامی کند به دروغ تا مردم بخندند به آن. واى بر او، واى براو.

اکنون با این همه اخبار و تشدیدات رسول خدا و ائمه هدی، علیهم السلام، خیلی جرأت و شقاوت می‌خواهد که انسان اقدام به این امر بزرگ و خطیئه مهمه نماید. و چنان‌چه دروغ‌گویی از مفاسد بسیار مهمه شمرده شده، صدق لهجه و راستی گفتار از محاسن بسیار مهم است. و در اخبار اهل بیت از آن مدح بلیغ شده است.» (شرح چهل حدیث، ص ۴۷۲)

بکوشش: طاهره طوسی

تولید ملی

۱) جهاد فرهنگی در تولید ملی

مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای در نام‌گذاری امسال به موضوع جهاد اشاره نموده و فرمودند: «جهاد اقتصادی چیزی نیست که تمام‌شدنی باشد. مجاهدت اقتصادی، حضور جهادگونه در عرصه‌های اقتصادی، برای ملت ایران یک ضرورت است.»

سپس درباره‌ی نقش افراد مختلف در جهاد امسال که عبارت از «تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه‌ی ایرانی» می‌باشد را این‌گونه تبیین فرمودند: «سهم سرمایه‌داران و کارگران، تقویت چرخه‌ی تولید و اتقان در کار تولید است. و سهم مردم - که به نظر من از همه‌ی این‌ها مهمتر است - مصرف تولیدات داخلی است. ما باید عادت کنیم، برای خودمان فرهنگ کنیم، برای خودمان یک فریضه بدانیم که هر کالائی که مشابه داخلی آن وجود دارد و تولید داخلی متوجه به آن است، آن کالا را از تولید داخلی مصرف کنیم و از مصرف تولیدات خارجی به جد پرهیز کنیم؛ در همه‌ی زمینه‌های مصارف روزمره و زمینه‌های عملده‌تر و مهم‌تر، کلید واژه‌های این دستور «جهاد» و «فریضه» است. گسترش موضوع عمل به فریضه‌ی جهاد نیز یک امر فرهنگی است. هیچ امری در یک جامعه محقق نمی‌شود مگر اینکه فرهنگ آن جامعه متحول شود. چنان‌که معظم‌له نیز فرمودند: «برای خودمان فرهنگ کنیم.» از طرفی ایشان برای کسانی که در حوزه‌های فرهنگی کار می‌کنند وظیفه خاصی در تولید ملی قرار دادند: «فرهنگ‌سازان جامعه - آن کسانی که با بیانات خودشان برای مردم فرهنگ می‌سازند - تبلیغات صدا و سیما، همه‌ی این‌ها باید در خدمت تولید ملی قرار بگیرد.» (۹۱/۲/۱۰)

به‌طور کلی می‌توان اهمیت فرهنگ را در دو جنبه دید. یکی جایگاهی که فرهنگ در هویت و موجودیت جامعه دارد و دیگری نقشی که فرهنگ در پیشرفت جوامع ایفا می‌کند. در زمینه نقش فرهنگ در موجودیت جامعه باید گفت، حوزه نفوذ فرهنگ به همه‌ی ابعاد زندگی بشر کشیده شده است و همه ویژگی‌های غیرفیزیکی و متمایزکننده انسان‌ها از یکدیگر و نیز همه ویژگی‌های متفرقه جوامع در فرهنگ آنها نهفته است.

حضرت امام خمینی قدس‌سره این مفهوم را با تصريح بیشتر چنین بیان می‌فرمایند: «بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد.» (صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۶۰)

همه پیشرفت‌های یک جامعه در پیشرفت علوم و اعتقادات و ارزش‌های آن منعکس

می‌شود. می‌توان گفت: «فرهنگ مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های ملت است.» (صحیفه نور ج ۱ ص ۲۷۳)

(۲) جامعه اسلامی زیر سلطه بیگانگان قرار نگیرد:

«وَلَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِكُفَّارِينَ عَلَيِ الْمُؤْمِنِينَ سَيِّلًا - وَ خَدَاوَنْدَ هَرَگَزْ بَرَ [زیان] مُؤْمِنَانَ، بَرَای كَافِرَانَ رَاهَ [تسَلَّطِي] قَرَارَ نَدَادِهِ أَسْتَ.» (نسا/ ۱۴۱)

یکی از آیاتی که می‌توان اهمیت تولید ملی را از آن استفاده کرد این آیه شریفه است که با صراحت تمام بیان می‌کند که جامعه اسلامی باید در صدد باشد که در زیر سلطه بیگانگان و دشمنان قرار نگیرد و روشن است که وابستگی اقتصادی همان‌طور که امام خمینی رحمت‌الله علیه فرمودند منشأً تمام وابستگی‌ها و در نتیجه، قرار گرفتن در تحت سلطه بیگانگان خواهد بود:

امام خمینی رحمت‌الله علیه در همین رابطه فرموده‌اند: «اگر ما یک وابستگی اقتصادی داشته باشیم این موجب می‌شود که وابستگی سیاسی هم پیدا بکنیم، وابستگی نظامی هم پیدا بکنیم. مملکت‌مان باز برگردد به آن حالتی که سابق بود.» (صحیفه نور ج ۱۲ ص ۴۱)

پس برای این که بیگانگان سلطه‌ای بر جامعه اسلامی نداشته باشند باید به مرحله‌ای از تولید بررسیم که تمام کالاهای مورد نیاز جامعه در کشور تولید شود و نیازی به کشورهای بیگانه برای واردات بعضی از محصولات نداشته باشیم.

(۳) روش دلسوزان اسلام

موضوع استفاده از کالای ایرانی و حمایت از تولیدات داخلی، موضوعی است که از دیرباز مورد توجه دلسوزان اسلام و میهن بوده است اما متأسفانه عدم استمرار این حرکت‌ها به صورت عمومی باعث شد تا اثر بخشی آن‌ها مقطوعی باشد.

با وجود آن که در بند پنجم سیاست‌های کلی نظام در دوران بازسازی که توسط حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه ابلاغ شده بود آمده است: «... مبارزه با فرهنگ مصرفی که بزرگ‌ترین آفت یک جامعه انقلابی است و تشویق به تولیدات داخلی ...» (صحیفه امام ج ۲۱ ص ۱۵۸)

باز هم در دوران انقلاب آنقدر از این مهم غفلت کردیم که امام خامنه‌ای مدظله‌العالی وارد میدان شده و آن را یک فریضه اعلام فرمودند.

علماء و مفاخر ایران به ویژه در دوران معاصر، با پی بردن به فعالیت‌های استعماری دشمنان اسلام در زمینه‌ی اقتصادی، اقدامات ارزشمندی را نسبت به تقویت اقتصاد داخلی و حمایت از تولید ملی و تحریم کالاهای خارجی انجام دادند و راه را بر روی نفوذ بیگانگان بستند که

نمونه‌های فراوانی از این موارد در تاریخ ذکر شده است.^۱

۳/۱- درباره‌ی کریم خان زند نقل شده است که با وجود اهدای ظروف چینی از سوی نمایندگان انگلستان به او، کریم خان از همان ظروف مسی ساخت داخل کشور برای خوردن غذا استفاده می‌کرد. روزی یکی از بازارگانان به او گفت لایق خان این گونه ظروف چینی است، نه ظروف مسی. کریم خان زند با شنیدن این حرف بشقاب چینی را بر زمین زد و بشقاب تکه تکه شد. آن گاه بشقاب مس کاشان را خواست و بر زمین زد. بشقاب سالم ماند و کریم خان گفت: «سلاح مردم ایران این است و باید با همین ظروف مسی آشنا و به ساخته‌های کشور خود خرسند باشند تا تهییدست و درویش نشوند».

۳/۲- میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم شهید ایران در دوره قاجار را باید از پیشگامان حمایت از تولیدات داخلی و کالاهای ایرانی دانست. امیر معتقد بود که ایران نباید بازار فروش کالاهای خارجی باشد. بلکه باید اساس اقتصاد مملکت را بر تهیه این کالاهای در داخل کشور مبتنی نمود. این کار احتیاج به سرمایه و کارگر فنی و مدیریت اصولی داشت و این هر سه عامل در ایران آن روز تا حدی موجود بود. اما مانع اساسی چنین تحولی یعنی جانشین ساختن تدریجی صنایع دستی متوسط با صنایع ماشینی. ضدیت صریح استعمار خارجی بود که امیر کبیر این عامل عملده را نیز خلع سلاح کرد.

میرزا تقی خان به منظور بسط صنایع. سرمایه کافی در اختیار اهل فن گذاشت و کارخانجات شکرریزی در ساری و ریسمان‌ریسی و چلواربافی در تهران و حریربافی در کاشان و سماورسازی و کالسکه‌سازی در اصفهان و تهران تاسیس کرد. وی با تشویق استادان در ایجاد مسنوجات و مصنوعات جدید و انجام اختراعات در این زمینه‌ها در اصفهان و کاشان اقدام به تاسیس کارخانه‌های ماهوت‌سازی و دادن دستورات لازم در این خصوص به نماینده ایران در اتریش و صدور امریهای مبنی بر ایجاد نمایشگاهی از محصولات صنعتی ایران در تهران کرد که همه این‌ها علامت درک صحیح امیر کبیر از قوانین درونی اقتصاد سرمایه‌داری که در جهت نابود ساختن صنایع دستی عمل می‌کرد، است. او عده زیادی از خبرگان و استادکاران را برای آشنایی با فنون و صنایع جدید به مسکو و پطرزبورگ فرستاد. این‌ها پس از بازگشت به ایران کاغذگرانه اصفهان، بلور سازی تهران و کارگاه‌های چدن‌ریزی و نساجی را در ساری به وجود آورند.

از سوی دیگر در پرتو حمایت و هدایت امیر رشته‌هایی از صنایع دستی که قابلیت توسعه را داشتند چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت و مرغوبیت در راه تحولات اساسی افتادند.

چنانکه شال‌های کرمانی معروف به شال امیری به چنان نفاستی از بافت و از لحاظ جنس رسید که از شال‌های کشمیری پیش افتاد و شال جوغان پشمین مازندران که به دستور امیر به‌جای ماهوت خارجی به لباس سربازان اختصاص یافت، تولید وسیع و با ارزشی پیدا نمود. امیر کبیر با توسعه و نفوذ سرمایه‌گذاری خارجی مخالف بود. زیرا او خوب می‌دانست که با سرمایه‌گذاری خارجی و اصولاً نفوذ سرمایه خارجی به هر نحو در اقتصاد مملکت به منزله تملک تدریجی منافع اقتصادی و بازارهای تجارت داخلی است و سرانجام موجب اسارت و استعمار خواهد گردید. چنان‌که بعدها همان‌طور هم شد. این ادراک صحیح از فرمانی استنباط می‌گردد که این مرد دانا و توانا در مورد استخراج معادن ایران صادر کرد و خارجیان را از مداخله در این مورد ممنوع نمود.

۳/۳ در آغاز استقرار مشروطیت انگلستان و روسیه در صدد برآمدن از ضعف اقتصادی دولت بهره‌برند و با دادن کمک‌های مالی پایه‌های نفوذ خود را محکم‌تر کنند. از این روی توسط ایادی خود در مجلس و دولت انتشار دادند: «چون کار دولت پریشان و نیاز به چهار کرور پول دارد و در صورت نرسیدن فوری دو کرور آن تمام ادارات دولتی از کار خواهند افتاد دو دولت انگلیس و روس پذیرفته‌اند که به دولت ایران وام بدھند اما با این شرایط که پول با نظارت آنان مصرف شود و گمرگ شمال و جنوب و پست‌خانه و تلگراف‌خانه به ضمانت در نزد آن دو دولت باشد.»

این پیشنهاد که مقدمه وابستگی به بیگانگان بود و دستاندازی به اقتصاد ایران به‌شمار می‌آمد با مخالفت شدید علماء روبرو شد.

از جمله علمای عراق به آیت‌الله شیخ محمد باقر بهاری همدانی مجتهد همدان ماموریت دادند به تمام سفارتخانه‌ها اعلام دارد که دولت‌های بیگانه حق استقرارض به شاه را ندارند و مسؤولیت این کار بر عهده خود آنان خواهد بود.

علمای ایران پیشنهاد کردند که برای رفع نیازمندی‌های دولت، از مردم استمداد شود و بانک ملی تشکیل گردد. مردم تشویق شوند تا سرمایه‌های خود را به بانک تحويل داده و سهام دریافت بدارند.

علمای طلاق در این حرکت ملی جلوه‌دار شدند تا جایی که: طلاق برای مقابله با استقرارض خارجی کتاب‌های خود را فروختند.

۳/۴ پس از قرار داد ننگین ۱۹۰۷ که ایران را به دو منطقه تحت نفوذ انگلیس و روسیه تقسیم می‌کرد، یکی از راه‌هایی که علمای برای مقابله با نفوذ و دخالت بیگانگان به کار بردنده، حمایت از تولید ملی و تحریم کالاهای خارجی بود.

در اصفهان آیت‌الله آقا نجفی اصفهانی آگاهی بخش خطرهای این قرارداد ذلت

بار را به مردم هشدار داد و مبارزه‌ای منفی علیه بریتانیا آغاز کرد. او به مردم سفارش کرد: کالاهای انگلیسی را نخرند و به جای آن از تولیدهای داخلی استفاده کنند. راهی که با موفقیت در زمان میرزا شیرازی(ره) در مبارزه با کمپانی رژی و تحريم تنباکو تجربه شده بود.

در گزارش سفیر بریتانیا آمده است: «آقا نجفی روزی در مسجد شرح مفصلی از فوائد متروک داشتن اقمشه اروپایی بیان نمود و می‌گفت: او و سایر علماء از این به بعد به ترک منسوجات فرنگی خواهند کوشید.»

علمای شیراز نیز در اعتراض به این کار خرید و فروش کالاهای اروپایی را حرام اعلام کردند.

۳/۵- یکی دیگر از ابعاد مبارزه علماء با نفوذ اقتصادی و استعماری بیگانگان، تاسیس شرکت اسلامیه برای تولید کالاهای داخلی به منظور بی‌نیازی از مصرف کالاهای خارجی بود. شرکت اسلامیه شرکتی سهامی عام و یکی از نخستین و مهم‌ترین کارخانه‌هایی بود که در دوران قاجار با هدف تأمین منسوجات مورد نیاز مردم ایران و مقابله با وابستگی به خارج، با تلاش و حمایت اغلب بازرگانان و علمای اصفهان، کاشان و شیراز به ویژه آیت‌الله آقا نجفی و آقا نور‌الله نجفی اصفهانی در فروردین ۱۲۷۸ شمسی تأسیس شد.

شرکت اسلامیه به سرعت با استقبال گسترده مردم در خرید سهام و همچنین محصولات خود مواجه شد و به تدریج شعبه‌هایی در بسیاری شهرها و همین‌طور در خارج از ایران ایجاد کرد. این شرکت اولین تلاش در صنعت مدرن در ایران خصوصاً در زمینه‌ی نساجی بود ولی به فعالیت صرافی نیز اشتغال داشت و یکی از زمینه‌های تاسیس بانک و بانکداری و سهام در ایران به شمار می‌رود.

علماء که خود در راه اندازی و تدوین اساسنامه آن حضور داشتند در ادامه به تلاش جدی برای تحريم کالاهای ساخت خارج و استفاده از کالاهای ایرانی پرداختند.

سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی از خطبای دوره مشروطه، کتابی به نام «لباس التقوی» در دفاع از راه‌اندازی این شرکت نوشت و علمایی همچون آیت‌الله سید کاظم یزدی صاحب عروه، آیت‌الله العظمی سید اسماعیل صدر عاملی، آیت‌الله شربیانی، میرزا محمد حسن مامقانی و ملا فتح‌الله اصفهانی بر آن مهر تایید زدند.

آخوند خراسانی(ره) در ۱۳۱۵ق به دعوت تنی چند از علمای ایران، همراه با گروهی دیگر از مراجع تقليد فتواهایی در تحريم کالاهای خارجی و حمایت از کالاهای داخلی و به منظور رفع نیاز کشور به بیگانگان صادر نمود و در تأیید «شرکت اسلامیه»، علاوه بر خرید منسوجات آن، بر کتاب لباس التقوی، واعظ هم تقریظی نوشت: «بر مسلمان لازم است که لباس ذلت

[تولید خارج] را از تن بیرون کنند و لباس عزت [اساخت داخل] را بپوشند.» همچنین در نامه‌ای به مظفرالدین شاه، او را به حمایت از این شرکت تحریض نمود.

۳/۶- یکی دیگر از موارد تلاش‌های علماء و مفاخر ایران زمین برای تقویت تولیدات داخلی و نفی استفاده از اجناس خارجی، عهدنامه سیزده تن از علمای اصفهان است که در بخش‌هایی از آن آمده است:

«این خدام شریعت مطهره با همراهی جناب رکن‌الملک، متعهد و ملتزم شرعی شده‌ایم که: اولاً: قبالجات و احکام شرعیه از شنبه به بعد روی کاغذ ایرانی بدون آهار نوشته شود. اگر

بر کاغذهای دیگر بنویسند، مهر ننموده و اعتراف نمی‌نویسیم.

ثانیاً: کفن اموات اگر غیر از کرباس و پارچه ارستانی یا دیگر پارچه‌های غیر ایرانی باشد، متعهد شده‌ایم بر آن میت، ما نماز نخوانیم.

ثالثاً: حرام نمی‌دانیم لباس‌های غیر ایرانی را، اما ما ملتزم شده‌ایم حتی‌المقدور بعد از این تاریخ، لباس خود را از منسوج ایرانی بنماییم.»

به دنبال این قرار داد، علمای دیگر هم با صدور اعلامیه به آن پیوستند و این به گونه‌ای بود که دولت انگلستان را به عکس‌العمل واداشت و چارلز مارلینگ، کاردار سفارت انگلیس به میرزا حسن خان مشیرالدوله (وزیر امور خارجه ایران) در نامه‌ای نوشت:

«جناب مستطاب... از اصفهان به دوستدار اطلاع رسیده که در کار ترتیبی هستند که نگذارند استعداد اروپایی!!! به فروش برسد و به خریداران ایرانی که اهمیت دارند، اعلام کرده‌اند که به کلی ترک معامله نموده و به مهلت چهار ماهه محاسبات خود را با تجارت خانه‌های اروپایی قطع کنند... چون مبلغ زیادی سرمایه‌ی انگلیسی در این کار است، اگر این کار غیر صحیح را بگذارند امتداد پیدا کند، به سرمایه مزبور خطر فاحش وارد خواهد آمد. از جناب مستطاب عالی خواهشمندم مقرر احکام لازمه به کارگزاران اصفهان صادر شود که از اقدامات فتنه‌انگیز این اشخاص فوراً (جلوگیری) دارند!»

۳/۷- حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه درباره شهید آیت‌الله مدرس می‌فرمایند: «در آن وقت لباس کرباس ایشان زبانزد بود؛ کرباسی که باید از خود ایران باشد می‌پوشید.»

۳/۸- فرزند مرجع بزرگ جهان تشیع حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمت‌الله‌علیه نقل می‌کند: «یکی از خصوصیات عملی آیت‌الله مرعشی نجفی این بوده که معظم‌له هیچ وقت از لباس‌های خارجی استفاده نکرده و این روش را مبارزه با استکبار می‌دانست و حتی موقعی که خیاط می‌خواست از دکمه خارجی برای لباس وی، استفاده کند، آقا اجازه نداد و از قیطان به جای دکمه در لباسش استفاده می‌کرد.»

اصول تبلیغ دین: هدف وسیله را توجیه نمی کند

آن چه در پی می خوانید خلاصه مطلبی است از علامه شهید آیت‌الله مطهری در کتاب سیری در سیره‌ی نبی

جزء آداب نبوت و جزء سیره کلی همه انبیاء این بوده که هرگز برای هدف مقدس
یعنی برای حق از باطل استفاده نکردند.

علی علیه السلام و استخدام وسیله

سیاست علی چرا انعطاف نمی‌پذیرفت؟ شک نیست که هدفش مقدس بود.

پیشنهاد ابن عباس‌ها مگر چه بود؟ پیشنهاد مغيرة بن شعبه‌ها مگر چه بود؟ همین مغيرة
بن شعبه (علیه‌ماعلیه) که بعدها جزء اصحاب خاص معاویه و از دشمنان علی علیه‌السلام
شد، در آغاز خلافت امیرالمؤمنین آمد با حضرت صحبت کرد. ابتدا سیاستمدارانه به حضرت
پیشنهاد کرد که من عقیده‌ام این است که شما فعلاً درباره‌ی معاویه یک کلمه حرف نزنید و
حتی تثبیتش کنید یعنی او را هم مانند افراد دیگر که لایق حکومت هستند فعلاً تثبیت
کنید، بگذارید خیالش راحت بشود؛ همین‌که اوضاع برقرار شد یک مرتبه از کار برکنار کنید.
حضرت فرمود: «من چنین کاری نمی‌کنم، برای این‌که اگر بخواهم معاویه را ولو برای مدت
موقت تثبیت کنم معناش این است که من معاویه را ولو در این مدت موقت صالح می‌دانم،
و من او را صالح نمی‌دانم و در این زمینه به مردم دروغ هم نمی‌گویم، تحمیل هم نمی‌کنم.»
وقتی دید حرفش اثر نمی‌کند گفت: «من هم فکر کردم دیدم که همین‌کار را باید بکنید،
حق با شمامست.» این را گفت و رفت.

ابن عباس گفت: «اول که آن نظر را داد عقیده‌اش بود ولی دوم که این را گفت عقیده‌اش
نبود.» مغيرة این را گفت و نزد معاویه رفت. چرا علی علیه‌السلام قبول نمی‌کرد؟ برای
این‌که ادامه دهنده راه و روش انبیاء بود و آن سیاست بازی‌ها و سیاست پیشگی‌ها را نداشت.
این‌که گفته‌اند ابویکر نابغه بود، عمر نابغه بود، آن نابغه بودن‌ها همین بود که از هر وسیله‌ای
برای آن هدفی که داشتن استفاده می‌کردند. چرا عده‌ای نمی‌خواهند سیاست علی را
بپذیرند؟ چون می‌بینند یک سیاست انعطاف‌ناپذیری دارد، هدفی دارد و وسیله‌هایی. حق را
او هدف دیده؛ وقتی می‌خواهد به آن حق برسد، در هر گام از وسیله‌ای که حق باشد استفاده
می‌کند تا به آن هدف حق برسد. ولی دیگران اگر هم هدف‌شان فرض کنیم حق است، دیگر
به وسائل اهمیت نمی‌دهند، می‌گویند هدف درست باشد.

رسول اکرم و استخدام وسیله

عده‌ای از قبیله ثقیف آمدند خدمت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآل‌الله‌وسلم [و گفتند]: «یا رسول اللّه! ما می‌خواهیم مسلمان بشویم ولی سه تا شرط داریم، این شرطها را بپذیر. یکی اینکه اجازه بده یک سال دیگر ما این بت‌ها را پرستش کنیم (مثل آن‌هایی که می‌گویند بگذار ما یک شکم سیری بخوریم، بگذار یک سال دیگر ما خوب این‌ها را پرستش کنیم که دیگر شکمی از عزا درآورده باشیم). دوم این که این نماز خیلی بر ما سخت و ناگوار است. (عرب آن تکبرش اجازه نمی‌داد رکوع و سجود کند، چون تمام نماز خصوص و خشوع است و از این جهت بر طبیعت این‌ها گران بود). سوم این که بت بزرگمان را به ما نگو به دست خودتان بشکنید.»

فرمود: «از این سه پیشنهادی که می‌کنید، پیشنهاد آخرتان که فلان بت را به دست خودتان نشکنید مانع ندارد، من یک نفر دیگر را می‌فرستم؛ اما آن‌های دیگر، چنین چیزی محال است.» یعنی پیغمبر هرگز چنین فکر نکرد که یک قبیله آمده مسلمان بشود، او که چهل سال بت را پرستیده، بگذار یک سال دیگر هم پرستش کند، بعد از یک سال باید مسلمان بشود. زیرا این یعنی صحه گذاشتن روی بت پرستی. نه فقط یک سال بلکه اگر می‌گفتند یا رسول اللّه! ما با تو قرارداد می‌بندیم که یک شبانه روز بت پرستیم و بعد از آن مسلمان بشویم - که این یک شبانه‌روز را پیغمبر طبق قرارداد پذیرفته باشد - محال بود پذیرد. اگر می‌گفتند یا رسول اللّه! اجازه بده که ما یک شبانه‌روز نماز نخوانیم بعد مسلمان بشویم و نماز بخوانیم - که آن یک شبانه‌روز نماز نخواندن طبق قرارداد و امضای پیغمبر باشد - محال بود پیغمبر اجازه بدهد. از هر وسیله‌ای استفاده نمی‌کرد.

استفاده از جهالت مردم به نفع دین

از همه عجیب‌تر به نظر من این است: از وسیله نامقدس استفاده کردن یک مطلب است، مطلب دیگر که از این هم رقیق‌تر و دقیق‌تر است این است که آیا از خواب مردم برای حق می‌شود استفاده کرد یا نه؟

مسئله‌ای است: از خواب غفلت مردم، از جهالت و نادانی مردم به نفع دین استفاده کردن. به نظر می‌رسد کمتر کسی بگوید این کار مانع دارد. می‌گویند این بی‌چاره آدم جاهلی است، آدم نادانی است، آدم بی خبری است، در همان عالم بی خبری و جهالت و نادانی خودش یک اعتقادهایی پیدا کرده. فلان کس از راه بی‌بی شهربانو مثلًا، یک عقیده و ایمانی پیدا کرده. حالا ما چکار داریم که او را از خوابش بیدار کنیم؟ او بالآخره از همین راه اعتقاد

پیدا کرده که واقعاً شهربانو مادر حضرت سجاد در کربلا بوده است و بعد که امام حسین علیه السلام شهید شده است، یک مرتبه سوار اسبی که در آن جا بسته بوده شده و به این اسب شلاق زده و بعد هم اتباع عمر سعد او را تعقیب کرده‌اند، او فرار کرده و آن‌ها آمده‌اند. [تا شهر ری] حالا اگر بگوییم اسب بی‌شهربانو نظر کرده بوده، ناچار باید بگوییم اسب‌های لشکر عمر سعد هم نظر کرده بوده‌اند که صدو پنجاه فرسخ یک‌نفس آمدند، و تازه آن‌ها نظر کرده‌تر بوده‌اند!!! چون بی‌شهربانو به آن کوه که رسید دیگر اسبش داشت از راه می‌ماند، آن‌ها داشتند می‌رسیدند، وقتی داشتند او را می‌گرفتند می‌خواست بگوید «یاهو» مرا بگیر، اشتباه کرد گفت «یا کوه» مرا بگیر و کوه هم گرفت!.

تاریخ و حدیث به ما می‌گوید والدہ مکرّمہ حضرت سجاد (سلام اللہ علیہ) بعد از وضع حمل از دنیا رفت. یک مقتل را شما نمی‌بینید که گفته باشد والدہ حضرت سجاد (حالا بی‌شهربانو یا هر کس دیگری) اصلاً در کربلا وجود داشته است. افسانه‌ای است که افسانه سازها جعل کرده‌اند، یک عده هم به آن اعتقاد داشته‌اند. عده‌ای می‌گویند حالا ما چه کار به این حرف داریم، دروغ است که دروغ باشد، ولی مردم از همین راه بالآخره یک ایمان و اعتقادی پیدا کرده‌اند.

این درست است یا نه؟ یعنی مردم از خواب غفلت، از جهالت و نادانی، از یک سلسله خرافات، بالأخره به یک عقیده صحیحی رسیده‌اند؛ آیا ما حق داریم این‌ها را تثبت و امضا کنیم یا نه؟ نه.

وفات فرزند پیغمبر و گرفتن خورشید

داستانی است که در کتب حدیث ما آمده است و حتی اهل تسنن هم نقل کرده‌اند. رسول اکرم پسری از ماریه قبطیه دارد به نام ابراهیم بن رسول‌الله. این پسر که مورد علاقه رسول اکرم صلی‌الله‌علیہ‌وآل‌ہوسلم است در هجده ماهگی از دنیا می‌رود. رسول اکرم که کانون عاطفه بود قهراً متأثر می‌شود و حتی اشک می‌ریزد و می‌فرماید: «دل می‌سوزد و اشک می‌ریزد، ای ابراهیم ما به خاطر تو محزونیم ولی هرگز چیزی بر خلاف رضای پروردگار نمی‌گوییم.»

تمام مسلمین، ناراحت و متأثر به خاطر این که غباری از حزن بر دل مبارک پیغمبر اکرم نشسته است. همان روز تصادفاً خورشید کسوف می‌کند و می‌گیرد. مسلمین شک نکرند که گرفتن خورشید، هماهنگی عالم بالا به خاطر پیغمبر بود؛ یعنی خورشید گرفت برای این که

فرزند پیغمبر از دنیا رفته است. این مطلب در میان مردم مدینه پیچید و زن و مرد یکزنban شدند که دیدی! خورشید به خاطر حزنی که عارض پیغمبر اکرم شد گرفت، در حالی که پیغمبر به مردم نگفته - العیاذ بالله - که گرفتن خورشید به خاطر این بوده است. این امر سبب شد که عقیده و ایمان مردم به پیغمبر اضافه شود، و مردم هم در این گونه مسائل بیش از این فکر نمی‌کنند.

ولی پیغمبر چه می‌کند؟ پیغمبر نمی‌خواهد از نقاط ضعف مردم برای هدایت مردم استفاده کند، می‌خواهد از نقاط قوت مردم استفاده کند. پیغمبر نمی‌خواهد از جهالت و نادانی مردم به نفع اسلام استفاده کند، می‌خواهد از علم و معرفت مردم استفاده کند. پیغمبر نمی‌خواهد از ناآگاهی و غفلت مردم استفاده کند، می‌خواهد از بیداری مردم استفاده کند، چون قرآن به او دستور داده: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمُوَعْظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالْتِي هِيَ أَحْسَنَ - با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن» (نحل/۱۲۵)

[پیغمبر نفرمود] عوام چنین حرفی از روی جهالت‌شان گفته‌اند، «خُذِ الْغَيَايَاتِ وَ اتْرُكِ الْمَبَادِي» (به هدف‌ها بپرداز و وسائل را رها کن)، بالآخره نتیجه خوب از این گرفته‌اند، ما هم که به آن‌ها نگفته‌یم، ما در این‌جا سکوت می‌کنیم. سکوت هم نکرد. آمد بالای منبر صحبت کرد، خاطر مردم را راحت کرد، فرمود: «این که خورشید گرفت به خاطر بچه من نبود.»

حتی از سکوت‌ش سوء استفاده نمی‌کند، چرا؟ برای اینکه اولاً اسلام احتیاج به چنین چیزهایی ندارد. بگذار کسانی بروند از خواب‌های دروغ، از جعل‌ها و از این جور سکوت‌ها استفاده کنند که دین‌شان منطق ندارد، برهان و دلیل ندارد و آثار حقانیت دین‌شان روشن و نمایان نیست. اسلام نیازی به این جور چیزها ندارد. ثانیاً همان کسی هم که از این وسائل استفاده می‌کند، در نهایت امر اشتباه می‌کند. مثُل معروف: «همگان را همیشه نمی‌توان در جهالت نگاه داشت»، یعنی بعضی از مردم را همیشه می‌شود در جهالت نگاه داشت، همه مردم را هم در یک زمان می‌شود در جهالت و بی‌خبری نگه داشت، ولی همگان را برای همیشه نمی‌شود در جهالت نگه داشت. گذشته از این که خدا اجازه نمی‌دهد او به عبارت دیگر [اگر این اصل هم در کار نبود، پیغمبری که می‌خواهد دینش تا ابد باقی بماند آیا نمی‌داند که صد سال دیگر، دویست سال دیگر، هزار سال دیگر مردم می‌آیند جور دیگری قضاوت می‌کنند؟! و بالاتر همین که خدا به او اجازه نمی‌دهد.

وسیله حق برای هدف حق

برای حق باید از حق استفاده کرد. معنی این حرف این است: اگر من بدانم چنان‌چه یک حرف ناحق و نادرست، یک دروغ بگوییم یا یک حدیث ضعیف، حدیثی که خودم می‌دانم دروغ است برای شما بخوانم همین امشب همه‌ی گنهکاران شما توبه می‌کنند و همه‌ی شما نمازشب خوان می‌شوید، [در عین حال] اسلام به من چنین کاری را اجازه نمی‌دهد. آیا اسلام اجازه می‌دهد ما دروغ بگوییم که مردم برای امام حسین علیه‌السلام اشک بریزند؟ آن که می‌شنود که نمی‌داند دروغ است، اشک ریختن برای امام حسین هم که شک ندارد اجر و ثواب دارد، آیا اسلام اجازه می‌دهد؟ ابدًا. اسلام نیازی به این دروغ‌ها ندارد. حق را با باطل آمیختن، حق را از میان می‌برد. وقتی انسان حق را ضمیمه باطل کرد، حق دیگر نمی‌ایستد، خودش می‌رود. حق تاب این که همراه باطل باقی بماند ندارد.

گفتند: یکی از علمای بزرگ یکی از شهرستان‌ها پای منبری نشسته بود. یک آقایی که شال سیدی به سر داشت، روضه‌های دروغ می‌خواند. آن آقا که از مجتهدين خیلی بزرگ بوده، از پای منبر گفت: «آقا این‌ها چیست داری می‌گویی؟» یک وقت او از بالای منبر فریاد زد: «تو برو دنبال فقه و اصولت، اختیار جدّ خودم را دارم، هرچه دلم بخواهد می‌گویم.»

هدف مقدس؛ وسیله مقدس

غرضم این است: یکی از راههایی که از آن راه بر دین از جنبه‌های مختلف ضربه وارد شده است، رعایت نکردن این اصل است که ما همان‌طور که هدفمان باید مقدس باشد، وسایلی هم که برای این هدف مقدس استخدام می‌کنیم باید مقدس باشد. مثلاً ما نباید دروغ بگوییم، نباید غیبت کنیم، نباید تهمت بزنیم؛ نه فقط برای خودمان نباید دروغ بگوییم، به نفع دین هم نباید دروغ بگوییم، یعنی به نفع دین هم نباید بی‌دینی کنیم، چون دروغ گفتن بی‌دینی است. به نفع دین دروغ گفتن، به نفع دین بی‌دینی کردن است. به نفع دین تهمت زدن، به نفع دین بی‌دینی کردن است. به نفع دین غیبت کردن، به نفع دین بی‌دینی کردن است. دین اجازه نمی‌دهد ولو به نفع خودش ما بی‌دینی کنیم. «اَدْعُ الِّى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ».

لذت

نویسنده: رضا اخوی

نگاهی به مکتب لذت‌گرایی غرب

- ۱- سعادت همان لذت یا خوشایندی است
- ۲- همه‌ی لذت‌ها ذاتاً خوبند
- ۳- تنها لذت‌ها ذاتاً خوبند
- ۴- لذت ملاک و معیار ذاتی است

برخی از نشانه‌های لذات کاذب

- حزن و اندوه
- گذرا و ناپایدار بودن
- دور شدن از حقیقت آفرینش
- عدم ارضاء روح

لذت برتر

راه دستیابی به لذت برتر

پایان سخن

اشارة

معنای لذت

اقسام لذت

الف) لذت خیال:

ب) لذت حسی «لمسی»

تأثیر متقابلی میان یک عامل بیرونی و عامل درونی به وجود بیاید.

ج) لذت عقلی

چشیدید یا شیخ طوسی» این نشانی است از نهایت لذت عقل.

د) لذت روحی و معنوی

نگاهی به دیدگاه اسلام پیرامون لذت

جایگاه لذت در زندگی

اشاره

هر کس با اندک تأملی در وجود خویش، با کمال وضوح درک می‌کند که بالفطره طالب لذت و خوشی و راحتی و گریزان از درد و رنج و ناراحتی است و تلاش و کوشش‌های خستگی ناپذیر زندگی، برای دست یافتن به لذایذ بیشتر و قوی‌تر و پایدارتر و فرار از دردها و رنج‌ها و ناخوشی‌ها و دست کم کاستن از آن‌ها انجام می‌گیرد و هنگامی که آن‌ها مزاحمتی برای هم داشته باشند، بینشان مقایسه می‌شود؛ یعنی درد و ناراحتی مختصر برای رهایی از رنج و ناخوشی بیشتر تحمل می‌گردد و لذت کمتر و محدودتر، فدای لذت بیشتر و پایدارتر می‌شود. (خودشناسی برای خودسازی، ص ۳۷)

آری! همه‌ی انسان‌ها برای رسیدن به لذت تلاش می‌کنند. اگرچه هر کدام از دریچه‌ی نگاه و فکر و اعتقادات خود به لذت می‌نگرند و مفهوم و مصاديقی خاص برای آن در ذهن می‌پرورانند. بعضی‌ها برای لذات مادی و بعضی‌ها برای لذات معنوی.

ولی بهراستی لذت چیست؟ آیا در اسلام برای لذت انسان برنامه و طرح مشخصی وجود دارد؟ آیا تنها لذت‌های معنوی در اسلام مدنظر است؟ معیارها و مسیرهای لذت در اسلام چگونه تعریف می‌شود؟ و ...

معنای لذت

انسان موجودی لذت‌گرا است و ساختمن روح و روانش به گونه‌ای آفریده شده است که از لذت بردن سرخوش و شاداب می‌گردد.

عموم لغتشناسان نیز لذت را به معنای خوشی و شادمانی و نقطه مقابل درد و رنج شمرده‌اند.^۱ برخی نیز لذت را به معنای خواسته دل و آن‌چه برای انسان خواستنی است دانسته‌اند.^۲ و در تعریف آن گفته‌اند: «لذت حالتی است ادراکی که هنگام یافتن شیء دلخواه برای ما حاصل می‌شود».^۳ برخی دیگر لذت را به معنای «خوشی در مقابل الم یا ناخوشی دانسته و گفته‌اند که لذت در روان‌شناسی، یکی از کیفیات نفسانی است».^۴ همچنین «ادراک حالی ملایم و خوشایند مانند ادراک مزه شیرینی به وسیله حس چشایی و ادراک نور به وسیله چشم»^۵ تعریف دیگری است که از لذت شده است.

علامه مصباح‌یزدی در تعریف لذت می‌فرماید: «چیزی را که ما در خود می‌یابیم و از آن به لذت تعییر می‌کنیم، حالتی است ادراکی که هنگام یافتن شیء دلخواهی، برای ما حاصل می‌شود، به شرط این که آن شیء را مطلوب خود بدانیم و نیز از یافتن آن آگاه و به آن توجه داشته باشیم. پس اگر چیزی را به عنوان مطلوب نشناسیم، یافتن آن برای ما لذتی پدید نمی‌آورد و همچنین اگر به یافتن آن توجه نداشته باشیم، از آن لذتی نمی‌بریم».^۶

اقسام لذت

اگرچه در نگاه اولیه، تنها دو نوع لذت مادی و معنوی به ذهن متبار می‌شود، اما در نگاهی عمیق‌تر لذت‌های حاصله برای انسان چهار گونه هستند که به تبیین اجمالی آن‌ها می‌پردازیم.

(الف) لذت خیال:

یکی از موهبت‌ها و عطا‌یای الهی، قدرت خیال است که انسان به واسطه‌ی آن چیزهایی را که نمی‌تواند در عالم واقعیت به آن‌ها برسد، می‌تواند در عالم خیال به تصویر بکشد. به همین سبب است که آن‌ها که از امکان لذت حسی محروم هستند، لذت خود را به کمک قوه خیال و با تماشای صحنه‌های جذاب از طریق رسانه‌های تصویری و ماهواره‌ای و در موارد دیگر حتی به کمک استفاده و مصرف مواد توهمندا و غیره می‌جوینند.

شهید مطهری در تعریف این گونه لذت می‌فرماید: «این که کسی در جایی نشسته و در عالم خیال سیر می‌کند، مثلاً موقع خواب است و این شخص دو ساعت در رختخواب بیدار و در عالم خیال سیر می‌کند و احساس لذت می‌کند و یا این که به موسیقی گوش می‌دهد و

آن را از عالم واقعی دور می‌کند و به عالم خیال می‌برد به همین خاطر احساس لذت می‌کند. پایین‌ترین نوع لذت همین لذت است.»^۶

ب) لذت حسی «لمسی»

ملموس‌ترین نوع لذت برای انسان، لذتی است که از طریق یکی از حواس خود بدان می‌رسد. خوردن، آشامیدن، غریزه جنسی و غیره از این مقوله است. لذت‌های جسمانی به یکی از حواس انسان تعلق دارد که در اثر برقراری نوعی ارتباط میان عضوی از اعضاء با یکی از مواد خارجی حاصل می‌شود به خاطر همین به آن لذت حسی هم می‌گویند مانند لذتی که چشم از راه دیدن و گوش از راه شنیدن و دهان از راه چشیدن می‌برد.

نکته قابل تأمل این است که لذات جسمانی و به عبارت دیگر لذات عضوی، لذاتی هستند که در ک آن‌ها نیازمند روح است، یعنی این گونه لذات، لذاتی هستند که انسان، از راه جسم، با روحش می‌برد. لذات عضوی خاصیتش این است که اول: اختصاص دارد به یک عضو معین، و دوم: با یک محرك بیرونی ارتباط دارد. یعنی لذت وقتی حاصل می‌شود که یک تأثیر متقابلي میان یک عامل بیرونی و عامل درونی به وجود بیاید.^۷

ج) لذت عقلی

سومین لذتی که در عالم وجود دارد، لذت عقلی است که با ارزش‌تر از دو لذت یاد شده است، به عنوان مثال در بحث‌های ریاضی و فیزیک و جاهایی که انسان با فکر و عقل سر و کار دارد، این لذت احساس می‌شود، یا موقعی که بعد از ساعتها فکر، یک مسئله برای او حل می‌شود، احساس لذت بسیار والای دارد.

در احوال شیخ طوسی داریم که از اول شب تا نیمه سحر بر روی یک مسئله اصولی فکر می‌کرد و وقتی در نیمه سحر برای او حل می‌شد پنجره خانه‌اش را باز می‌کرد و پادشاهان را یکی یکی صدا می‌زد و می‌فرمود: «کاش شما بودید و می‌دیدید که شما لذت دنیا را چشیدید یا شیخ طوسی» این نشانی است از نهایت لذت عقل.^۸

د) لذت روحی و معنوی

نوع چهارم لذت، لذت معنوی است که در عبادات و مناجات و کارهای معنوی بروز داده می‌شود. لذتی که به سبب انسان با لذات جسمانی و حسی مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد و همواره به پای لذات جسمانی قربانی می‌شود. البته هستند کسانی که به بهترین وجهی از این نوع لذت بهره جسته و می‌جویند، ولی قبل انکار نیست که این نوع لذت برای عموم انسان‌ها در درجه دوم قرار دارد. البته در ادامه نوشتار بیشتر به این نوع لذت خواهیم پرداخت.

نگاهی به دیدگاه اسلام پیرامون لذت

ردید خداوند نعمت‌های فراوان خویش را برای بهره‌مندی و استفاده انسان، به عنوان اشرف مخلوقات و گل سرسبد آفرینش خلق فرموده است و او را به اتصف فضایل روحی و اخلاقی و نیز بهره‌مندی از نعمت‌ها و لذت بردن از آن‌ها سفارش نموده است. به عنوان مثال تنها درباره‌ی نشاط و شادابی، الفاظ و تعبایر مختلفی در متون دینی (قرآن و روایات) همچون فرح، سرور، بهجت، نصرة، مرح^۱، ضحك، طرب، جذل، بشر، تبسم، مزاح، هزل و... وجود دارد. نیز واژه‌های تمتع، حبور و... در این راستا قابل بحث هستند. در سه آیه نیز از تعبیر ویژه‌ی «لذت» استفاده شده است:

۱- «فِيهَا مَا تَشْتَهِيَ الْأَنفُسُ وَ تَأْلُدُ الْأَعْيُنُ وَ أَتُّقُومُ فِيهَا خَالِدُونَ - و در آن (بهشت) آن‌چه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت می‌برد موجود است و شما همیشه در آن خواهید ماند!» (زخرف/۷۱)

۲- «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَاسٍ مِّنْ مَعِينٍ * بَيْضَاءَ لَدَةٍ لِلشَّارِبِينَ - و گردآگرداشان قدح‌های لبریز از شراب طهور را می‌گردانند * شرابی سفید و درخششی و لذت‌بخش برای نوشندگان» (صفات/۴۵ و ۴۶)

۳- «أَنَهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ - نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است» (محمد/۱۵)

همچنین مصادیقی از لذات حسی اعم از مشروع و نامشروع در قرآن مطرح شده‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

الف) لذات مشروع، همچون روزی فراوان، تعیین سه وقت در شبانه‌روز برای خلوت زن و شوهر، خلق حیوانات جهت سواری و خوراکی و... که در سوره‌ها و آیاتی چند آمده‌اند.^{۱۱}

ب) لذات نامشروع همچون شراب، قمار، ازدواج با زیبارویان مشرک، همجنس‌گرایی و...^{۱۲} از نظر قرآن کریم و مبانی دینی، نه تنها وجود گرایش به لذت در انسان انکار و یا محکوم نیست، بلکه نقطه مقابل آن یعنی عزلت‌گزینی، رُهبانیت و عدم استفاده‌ی مطلق از لذت‌های مشروع، مردود شمرده شده است. بنابراین اصل این‌که انسان طالب لذت باشد، از نظر قرآن و آموزه‌های الهی مورد تأیید و بی‌اشکال است؛ البته بدیهی است که قرآن هیچ‌گاه آن را رها و افسار گسیخته نگذاشته، بلکه در جهت صحیح خود هدایت می‌کند.

جایگاه لذت در زندگی

از نکته‌های مهم در زندگی که برگرفته از آموزه‌های الهی است، دوری از کسالت و تنبلی و لزوم وجود نظم و تدبیر برای زندگی در جهت استفاده بهینه از زمان‌های زندگی و لذت بردن و سرخوش شدن از روند زندگی است. در این میان لذت یکی از ارکان و پایه‌های اصلی شادابی و نشاط به شمار می‌آید و بهره گرفتن از لذت‌های حلال، به عنوان یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین نکاتی است که در احادیث مختلف به آن توصیه شده است.

در روایتی از امام رضا علیه‌السلام چنین آمده است: «اجْتَهُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاهَةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعاشرَةِ الْإِخْرَاجِ وَ النِّفَاقَ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يُحَلِّصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَحْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ بِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الْثَّلَاثِ سَاعَاتٍ - بِكُوشِيدَ كَهْ وَقْتَ شَمَاءِ چهار بَخشَ گَرَدد: ۱- سَاعَتِي بِرَأْيِ مَنَاجَاتِ بَا خَدَ، ۲- وَ بَخْشِي بِرَأْيِ گَذَرَانِ زَنْدَگِي وَ مَعَاشِ، ۳- وَ سَاعَتِي بِرَأْيِ هَمْشِينِي بِاَفَادَرَانِ وَ اَفَرَادِ مَطْمَئِنِي کَهْ شَمَاءِ رَا اَز عِيوبَتَانِ آگَاهِ سَاختَهِ وَ دَرِ دَلِ خَيرَخَواهِ شَمَاءِ هَسْتَنَدِ، ۴- سَاعَتِي رَا نَيزِ بِرَأْيِ لَذَّاتِ غَيْرِ حَرَامِ خَلْوَتِ نَمَائِيدِ (قَسْمَتِي اَز شَبَانَهِ رَوْزِ خَوْدِ رَا هَمِ بِهِ تَفَرِيَحَاتِ وَ خَوْشِيَّهَيِ خَوْدِ اَخْتَصَاصِ دَهِيدِ)؛ زَيْرَا بَا كَمَكِ اَيْنِ لَذَّتِهَيِ حَلَالِ اَسْتَ كَهْ مَيْ تَوَانِيدِ نَيْرَويِ اَنجَامِ دِيَگَرِ قَسْمَتَهَا رَا تَأْمِينِ نَمَائِيدِ». ^{۱۳}

نکته ظریفی که در روایت امام رضا علیه‌السلام بدان اشاره کردۀ‌اند این است که تنظیم اوقات شبانه‌روز و رسیدن به خواسته‌ها و اهداف زندگی، در گرو بهره‌گیری از همین لذات حلال و تفریحات مشروع است و با کمک این تفریحات و خوشی‌ها است که می‌توانید دیگر وظایف خود را انجام دهید. به عبارت دیگر اگر اصل لذت را در زندگی خود حکم‌فرما نکنید، بدون شک از توان روحی شما کاسته شده، جسم نیز مغلوب ضعف روح و روان خواهد گشت و شما را از موفقیت‌ها دور خواهد نمود. ^{۱۴}

آن حضرت در ادامه روایت فرموده‌اند: «اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حَظًا مِنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشَتَّهِي مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَا يَتِيمُ الْمُرُوَّةَ وَ مَا لَا سَرَفَ فِيهِ وَ اسْتَعِنُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ فِإِنَّهُ رُوِيَ: لَيْسَ مِنْ أَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ - بِرَأْيِ خَوْبِيشَتِنِ سَهْمِي اَز دُنْيَا قَرَارِ دَهِيدِ، بِهِ آنْ مَقْدَارَ بِهِ خَوْبِيشَتِنِ بَدَهِيدَ کَهْ حَلَالِ خَوْاهدِ وَ جَوَانِمَرَدِي رَا اَز بَيْنِ نَبِرَدِ وَ زِيَادَهِ روَى در آنْ نَبَاشَدِ وَ با

این سهم از دنیا، برای کارهای دینی یاری جو بید؛ زیرا روایت شده است که: از ما نیست هر که دنیايش را برای دینش رها سازد یا دینش را برای دنیايش رها نماید.»

بدین روی باید گفت که مذمت‌ها و نکوهش‌هایی که در این زمینه و در رابطه با این میل انجام شده، به اصل لذت‌طلبی مربوط نمی‌شود، بلکه منشأ این نکوهش‌ها، اصل قرار دادن و دچار شدن به آفات و بلایایی است که از این رهگذر دامنگیر انسان می‌شود. آفات و پیامدهایی مانند چشم‌پوشی و فراموش کردن لذت‌های برتر، ابتلا به بیماری‌های جسمی، بی‌بند و باری فکری و روحی و اعتقادی، اکتفا کردن به لذت‌های طبیعی خودجوش و راکد گذاردن استعدادهای خدادادی دیگر، عدم تعادل شخصیتی و ...

شبیه آن‌چه که برخی مدعیان آزادی و غرق شدگان در لذات مادی و دنیایی می‌گویند که در بخش بعدی بدان می‌پردازیم.

نگاهی به مکتب لذت‌گرایی غرب

در جامعه‌ی کنونی غرب، اصل لذت به عنوان یک حق مسلم برای عموم انسان‌ها اعتبار شده است و متناسب با آن نظمات قانونی غرب به گونه‌ای شکل گرفته که در آن، امکان اقناع آزادانه‌ی شهوت برای همه‌ی افراد فراهم باشد.

«(مکتب) لذت‌گرایی بر آن است که لذت بردن فاعل عمل اخلاقی ارزش ذاتی دارد، و به عبارت دیگر، سعادت عبارت است از برخورداری هرچه بیشتر فرد از لذت. استدلال پیروان این مکتب اخلاقی برای اثبات ارزش ذاتی لذت این است که انسان طبیعتاً طالب لذت است و از رنج و درد می‌گریزد. برای هر فرد خوشی و لذت خود او مطلوب است و هیچ کس رنج و ناراحتی خود را نمی‌خواهد. بر این پایه ارزش ذاتی و منشأ مطلوبیت لذت خود فرد است. در نتیجه کاری که برای فاعل اخلاقی لذت‌بخش باشد ارزش غیری مثبت دارد و باید صورت گیرد و کاری که برای فاعل وی رنج‌آور است ارزش غیری منفی دارد و نباید انجام گیرد.»^{۱۵} البته لذت‌گرایی از سوی افراد مختلف و به صورت‌های متفاوتی ارائه شده است، به گونه‌ای که نمی‌توان آن را به عنوان یک نظریه واحد و منسجم دانست؛ بلکه مجموعه‌ای از نظریات مختلف است که هر چند وجهه مشترکی با یکدیگر دارند؛ اما وجوده افتراق آن‌ها نیز فراوان است. پیش از آن که بررسی مکاتب لذت‌گرا پردازیم مناسب است برخی از مهم‌ترین وجوده اشتراک همه مکاتب لذت‌گرا را بشماریم.

به طور کلی می‌توان گفت همه‌ی مکاتب لذت‌گرا گزاره‌های زیر را به عنوان اصول مشترک می‌پذیرند:

۱- سعادت همان لذت یا خوشایندی است

همه‌ی لذت‌گرایان بر این عقیده‌اند که سعادت چیزی جز لذت و برخورداری هر چه بیشتر از لذت نیست.

۲- همه‌ی لذت‌ها ذاتاً خوبند

یا هر چیزی که به خودی خود خوشایند باشد به خودی خود خوب است. البته ممکن است لذت‌گرایها جایز بدانند که برخی لذت‌ها از نظر اخلاقی بد یا نادرست باشند یا این که به سبب نتایج حاصل از آن‌ها بد باشند.

۳- تنها لذت‌ها ذاتاً خوبند

هیچ چیز دیگری جز لذت دارای ارزش ذاتی نیست. هر چیزی که ذاتاً خوب باشد ذاتاً لذت‌بخش است. البته لذت‌گرایها ممکن است تجویز کند که چیزهای دیگر حتی دردها به عنوان وسیله‌ی وصول به لذت ارزشمند باشند، اما ارزش آن‌ها ارزشی عرضی، ابزاری و غیری خواهد بود.

۴- لذت و خوشایندی ملاک و معیار ذاتی است.^{۱۶}

حضرت آیت‌الله سبحانی در این مورد می‌نویسنده: «لذت‌گرایی مکتبی است که ملاک اخلاقی بودن فعل را "اصالت لذت" معرفی می‌کند. این مكتب از دوره یونان باستان تا به امروز به صورت‌های گوناگونی تقریر شده و می‌توان از آن‌ها به این نحو نام برد:

۱. لذت‌گرایی شخصی - اریستیپوس
۲. لذت‌گرایی شخصی محدود - اپیکوری
۳. لذت‌گرایی در قالب نفع عمومی - جرمی بنتا
۴. لذت‌گرایی به صورت عاطفی - آدام اسمیت
۵. لذت‌گرایی شخصی در قالب عمل به قانون - راسل^{۱۷}

نکته‌ای که در این مورد نمی‌توان آن را نادیده انگاشت، این است که: علت عمومیت تمایلی این چنین فraigیر بر افراد یک جامعه را - به گونه‌ای که هیچ صدایی به اعتراض بر

نمی‌خیزد و همه، این تمایلات نفسانی را چون حقوقی غیرقابل انکار برای خویش تلقی می‌کنند – باید در فلسفه‌ی غرب جستجو کرد که گرایش‌های حیوانی در آنان بر سایر وجوده و ابعاد وجودی انسانی غلبه یافته و انسان مصدق «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ – آن‌ها همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر» (اعراف/۱۷۹) قرار می‌گیرد. در حالی که در معارف الهی تأکید شده که رسیدن به انسانیت با گذشت از مراتب حیوانی میسر است، نه توقف در آن. به عبارت دیگر: «بشر اگر می‌خواهد به انسانیت برسد نمی‌تواند در مراتب حیوانی وجود خویش توقف داشته باشد»، حال آن که در تفکر غربی، بشر ذاتاً حیوان است و چون این معنا مورد قبول قرار گرفته، تمام آن‌چه که با این اصل سازگار است را می‌پذیرند و بقا بر جنبه‌ی حیوانی و سقوط شخصیت انسانی و هبوط کرامت انسانی را بر لذت گذرای مادی ترجیح می‌دهند. یکی از افرادی که دچار این هبوط شده است، "دزموند موریس"^{۱۸} است. او در اولین کتابش که با عنوان «میمون برهنه»^{۱۹} در ایران نیز ترجمه شده است، به بررسی جایگاه بشر در سلسله‌ی تطور جانوری پرداخته و همه‌ی اعمال و عکس‌العمل‌ها، اخلاقیات، دین، فرهنگ و تمامی قراردادهای اجتماعی بشریت را بر اساس حیوانیت او مورد تفسیر قرار داده است. گفته‌اند که هنگامی که "دزموند موریس" این کتاب را تألیف کرده، مدیر بخش پستانداران باغ وحش لندن(!) بوده است. او – به تصریح مترجم کتاب – سال‌ها از عمر گرانمایه‌ی (!) خویش را صرف شناخت روح حیوانات نموده و در هر حیوانی نشانی از انسان یافته، یا به زبان دیگر، تمام خصایص روح بشری را به‌طور روشن‌تر در حیوانات پیدا کرده است.^{۲۰}

البته طبیعی است که ایشان و امثال ایشان – که شهوت و لذات مادی، بر روح و جانشان حکومت می‌کند – در محدوده‌ی حیوانی وجود متوقف شوند و همه‌ی وجوده دیگرشان تابع حیوانیت قرار گیرد و لاجرم، بشری که در محدوده‌ی حیوانی هستی‌اش توقف دارد، همه‌ی عالم را از دریچه‌ی حیوانیت خود و بر محور لذت‌طلبی و غرایز حیوانی مورد تفسیر قرار می‌دهد و تمامی هنجارهای اعتقادی و اخلاقی را زیر پا گذارده و نسبت به اخلاقیات و قواعد انسانی و فطری بی‌توجه می‌گردد، زیرا خوب و پسندیده در نگاه آنان چیزی است که لذت و کامجویی آن‌ها را تأمین نماید و بد و ناپسند چیزی است که راحتی و خوشی او را مورد تهدید قرار دهد.

برخی از نشانه‌های لذات کاذب

با توجه به تبیین مختصر دیدگاه‌های اسلام و غرب در باب لذت، اینک بجاست که برخی ملاکها و معیارهای لذات کاذب و دروغین را بیان کنیم. اینکه بدانیم علامت و نشانه واقعی یا کاذب بودن یک لذت و شادی چیست؟ به تعبیر دیگر، چگونه و با چه معیاری می‌توان لذت حقیقی را از لذت دروغین باز شناخت.

☒ حزن و اندوه

یکی از نشانه‌های غیر واقعی بودن لذت این است که در پایان آن، غم و اندوهی ناپیدا درون انسان را می‌آزاد و اگرچه لحظاتی خود را شاد کرده یا ظاهر به شادی نموده است، ولی به محض فاصله گرفتن از آن فضا، دوباره غم و اندوه به سراغ او خواهد آمد.

☒ گذرا و ناپایدار بودن

نشانه دیگر کاذب بودن یک لذت این است که مدت زمان بقا و پایداری آن اندک و تبعات و پیامدهایش بسی بیشتر باشد. هیچ انسان عاقلی برای لحظاتی شاد بودن، آبرو و دین و ایمان خود را هزینه نمی‌کند که اگر چنین کرد، باید در عاقل بودن و ایمانش تردید کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا حَيْرَ فِي لَذَّةٍ لَا تَبْقَى - لذت گذرا، ارزشی ندارد.»^{۲۱}

و فرمود: «لَا حَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ - در لذت‌هایی که بعدش باید انسان گرفتار آتش شود، خیر و ارزشی نیست.»^{۲۲}

آن حضرت در بیان زیبای دیگری، با اشاره به پیامدهای لذت کاذب چنین می‌فرماید: «لَا حَيْرَ فِي لَذَّةٍ تُوْجِبُ نَدَمًا وَ شَهْوَةٌ تُعَقِّبُ أَلَّمًا - نیست خیری در لذتی که لازم سازد پیشیمانی را، و شهوتی که از پی آورد المی را.»^{۲۳}

این مسئله درباره‌ی تبعات منفی جسمی و روانی لذتها و شادی‌های دروغین به وضوح قابل مشاهده است؛ مانند آن‌چه که کارشناسان و اهل فن درباره‌ی پیامدهای قرص‌های روانگردان، مشروبات الکلی، مواد مخدر، موسیقی و مانند آن گفته‌اند.

در حالی که لذت‌های حقیقی و برتر چنان دلنشیں و مانند گارند که جرعه‌نوشان این باده را سرمست و مجنون آن می‌نماید.

دور شدن از حقیقت آفرینش

انسان در میدان دنیا برای اثبات لیاقت خود برای دستیابی به زندگی بتر پس از مرگ، با خواسته‌ها، جذابیت‌ها و فریب‌های رنگارنگی مواجه می‌شود که برای امتحان و آزمودن او قرار داده شده‌اند. او با شناخت حقیقت وجودی خود، می‌تواند و باید مஜذوب، مقهور و مفتون این‌گونه جذابیت‌های دروغین نشود تا بازنده‌ی میدان نشده و باقی را به فانی و عالی را به دانی نفروشد. در این میان، شادی‌ها و لذاتی که باعث دوری او از حقیقت و هدف از خلقت او و رسیدن به زندگی و حیات جاودان می‌شود، همگی لذاتی کاذبند که با ملاک غیرشرعی بودن قابل شناسایی‌اند هستند.

خداآند به فرزندان آدم، این‌گونه خطاب می‌فرماید:

«يَا يَٰٰنِي آدَمَ لَا يَفْتَنُكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبْوَيْنِكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ... - هان ای فرزندان آدم، مبادا که شیطان شما را دچار فتنه و فریب کند؛ همچنان که پدر و مادر شما را فریب داد و از بهشت زیبا و پر نعمت بیرون کرد و از آن مقام بلند به زیر کشید...» (اعراف/۲۷)

امام علیه السلام نیز می‌فرماید: «كَمِ مِنْ لَذَّةٍ دَنَىٰ مَنْعَتْ سَيِّدَ رَحْمَاتٍ - چه‌بسا لذت ناچیزی که آدمی را از نیل به درجات عالی انسانی باز می‌دارد». ^{۲۴}

بنابراین آن‌چه انسان را از خود و خدا بیگانه می‌نماید، اگرچه رنگ و لعابش دل‌فریب و زیبا باشد، جزء تفریحات و شادی‌های و لذت‌های دروغین بهشمار خواهد رفت.

عدم ارضاء روح

روح و روان تکامل‌گرای انسان هیچ‌گاه از دیدن زیبایی‌ها، خوردن غذاهای لذیذ، آمیزش جنسی و... سیر نمی‌شود، بلکه به هر کدام برسد باز به‌دبیال بهتر از آن می‌گردد. اگر کسی بهترین ماشین دنیا و زیباترین همسر دنیا را هم داشته باشد به مرور زمان برای او تکراری و ملال‌آور می‌شود و دیگر آن لذت قبلی را برای او ندارد. به عنوان مثال در دنیای غرب، برای درک لذت بیشتر، روزی به آزادی مطلق و اختلاط دختران و پسران رای می‌دهند و روز دیگر به هم‌جنس بازی و سپس به آمیزش با حیوانات می‌گرایند. این همه به خاطر ویژگی لذت‌های دنیوی است که بر اثر تکرار و مداومت از درجه لذت کاسته شده و انسان به راه جدیدی برای اشباع خود کشانده می‌شود. ضمناً این نکته نمایانگر آن است که شادی و لذتی برتر وجود دارد که انسان می‌تواند با یافتن آن، روح و روان خود را آرامش ببخشد.

شهید مطهری در این خصوص به زیبایی می‌فرماید: «تمام لذت‌های یاد شده، یک خصوصیت مشترک دارند، ولی لذت معنوی و روحی ندارند. این که، هم لذت خیالی و هم لذت حسی و لذت عقلی به مرور زمان برای انسان تکراری و ملال آور می‌شود و آن شادابی قبلی را برای انسان ندارد. و این جزء ذات لذات مادی است، به همین خاطر تنوع طلب است ولی لذت معنوی اصلاً این‌طور نیست؛ زیرا هر روز دری جدید بر روی ما باز می‌کنند و لذتی جدیدتر که انسان هیچ وقت آن را ندیده باشد. در احوال شیخ نخود کی اصفهانی آمده است که شیخ بالای بام حضرت امام رضا علیه السلام نماز می‌خواند. خادم حرم می‌گوید: من دیدم شیخ در رکوع است و هرچه صبر کردم رکوع شیخ تمام نشد. به خانه رفتم و نزدیک‌های سحر که آمدم، دیدم برف باریده و بر کمر شیخ بیست سانتی‌متر برف است و شیخ هنوز در رکوع است، این را می‌گویند لذت، نه لذت‌های پوسیده‌ای که ساعتی بیشتر دوام ندارد، این همان لذتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز است و تیر از پای مبارکش بیرون می‌کشند و حضرت اصلاً خبردار نمی‌شود تا نماز پایان یافته.»^{۲۵}

لذت برتر

واقعیت این است که لذت، تفریح و شادی هر شخص را باید متناسب با روحیات، افکار، وظائف و اختیارات و نیز ارزشمندی و مقام و منزلت او سنجید. برخی شادی، لذت و تفریح‌شان مطالعه و کسب علم و دانش است، برخی دیگر نماز و دعا و نیایش، برخی گردش و تفرّج، برخی ورزش و هیجان، برخی رقص و موسیقی، و ... بدون تردید داشتن روح بزرگ و افکار متعالی، انسان را از پرداختن به چیزهای کوچک و موارد جزیی و پیش پا افتاده باز می‌دارد. در واقع افرادی که روح و جانشان را در آسمان علم و دانش، عرفان و معنویت و حقیقت و معرفت به پرواز در آورده‌اند به لذت و شادی‌ای فراتر از لذائذ زودگذر مادی دست یافته‌اند که دیگر لذائذ و مفرّجات دنیاگی در نظرشان حقیر و بی‌ارزش خواهد نمود. انسان‌هایی که به اوج قله ایمان و معرفت رسیده‌اند، چنان بُعد معنوی خود را پرورش داده‌اند و به چنان لذت و شادی‌ی فراگیر دست یافته‌اند که اگر تمایل اندکی هم به تفریح و شادی و لذت‌های مادی داشته باشند، رسیدن به اهداف بزرگ و غنیمت شمردن فرصت، آنان را از فرو رفتن در این‌گونه مسائل باز می‌دارد.

به تعبیر دیگر: از نظر اسلام لذت منحصر و محدود به موارد ظاهری و نمادهای بیرونی آن نیست، بلکه نوع برتر و والاتری از لذت وجود دارد که می‌توان برای آن نمونه‌های فراوانی

در زندگی یافت که از آن جمله عبادت و بندگی و راز و نیاز با خداوند است که نمونه‌های آن را در مورد معمصومین علیهم السلام مشاهده می‌کیم، به گونه‌ای که امیرمؤمنان علی علیه السلام از شب زنده‌داری به عنوان تفریح و لذت بردن و شادمانی دوستان خدا یاد کرده می‌فرماید: «سَهْرُ الْعَيْنِ بِذِكْرِ اللَّهِ فُرْصَةُ السُّعَادِ وَ تَرْهِهُ الْأُولَاءِ - شب زنده‌داری با یاد خدا، فرصتی است برای افراد سعادتمند و تفریح و آسایشی است برای اولیای خدا.»^{۲۶}

امام سجاد علیه السلام نیز خطاب به پروردگار عرض می‌کند: «وَ أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغِيَرِ ذِكْرِكِ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغِيَرِ أُنْسِكِ وَ مِنْ كُلِّ سُورٍ بِغِيَرِ فُرْبِكِ - وَ از تو طلب آمرزش می‌کنم از هر لذتی که بی‌یاد تو برده‌ام و از هر آسایشی که به غیر از انس با تو بوده باشد و از هر شادی که به جز قرب تو باشد.»^{۲۷}

حضرت آیت‌الله بهجت در این خصوص فرموده است: «اگر سلاطین عالم می‌دانستند که انسان در حال نماز چه لذت‌هایی می‌برد، هیچ‌گاه دنبال این مسائل مادی نمی‌رفتند.»^{۲۸}

يا رب ز می محبتیم جامی بخش
و ز ساغر دولتم سر انجامی بخش
ای غایت کامها مرا کامی بخش^{۲۹}

همچنین نمونه دیگر این نوع شادی‌ها، رسیدگی به محرومین و دستگیری از نیازمندان است که غالباً در این گونه موارد احساس شادمانی و رضایت خاطری در انسان پدید می‌آید که با نمونه‌های دنیایی آن قابل مقایسه نیست.

خواهی چو خلیل کعبه بنیاد کنی
وان را به نماز و طاعت آباد کنی
روزی دو هزار بنده آزاد کنی

نمونه دیگری از این نوع شادی‌ها را می‌توان در دست شستن و دوری کردن از گناه آن هم در زمانی که از هر جهت امکان ارتکاب آن برای انسان مهیا شده است دانست که در این گونه موارد نیز احساس شعف و خوشحالی در درون انسان به جریان می‌افتد که شاید به زبان قابل وصف نباشد. همان‌گونه که یوسف صدیق علیه السلام از بند فساد گریخت و زندانی شدن را گواراتر و لذیذتر از آلودگی به گناه دانست و فرمود: «قَالَ رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّ يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ - من زندان را بر این لذت‌های آلوده ترجیح می‌دهم.»(یوسف/۳۳)

لذت معنوی و شادی درونی از کسب دانش نیز نمونه بارز دیگری از شادی و لذت معنوی است که برای اهل آن، چنان لذت و شادمانی در پی داشته است که لذت خود را والاتر از لذت‌های پادشاهان و امثال آن‌ها می‌پنداشته‌اند.^{۳۰}

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای (مدظله العالی) در این باره فرمایشات زیبایی دارند که بخشی از آن را تقدیم می‌کنیم.

«شما وقتی عبادت می‌کنید، دعا‌یار را با حال می‌خوانید، نمازی را با توجه اقامه می‌کنید، اتفاقی به یک مستحق می‌کنید، می‌بینید چه لذتی می‌برید و چه حالت احتظاظی به شما دست می‌دهد. این لذت را با خوردن نمی‌شود به دست آورد. انسان‌هایی که طعم بندگی خدا را چشیده‌اند - که هر انسان مؤمنی در طول زندگی، کم و بیش حالات این‌طوری برایش پیش می‌آید؛ بعضی کم، بعضی زیاد - در آن لحظه‌ی توجه به خدا، عبادت خدا، مناجات، گریه برای خدا و در مقابل خدا، لذتی احساس می‌کنند که حاضرند دنیا و مافیها را بدھند، برای آن که این لذت برای آن‌ها بماند. البته مادیّات انسان را از آن حالت بیرون می‌آورد؛ آن حالت گاهگاهی دست می‌دهد. لذت معنوی، یعنی آن حالات. آدم‌هایی که با خدا و هدف‌های معنوی آشنا نیستند، طعم این لذت را نمی‌چشند. ای بسا انسان‌هایی که در سایه‌ی نامبارک نظام‌های مادی عمری را گذرانده‌اند، اما یک لحظه آن حالت توجه به خدا و آن لذت معنوی برایشان پیش نیامده است. نمی‌فهمند من و شما چه می‌گوییم. اسلام می‌خواهد انسان‌ها را آن‌چنان بالا ببرد، دل‌ها را آن‌چنان نورانی کند، بدی‌ها را آن‌چنان از سینه‌ی من و شما بیرون بکند و دور بیندازد، که ما آن حالت لذت معنوی را در همه‌ی آنات زندگی‌مان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتی در محیط کار، در حال درس، در میدان جنگ، در هنگام تعلیم و تعلم و در زمان سازندگی احساس کنیم. "خوش‌آنان که دایم در نمازند"، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خدا، در حال خوردن و آشامیدن هم باز به یاد خدا. این‌گونه انسانی است که در محیط زندگی و در محیط عالم، از او نور پراکنده می‌شود. اگر دنیا بتواند این‌طور انسان‌هایی را تربیت کند، ریشه‌ی این جنگ‌ها و ظلم‌ها و نابرابری‌ها و پلیدی‌ها و رجس‌ها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است.»^۱

راه دستیابی به لذت برتو

شهید مطهری رحمت‌الله‌علیه در باب فلسفه زهد اسلامی می‌فرماید:

«فلسفه دیگر زهد، این است که اگر انسان، غرق در لذات مادی (حتی لذات حلال) شود، در همین دنیا از لذات معنوی محروم می‌شود. ما یک سلسله لذت‌های معنوی داریم که معنویت ما را بالا می‌برد. برای کسی که اهل تهجد و نماز شب باشد، جزو صادقین و صابرین و مستغفرين بالاسحار باشد، نماز شب لذت و بهجهت دارد، آن لذتی که یک نفر نماز شب خوان

حقیقی و واقعی از نمازشب خودش می‌برد، از آن استغفارالله و اتوبالیهها می‌برد، از آن العفو گفتن‌ها و یاد کردن و دعا کردن‌های حداقل چهل مؤمن می‌برد و آن لذتی که از آن یارب یارب گفتن‌ها می‌برد را، هیچ وقت یک آدم عیاش که در کلباره‌ها می‌گردد، احساس نمی‌کند. لذت آن نمازشب خوان خیلی عمیق‌تر، نیرومندتر و نشاطبخش‌تر است، ولی اگر ما خودمان را غرق در لذات مادی دنیا کنیم، مثلاً سر شب بنشینیم دور هم و شروع کنیم به گفتن و خنده‌یدن و فرضاً غیبت هم نکنیم که حرام است، صرفاً شوخی‌های مباح بکنیم، و بعد هم سفره را پهن کنیم و آن قدر بخوریم که به قول طلبه‌ها "حتی اذا بلغ العمامة" به عمامه برسد، نفس کشیدن برایمان دشوار شود، فکر و مزاج خودمان را خسته کنیم و بعد مثل یک مرده بیفتیم در رختخواب، آیا در این صورت توفیق پیدا می‌کنیم که سحر از دو ساعت مانده به طلوع صبح بلند شویم و بعد، از عمق روح خودمان یارب یارب بگوییم؟ اساساً بیدار نمی‌شویم و اگر هم بیدار شویم درست مثل مستی که چند جام شراب خورده است، تلو تلو می‌خوریم. پس اگر انسان بخواهد لذت‌های معنوی و الهی را در این دنیا درک کند، چاره‌ای ندارد جز این که از لذت‌های مادی و جسمانی کسر بکند.

امام علیه السلام، سحر که بلند می‌شد، حال عجیبی داشت، وقتی نگاهش به آسمان پرستاره خدا می‌افتداد، چنین می‌خواند: "إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ الْأَيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لَّأُولَئِنَّا بِهَا يَذَكُّرُونَ اللَّهَ قَيْمًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَنْفَكِّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِأَطْلَالِ سُبْحَانَكَ فَقَنَا عَذَابَ النَّارِ - به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی است. آنان که خدا را ایستاده و نشسته و خوابیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشنند که پروردگار! این(جهان) را بیهوده نیافریدی، پاکی برای توتست، پس ما را از عذاب آتش نگاه دار." (آل عمران/۱۹۰ و ۱۹۱)

به خدا قسم، لذتی که یک مرد با ایمان در آن وقت شب که بلند می‌شود و چشمش می‌افتد به آسمان پرستاره و این چند آیه قرآن را که صدای هستی است و از قلب وجود برخاسته است، می‌خواند و با هستی هم صدا می‌شود، احساس می‌کند؛ برابر است با یک عمر لذت مادی در این دنیا یک چنین آدمی نمی‌تواند مثل ما زندگی کند، نمی‌تواند سر سفره شام بنشیند و در حالی که ظهر غذاهای سنگین، انواع گوشت‌ها، روغن‌های حیوانی و نباتی، انواع شیرینی‌ها و انواع محرك اشتهاها خورده است، تازه مقداری سوپ بخورد تا اشتهاش

تحریک بشود. این روح، خود به خود می‌میرد، این آدم نمی‌تواند در نیمه‌های شب بلند شود و اگر هم بلند شود، نمی‌تواند از عبادت لذت ببرد؛ لهذا کسانی که چنین توفیقاتی داشته‌اند و ما چنین اشخاصی را دیده‌ایم، به لذت‌های مادی‌ای که ما دل بسته‌ایم هیچ اعتنا ندارند... آدمی که بخواهد از چنین لذتی بهره‌مند شود، ناچار از لذت‌های مادی تخفیف می‌دهد تا به آن لذت عمیق‌تر الهی معنوی برسد.»^{۳۲}

پایان سخن

هرچند انسان بر حسب طبع خود، طالب لذت‌های مادی است و زندگی دنیا را بر می‌گزیند،^{۳۳} اما قرآن کریم و آموزه‌های دینی ما را به لذت و شادی پایدارتر و همیشگی فرا می‌خوانند^{۳۴} که لذات و شادی‌های دنیوی در مقایسه با آن چیز با ارزشی به‌شمار نخواهد آمد. پس باید مراقب بود تا فریب جلوه‌های ظاهری را نخورد و با توجیهات غیر شرعی، پا را از محدوده مشخص شرعی شادی و لذت فراتر ننهاد.

پی‌نوشت‌ها

- (۱) ن. ک: فرهنگ معین و دهخدا، ذیل واژه لذت. و فرهنگ آذرتاش، ص ۶۱۵
- (۲) لسان العرب، ج ۳، ص ۵۰۷
- (۳) مجتمع البحرين، ج ۴، ص ۱۱۷
- (۴) سید محمد نحوی، فرهنگ وام، واژه‌های عربی در فارسی (دخیل)، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۳۶۵
- (۵) خلیل جر، فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طبیبان، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۳، ص ۱۷۶۶
- (۶) خودشناسی برای خودسازی، ص ۳۹
- (۷) حق و باطل، ص ۱۷۱ تا ۱۷۳
- (۸) برای اطلاع بیشتر نک: فلسفه اخلاق، شهید مطهری، ص ۷۸ تا ۸۱
- (۹) نک: شهید مطهری، حق و باطل، ص ۱۷۱ تا ۱۷۳ - موضوع شیخ طوسی در داستان‌های معنوی، ص ۲۴۸ و آشنایی با قرآن، شهید مطهری، ص ۳۸ نیز آمده است
- (۱۰) فرح به معنای گشادگی دل است به وسیله لذتی زودگذر که بیشتر در لذت‌های بدینی است. ولی مرح به معنای شدت فرح و بی بند و باری است. مفردات غریب القرآن، ۳۷۵ و ص ۴۶۵
- (۱۱) برای اطلاع بیشتر نک: زخرف/۷۳؛ دخان/۲۶؛ محمد/۱۵؛ سجده/۱۷؛ روم/۲۱؛ مائدہ/۸۸ و ..
- (۱۲) نک: یوسف/۲۳؛ عنکبوت/۲۸ و ۲۹؛ اعراف/۸۰ تا ۸۴؛ مرسلاط/۴۶؛ مائدہ/۹۰، اتیباة/۲؛ و ..
- (۱۳) فقه الرضا عليه السلام، ص ۳۳۷ - تحف العقول، ص ۴۰۹ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۱

(۱۴) بعضی گفته‌اند منظور از این قسمت روایت، لذت‌های جنسی حلال است زیرا حضرت فرموده است: « ساعتی را ... خلوت کنید» اما لذت‌های جنسی هر روز نمی‌تواند باشد و حدیث اختصاصی به انسان‌های متاهل ندارد و شامل جوانان و نوجوانان که طبیعتاً ازدواج نکردند نیز می‌باشد. اگر چه لذت‌های جنسی از مصادیق مهم لذت‌های حلال است. شاید بتوان این برداشت را نمود که لذت‌ها هر چه باشد بهتر است در خلوت باشد یا منظور خلوت نمودن اشتغالات و خالی نمودن ساعتی برای این امور باشد. والله عالم (دیر تحریریه)

(۱۵) فلسفه اخلاق، علامه مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۲

(۱۶) فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه، ۱۳۸۳، ص ۱۸۰-۱۸۱

(۱۷) البته ایشان به تفصیل به تبیین و نقد این دیدگاه‌ها می‌پردازند که نقل آن از حوصله و محدوده‌ی این مقاله خارج است و کسانی که تعامل داشته باشند می‌توانند به فصلنامه کلام اسلامی، شماره ۳۴، مراجعه کنند

Desmond Morris (۱۸)
The Naked Ape (۱۹)

(۲۰) نک: دزمند موریس، میمون برنه، مهدی تجلی‌پور، مجله‌ی سخن، تهران، ۱۳۴۹

(۲۱) عيون الحكم والمواعظ، ص ۵۳۵

(۲۲) بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۴

(۲۳) عيون الحكم والمواعظ، ص ۵۳۴

(۲۴) عيون الحكم والمواعظ، ص ۳۸۰

(۲۵) نک: حق و باطل، ص ۱۷۱ تا ۱۷۳

(۲۶) عيون الحكم والمواعظ، ص ۲۷۵

(۲۷) مفاتیح الجنان، مناجات خمسة عشر، مناجات ۱۳

(۲۸) گلشن ابرار، ج ۶، ص ۳۷۸

(۲۹) لوماع و لواجع جامی، ص ۱۰۴

(۳۰) مطلبی در احوالات شیخ طوسی در قسمت‌های قبل آمده بود

(۳۱) سخنرانی در اجتماع بزرگ مردم مشهد و زایران حضرت رضا علیه السلام ۱/۲۹/۷۰

(۳۲) حق و باطل، صص ۱۷۳-۱۷۱

(۳۳) بَلْ تُؤثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. (اعلیٰ/۱۶)

(۳۴) وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (اعلیٰ/۱۷)؛ جهان دیگر بهتر و پایدارتر است

یهودی زاده ها

نویسنده: مسلم توری

اشاره:

در شماره قبل طی مقاله‌ای با عنوان «عربستان و شیعیانش» به وضعیت اجتماعی، سیاسی و مذهبی عربستان و موقعیت این کشور در جهان اسلام و نیز به طور ویژه به بررسی جایگاه و موقعیت آینده شیعیان در این کشور و همچنین ساختار قدرت در آل سعود پرداختیم.

مقاله حاضر که در شماره ۷۵ نشریه «ایام»^۱. منتشر شده است ارتباط زیادی با مباحث مطرح شده در شماره قبل دارد. به همین دلیل بر آن شدیدم تا این مقاله را در این شماره از نظر شما بگذرانیم.

نوکران انگلیس

سرزمین حجاز با وجود مسجدالحرام که کعبه آمال تمامی مسلمانان جهان است و مدینه‌الرسول، در نزد مسلمانان از جایگاهی بس رفیع برخوردار است. استعمار بریتانیا با شناخت از این مساله و این‌که حجاز از جنبه استراتژیکی در منطقه خاورمیانه حائز اهمیت فراوانی است، توجه شایانی به این منطقه نمود و سیاست و دیانت آن خطه را به استثمار کشاند و از این رهگذر در کوتاه‌مدت ضربه سختی به حکومت عثمانی وارد ساخت و در درازمدت ضمن استفاده از منابع زیرزمینی آن سعی در بیمه نمودن حکومت صهیونیستی کرد.

نسب خاندان آل سعود و محمدبن عبدالوهاب

بنا به آن‌چه ناصرالسعید می‌گوید در سال ۸۵۱ هـ کاروانی از تیره مسالیخ از قبیله عنزه به عراق رفت تا خواربار بخرد و به نجد بیاورد. سرپرست کاروان شخصی بود به نام سحمی پسر هذلول، این کاروان گذارش به بصره افتاد، افراد کاروان به تاجر خواربارفروشی که یک نفر یهودی بود مراجعه کردند، نام این یهودی مردخای پسر ابراهیم بن موشی بود.^۱ وقتی رئیس کاروان خود و کاروانیان را معرفی کرد که از تیره مسالیخ و از قبیله عنزه هستند، تاجر یهودی گفت که من نیز از همان تیره و قبیله‌ام و خواربار بسیاری به کاروانیان داد و خود نیز با آنان به حجاز بازگشت و همه‌جا خود را از تیره مسالیخ می‌شناسانید.

وی جد اعلای آل سعود است. بعضی از مورخان جیره‌خوار تاریخ، پدربرزگ عائله سعودی (مردخای بن ابراهیم بن موشی یهودی) را به قبیله عنزه و عشیره مسالیخ منسوب نمودند تا آن‌جا که یک نفر دروغپرداز و مفتری (مدیر کتابخانه‌های مملکت سعودی) موسوم به محمدامین تمیمی برای خاندان سعودی و خاندان عبدالوهاب شجره‌نامه‌ای درست کرد و آن‌ها را در یک شجره با هم ادغام کرد به پندران این که آن‌ها اصلاً از شجره نبوی هستند.^۲

یکی از فرزندان مردخای پسری بود که از بصره با او آمده بود و نامش «ماک رن» بود که به اندک‌تفییری آن را عربی کرد و «مقرن» نامیدند. مقرن فرزندی آورد که او را محمد و سپس سعود نامیدند و این همان است که خاندان سعودی خود را به نام او مشهور ساختند تا نام پدران یهودی‌شان فراموش گردد و از یادآوری نام اجداد دیگرشان خودداری کردن از ترس آن که بسیاری از مردم، اصل یهودی‌گری ایشان را به یاد بیاورند. بعد از این سعود دارای پسرانی شد که از جمله ایشان مشاری و ثنیان و بعد از آن محمد است و از این‌جا فصل دوم تاریخ این خاندان یهودی که بعداً به آل سعود معروف شدند، آغاز می‌گردد.

محمد بن سعود در روستای غصیبی درعیه که مساحت‌ش بیش از ۳ کیلومتر مربع نبود، باقی ماند و خود را به عنوان امام محمد بن سعود ملقب ساخت و در این‌جا بود که این امام با امام دیگری ملاقات کرد به نام محمد بن عبدالوهاب که به داعی وهابی‌گری معروف است.^۳

۱. ناصرالسعید، از کجا؟ تا به کجا؟ خاندان سعودی را بشناسیم، ص ۱۰

۲. همان، ص ۱۳ تفسیر المنار ج ۷ ص ۵۱

۳. همان، ص ۱۴

البته اختلاف است پیرامون شجره آل سعود و این که از مسلمانان بهشمار می‌آیند یا بنابر آن چه ناصرالسعید بدان پافشاری می‌کند، ریشه‌ای یهودی دارند. ملک فیصل در دهه ۶۰ میلادی تلویحاً بدان چه ناصرالسعید مدعی است اذعان کرده است؛ رادیو صوت‌العرب و رادیو صدای انقلاب یمن در دهه ۶۰ اعلام کردند خاندان سعودی یهودی هستند و شخص فیصل نیز منکر قضیه نشده و گفت: قرابت و خویشاوندی خاندان سعودی با یهود قرابت سامی است.

به گفته برخی از مورخان، نیاکان محمدبن عبدالوهاب از یهودیان دوغی ترکیه بوده و نام جد اعلای وی شولمان قرقوزی بوده است که پس از عزیمت به شام و تغییر نام خود به سلیمان مورد شناسایی و حمله قرار گرفته و به مصر گریخته و سپس با طرد از این کشور، به مکه و پس از آن به نجد و شهر عینیه رفته و در آن جا سکونت گزیده و بومی گردید^۱ و به فروش متاع دین پرداخت.

محمد بن عبدالوهاب در آغاز قرن دوازدهم هجری به سال ۱۱۱۱ هجری در شهر عینیه در سرزمین نجد متولد شد. پدرش عبدالوهاب از علمای مذهب حنبی و قاضی آن شهر بود. مستر همفر جاسوس بریتانیایی در کشورهای اسلامی در مورد محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «وی جوان مغوروی بود که خود را مجتهدی آگاهتر از امامان چهارگانه اهل سنت می‌دانست و برای هیچیک از مذاهب اهل سنت و حتی دیدگاه‌های خلفای اولیه، اصالتی قائل نبود و زمینه بسیار مناسبی برای ایجاد مکتبی جدید داشت و من با تشویق او به احیای دوباره دین اسلام و جعل خوابی دروغین مبنی بر این که پیامبر تو را به آشکار ساختن عقایدت فراخوانده است، برانگیختم.»^۲

محمد بن عبدالوهاب که در پی احیای نظرات ابن‌تیمیه بود، با استقبال مواجه نمی‌گشت و هر از چند گاهی مجبور به هجرت از شهری به شهر دیگر بود تا این که پس از بیرون رانده شدن از عینیه رهسپار در عیه گردید و این در سال ۱۱۶۰ هجری بود. وی به خانه مردی به نام عبدالله بن سویلم فرود آمد. در آن وقت امیر در عیه محمد بن سعود (جد آل سعود) بود. محمد بن سعود به سفارش همسرش موضعی دختر ابی‌وحطان، محمد بن عبدالوهاب را مورد

۱. آشنایی، علی محمد، شناخت عربستان و وهابیت، ص ۱۴۸.

۲. همان، ص ۱۴۹.

حمایت قرار داد و این دو به جهت جنگ با مخالفان و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر دین با هم بیعت کردند.^۱

و به این بهانه شهرها و قریه‌های اطراف را به تصرف خود درآوردند و بنا شد حکومت سیاسی با محمد بن سعود و فرزندانش باشد و مرجعیت دینی نیز در اختیار محمد بن عبدالوهاب و فرزندانش قرار بگیرد. محمد بن عبدالوهاب از جایگاه ممتازی نزد امیر نجد برخوردار بود و وی تمامی کارها را با اجازه شیخ محمد بن عبدالوهاب انجام می‌داد.

آل‌وسی می‌گوید که نظری اطاعت مردم نجد از دستورهای شیخ محمد برای هیچ‌یک از علماء پیش نیامد و این امری عجیب است. پیروان تا به امروز وی را به منزله یکی از پیشوایان چهارگانه می‌دانند و اگر کسی وی را به بدی یاد کند، او را به قتل می‌رسانند. پس از آن که پیروان شیخ محمد، شهر ریاض را فتح کردند و بلادشان وسعت یافت و راهها امن شد و همه گردنکشان را به اطاعت خویش درآوردند؛ شیخ، کارهای مردم و اختیار اموال و غنائم را به عهده عبدالعزیز پسر محمدبن سعود واگذار کرد و خود به عبادت و تدریس پرداخت، اما عبدالعزیز و پدرش محمد دست از او نکشیدند و تمام کارها با نظر و دستور وی انجام می‌یافت. وضع به همین منوال بود تا سال ۱۲۰۶ هجری که شیخ محمد رخت از جهان بربرست.^۲

قرارداد بریتانیا با آل سعود

دولت بریتانیا در راستای مقاصد استعماری کمک کرد تا آل سعود به همراهی نظرات اختلاف‌افکنانه محمد بن عبدالوهاب تمامی موانع را از پیش رو بردارد؛ از این روی، کلنل سر پرسی کوکس نماینده معتمد بریتانیا و عبدالعزیز بن عبدالرحمون بن فیصل آل سعود با هم اتفاق کرده و به قرارداد ذیل متعهد شدند:

۱- حکومت بریتانیا اعتراف و قبول کرده است به این که نجد و احساء و قطیف و جبيل و ملحقات آن‌ها که در این‌جا معین شده است و بندرهای تابعه در ساحل خلیج عجم، همه این‌ها تابع امیر سعود است و این سعود حاکم مستقل بر این سرزمین‌هاست و رئیس مطلق بر تمام قبیله‌های موجود در این مناطق می‌باشد و بریتانیا اعتراف می‌کند که اولاد و اعقاب

۱. فقیهی، علی اصغر، وهابیان، صص ۷۸-۷۹

۲. همان، ص ۸۳

او وارد بعد از او می‌باشدند به این طریق که امیر، حاکم جانشین خودش را تعیین می‌کند مشروط به آن که به هیچ وجه از وجود خصوصی با انگلستان نداشته باشد، یعنی واجب است که با موضوعاتی که در این معاهده قبول شده است، ضدیت نداشته باشد.

۲- هرگاه یکی از دولتها به سرزمین ابن‌ سعود یا اعقابش بعد از او تجاوز نماید، بدون اعلام حکومت بریتانیا و بدون آن که وقت مناسبی برای مخابره با ابن‌ سعود باشد که تسویه اختلاف بشود، حکومت بریتانیا بر ضد حکومت متجاوز، ابن‌ سعود را یاری خواهد کرد و در چنین پیش‌آمدی‌ای به حکومت بریتانیا امکان می‌دهد که به کمک ابن‌ سعود برای محافظت و حمایت منافع وی تدبیر شدیدی اتخاذ نماید.

۳- ابن‌ سعود تعهد می‌نماید که از مخابره یعنی مبادله به همکاری جاسوسی یا معاهده‌ای با هر دولت بیگانه خودداری نماید، علاوه بر آن تعهد می‌نماید هرگونه تعرض یا تجاوزی از هر حکومتی به سرزمین‌هایی که قبلًاً نام برده شد، به عمل آید، به حکومت بریتانیا اعلام نماید.

۴- ابن‌ سعود به صورت قطعی تعهد می‌نماید که اراضی نامبرده در این معاهده را به هیچ صورت تخلیه نکند و نفوذ نکارند و گرو نگذارند و حتی قبول ترک یا تخلیه قطعه‌ای از آن‌ها را نکند و در این سرزمین‌ها بدون رضایت حکومت بریتانیا، امتیازی به دولت‌های بیگانه یا تبعه آن‌ها ندهد و از خیرخواهی‌های انگلیس که به مصالح وی زیانی نرساند، پیروی خواهد کرد.

۵- ابن‌ سعود تعهد می‌نماید راه‌هایی را که به اماکن مقدسه منتهی می‌گردد، بازنگهدارد و در رفت‌وآمد حجاج به اماکن مقدسه از آنها محافظت نماید.

۶- ابن‌ سعود مانند پدرش که قبلًاً تعهد نموده بود، تعهد می‌نماید که هیچ‌گونه تعرض و تداخلی در سرزمین کویت و بحرین و اراضی مشایخ قطر و عمان و سواحل آن‌ها و اراضی همه‌ی شیوخ تحت‌الحمایه انگلستان و کسانی که با انگلستان پیمان‌هایی دارند، انجام ندهد.

۷- حکومت بریتانیا و ابن‌ سعود از این به بعد نیز بر تفصیلاتی که به این معاهده تعلق داشته باشد، اتفاق خواهند داشت.^۱

بریتانیا چون می‌خواست یهودیان صهیونیست از حمایت اعراب برخوردار باشند، از عبدالعزیز بن عبد‌الرحمن خواست تا حضور صهیونیست‌ها در فلسطین اشغالی را تایید کند.

عبدالعزیز نیز چنین مکتوب کرد: «من سلطان عبدالعزیز بن عبدالرحمون الفیصل آل سعود اقرار و اعتراف می‌کنم برای سرپرستی کوکس، نماینده بریتانیای کبیر که از طرف من مانع نیست که فلسطین را به یهود یا غیر یهود که بریتانیا بخواهد ببخشم، از رای خود بیرون نخواهم رفت تا روز قیامت.»^۱

خدمات شایان توجه حکام آل سعود موجب شد تا وینستون چرچیل طی دیداری که در سال ۱۹۴۵ با عبدالعزیز بن سعود داشت، چنین زبان به تمجید و تحسین بگشاید: «برای من شرافت بزرگ و خوشحالی بالای خوشحالی است که با مردمی ملاقات نموده‌ام که حق بزرگی به گردن من دارد. او دوست صدیقی در گرفتاری‌ها و سختی‌هاست و اگر او نبود، یهود به کمترین حق خود نمی‌رسید.»^۲

عبدالعزیز ضمن تایید قرارداد فی‌مابین آل سعود و دولت بریتانیا بیان می‌دارد: «مردم خیال می‌کنند که ما مبالغ زیادی از انگلیس می‌گیریم و حال آن که حقیقت این است که در مقابل خدماتی که در حال جنگ و بعد از آن برای انگلیس انجام داده‌ایم، اندکی از آن‌چه حق ماست، به ما می‌پردازد. میان ما و آن‌ها پیمانی است که ما حافظ آن هستیم، گرچه به ضرر خودمان و مصالحمان باشند... انگلیسی‌ها مديون ما هستند. ما هم چیزی از آن‌ها نمی‌خواهیم، مگر آن‌چه مال پدران و اجداد ما بوده است.»^۳

قتل نفوس بی‌گناه در حکومت آل سعود

حکومت سعودی بنابر تعالیم محمد بن عبدالوهاب، مسلمانانی که معتقد به فرقه وهابیت نیستند را کافر می‌داند و محدورالدم. آنان با خشونتی بی‌حد و حصر پایه‌های حکومت را روی خون هزاران بی‌گناه بنا کردند و در نیل به مقصود از هیچ جنایتی دریغ نورزیدند. در فتح طائف، وهابیان دست به جنایتی زدند که یادآور واقعه حره است. جمیل صدقی زهابی در خصوص فتح طائف می‌نویسد: «از زشت‌ترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند. طفل شیرخواره را روی سینه مادرش سر بریدند. جمعی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند، کشتند. چون در خانه‌ها کسی باقی نماند، به دکان‌ها و مساجد

۱. همان، ص ۴۱

۲. فیلیپ، جان، ایام عربیه، ص ۶۳

۳. الريحانی، امین، ملوک العرب، ص ۵۶

رفتند و هر کس بود حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند. کتاب‌ها را که در میان آن‌ها تعدادی مصحف شریف و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب فقه و حدیث بود در کوچه و بازار افکنند و آن‌ها را پایمال کردند. این واقعه سال ۱۲۱۷ هق اتفاق افتاد.^۱ آنان برای این‌که بر کل حجاز مسلط شوند حاکمان قبائل و شهرها و قریه‌ها را ترور کردند مانند آن‌چه بر سر ادهام بن لواس حاکم ریاض و عثمان بن معمر حاکم عینیه آوردن. محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «عثمان بن معمر مشرک و کافر بود و چون این موضوع بر اهل اسلام مسلم شد بر قتلش پیمان بستند که پس از آن‌که نماز جمعه‌اش را به پایان رسانید او را بکشند در حالی که در محرابش در مسجد بود ما او را کشتهیم».«^۲

وی همچنین گفت که همه اهالی نجد بدون استثنای کافرنده، خون آن‌ها حلال، زنانشان و دارایی‌شان مباح می‌باشد. همین کلام کافی بود که شهر عینیه به کلی ویران شود. آن‌ها آبادی‌ها را خراب و به عرض و ناموس زنان تجاوز کردند. شکم زنان حامله را دریبدند، دست بچه‌ها را بریبدند و آن‌ها را به آتش سوزانیدند، هر چه در خانه‌ها یافتند دزدیدند و همه مردان را نابود ساختند و از عینیه چنان ویرانه‌ای ساختند که به جز تلی خاک چیزی به جای نماند.^۳

و این‌چنین یهودیان در نقاب آل سعود و آل عبدالوهاب با پوششی از رنگ و لعاب اسلامی سرزمین مقدس وحی را به خون مسلمانان بی‌گناه رنگین ساختند و حکومت بریتانیا بار دیگر ردپای خونین خود را بر دل صحراء به تصویر کشید.

۱. فقیهی، علی اصغر، وهابیان، ص ۱۵۶

۲. ناصر السعید، از کجا؟ تا به کجا؟ خاندان سعودی را بشناسیم، ص ۱۷

۳. همان، ص ۱۷

خوانندگان محترم

۱- بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری دشوار است. تقاضا داریم پرسشنامه صفحه بعد را به دقت تکمیل نموده و ارسال نمایید تا از نظرات و رهنمودهای ارزنده شما بهره برده و در تقویت کمی و کیفی نشریه به کار بندیم.

۲- از آنجا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاہدت هستید و بیش از هر کس دیگر با نیازهای امروز اعضا بسیج - بهویژه جوانان - آشنایی دارید، شباهات، موضوعات و مطالبی را که احساس می‌کنید نیاز امروز متربیان و مخاطبان شما و حتی نشریه هست، برای ما ارسال فرمایید تا در شماره‌های بعدی با بهره‌گیری از اهل فن و کارشناسان مرتبط، در خصوص آن‌ها مطالبی را ارائه نماییم.

۳- مقالات و تحقیقات خود را در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، با لحاظ نمودن رویکردهای آموزشی و کاربردی به نشانی نشریه ارسال فرمایید. بدیهی است در صورت اتقان محتوایی و برخورداری آثار شما از استانداردهای مقاله‌نویسی، با افتخار آن‌ها را در شمارگان بعدی منتشر خواهیم نمود.

فرم نظر سنجی

مستندی است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحويل دهید.

ردیف	موضوعات نظر خواهی	ردیف
۱	کیفیت مباحث قرآنی	۱۴
۲	کیفیت مباحث اعتقادی	۱۰
۳	کیفیت مباحث فقهی	۱۱
۴	کیفیت مباحث اخلاقی	۱۲
۵	کیفیت مباحث مهارتی	۱۳
۶	کیفیت مباحث سیاسی	
۷	کیفیت مباحث گوناگون	
۸	گزینش مقالات و کیفیت آنها	
۹	تعداد مقالات و حجم مجله	
۱۰	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها	
۱۱	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب	
۱۲	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب	
۱۳	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه	
۱۴	طرح جلد	

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفضیلی را همراه این بروگه ارسال نمایید.